

۶۰۲۲
۶۱۳۹


کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اختیارات در تخم (الراجح المهر)

مؤلف: حسن بن علی البهره الکامل

موضوع: تاریخ

۹۱۳۹
 ۸۵۴۹



شماره ثبت کتاب

تلفی - فهرست شده -

۶۰۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۸۱ - ۶۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۳۸۱
بازرسی شد

۱۹-۲۷
بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اختیارات در ختم (المایح الطهر)

مؤلف: حسن بن علی البهره الماکسری

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۹۱۳۹۰

۶۰۲۲

خطی - فهرست شده
۶۰۲۲

مكتبة
خروج من مكة وبقية
في مكة وبقية
والله اعلم
بالحق
١٢٥٩

[illegible]



۱۱۹۳
کتابخانه
۹۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي بيده حكمته ازمنة الاختيار وبقبضه قدرته غنة الا
والصلوة على رسوله وجميعه محمد الامين المنيح المبعوث بالشارة
وبركت يخلق ما يشاء ويخفي ما لا يعلم على آله الامجاد الالهة ورحمة الاخيار
الابرار ما دار الفلك الدوار وما دار الاعماس **سيار وبعيد**
ان اذ ادى شأى قادر مخترع حلت عظمته وعلت كلمته كدست اختيار
از تعدد اعمال كارخانه ابداع وشت و تصرف در خزانه اسرار قدرت
وارادت او كواه است که **بسم الله ما يشاء ويحكم ما يريد**
وانما انوار ثوابه استسار است و اطوار دور افلاک دائرات
بر صنایع قدرت و بدایع فطرت او كواه **ان في ذلك لذكر لمن**
لن كان له قلب او لم يسمع او لم يره و در سال احصاء
صلوات بقره مظهر و مثاب منوره ساکنان ماسک دین

و ناهجان مناج یقین که مطالع افکار هدایت مطالع افان ولایت
بودند علی الخصوص بر آن سیاره اوج **سبحان الذي لا یسره**
برج و النجم اذا هوى قطب سیمه اصطفی حضرت محمد مصطفی
والآله وسلم و ابلاغ نیایم کلمات فایده و نیایم دعوات و کلمات
از امیر خفایق علوم و مشایخ ممالک **اصحاب کالجوم** جیس که در غیر
حقیق حسین بن علی النقیه المشتهر بالکاشغری امداد به باللطف الحق که چون
عبودیت یاری تو فین و با بریدی معادن تحقیق شش سال که گذار
انوار آن احاطه جهات است که نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته
شده بر این ترتیب که از رساله امیر خفایق استخرج ابواب
بدر اصل این علم غریب جزو حقه مستفتیان با بهای اعمال و احکام
با سهل و جوه میسر گشت و در کتاب **مصابیح المشرقی** از حضرت
از مقام نفی بعل و خدول استیلا و تحقیقا بر قطر ظهور و غفاه بروز
بجمله جلاله و ارسا **مکرمه المصنف المرحوم** جواهر اصدا
اعمال موالید و در رشته انظام مدیت نظام فکریت نظامی هر چه

طاهره

تأخر در یافتن و صحیفه منیع **لوح الشمس** باشد که انوار احکام
سین عالم را بر عالمان چون روز روشن گردانید و بمن دفتر
بیایع الزهره بیاسم احکام موالید حالاً و مالا سعی مهر چه کمالش
متبسم گشت و بپایه **منایع الغفار** خضایای زوایای صغیر را از
تحقیق سبیل طالع سأل و تدقیق غرض آن آنکه بخت تمام و جوی
ملک کلام محشود است آنکه که باید در **لوح القمر** اعنه
حقایق اخبار است و از مرقه دقایق آن بایدی خاستن مضامین شایسته
و شسواران معادین حکمت پروری رسد و بدین لایحه جهان
افروز سبوع کاشف که لغات سبوع تیاره بر روی اشیاء
شموع لموع اسرار ایشان تواند بود و رقم اتمام و کتب احوال بدو
و بی غایم ثبت و مظهر تربیت این بضاعت و خیر حیات و قیامت
قبول خواهد رسید و این دیباچه حقیر کای بر تو نود علون خواهد یافت
که بفرز مطلق خدام استخوان سعادت و جوامع اصفیایم دستور الامام
ملی الامر اشرق و غیرها معاد النور از آنکه بانه نظیر الایاله

منطقه دایره الایاله در ذره الجلال مدبر افانی العدل بالاضافه الفکر
مقرر قوانین الفضل بالانتراف التلیک مرآة الممالک الخافیه اسم السیاسة
نظم عند السطین عز و مطاع : لدى الخوافین مکتب ایلین
بمنش و ابر صر رفعت که در مضمار قدر ایلین ایتام رام در ارض
احکام اوست اصفیایم جاده مجد الدین حجر کافیه مقام احترام
از زهره خدام اوست لازالت بنیان دولت مولده الدیام
از کمال شسته مکره العالم فرقت کرد و بنظر ارتقا و عین الرضا
مخطوط و مخطوط شود اگر چه عقل دور بین یقین می داند و جز در راه نا
تجسس می نشاند که امواء این کتفه محقر که حکم **نقل النثر الى بحر**
و غایت مبسوط و نهانیت جرات است و فی الحقیقه این نسخه منبر است
نظر خداوندی که حکم علوم و نفاذ ارباب نوم است در دافنا
رجا و اثن و یقین صادق است که بعوارف مکتب نور
و عید اطف درویش پرور که ابطار میام اثار منوحر این مختصر
ساخته مجلی رضا و منوق مستول رسنه شاید که مقصود است

این مجموع باضافات مراضی خاطر فاضل و انزاقات طافت
 غیر معتدل در حقیقت تحمل و در بار باوج عنت و ارشاد رفته
 گردد و در بعضی الطاف و رخصت الدمار و عین اعطاف لایحه الانودر
 معتدلی اتم و افرات و مستی اعم اعمی منطقی شود
 می انا الذی املت من الی ان لم امل فکنت ملت من امل
 کرم بگویند چشمه شکری و در پستی فک شوم بزرگی و شکر سعاد
 و من الله نل الطالب المقاصد و هو ملامک طالب و فاضل و وضع اسال
 این رساله بر مقدمه دو مقاله و هائیکم لایق افت و جایگاه در هر
 موضوع می خورند در توفیق اختیار در موضع و معادی آن
 و فوائدی که بر استوار آن مرتب شده است بر فصل اول
 در تعریف اختیار **فصل ۲** در موضع و معادی این علم
فصل ۳ در فایده اختیار **مقاله اول** در بیان شرایط
 کلیه اختیار و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه نباید
 اختیار بود و این مقاله نیز بر **فصل** اشمار دارد **فصل اول**

در شداید کلیه که اختیار بی آن باشد **فصل ۲** در آنچه
 احتراز از آن در هر اختیار لازم باشد **فصل ۳** در شرایط
 کلیه کمال اختیار بود **مقاله ثانیه** در اختیار است
 خرد و ان صد و پنجاه و سه اختیار است که بر زبانی لایق ایراد کرده
 میشود و در مجله مقاله در جدول مفصل خواهد شد تا هر اختیار که
 مطلوب باشد نزد وی بنظر اطلاع در **مقاله** در بیان اختیار
 متفرقه مشتمل بر **فصل** **فصل اول** در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۲ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۳ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۴ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۵ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۶ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۷ در اختیار است بر افعال و کلام
فصل ۸ در اختیار است بر افعال و کلام

فصل ۹ در احتیارات برز دل کو که در صدد یکدیگر

فصل ۱۰ در احتیارات بکلول کو که در صدد یکدیگر

فصل ۱۱ در احتیارات ایام و مناسبت بدو نو ع

فصل ۱۲ در احتیارات ایام هفت

فصل ۱۳ در احتیارات سکر بلد و تحقیق موافق آن

فصل ۱۴ در احتیارات ساعات است که کتب غرافت

فصل ۱۵ در احتیارات ساعات بقول ابو مشر

فصل ۱۶ در بیان احتیارات ماه و سالی

فصل ۱۷ در احتیارات غنی بدست حکمی هندی

فصل ۱۸ در احتیارات فلکیم بدست جوکیان

فصل ۱۹ در احتیارات جگر جوکنی

فصل ۲۰ در کائنات خیمه و اسرار عجیب اکنون در اختیار

توضیح در دست شروع ویرود و در مقدمه کتاب

مقدمه تخریف احتیارات موهوبه و مبادی و موارید آن مشتمل بر فصل

فصل اول در تخریف احتیارات صاحب بدست الخیر آورده است

که احتیارات برادران و فتنی معود جهت همی که مناسب آن باشد

و نزدیک بدین مختص است که حکیم فاضل که گوشتیار کو به احتیارات

ساعات و فتنی فتنی ربوب که آن وقت موافق مطلق و معصود باشد

و محارجات صاحب غرض با خداوند طالع محارجات پسندیده

و امام علامه فخر المله و الذی را زنی فرموده که احتیارات عاریت از این

کرنیدن فتنی که آن بهتری و قهها باشد که با فتنه شود از آن اوقات

که موافق معصود و بیصد در آن مدت که آن وقت در وی

ملکینند و محصل این توفیقات هاست که احتیارات طلب

وقتی است معصود مناسب مطلق و موافق معصود و صاحب

کفایت التعلیم آورده است که احتیارات برادران و مناسب برادر

اعا کار گامی رستی نا حکم آن کار بر وفق مزاج حاصل آید اگر آن

کار در وقت آن مزاج کرده شود بدی نیست و اصبت گرفت در

استیانت کلیه آن کار تا ملی نمایند و در صادی باز جویند که آن کلمه

از جمله ممکن است یا استحالة اگر ممکن باشد انگاه احتیاج نیست
تا فایده بر آن ترتیب کرد و در اختیار او به ضرری آورده است
که چون برای کسی احتیاجی است یا مهمی کند اگر طالع آنکس معلوم باشد باید
که اول در طالع اصل و انشاء بخوبی او نظر کنند که بر آن مهم دلایل است یا نه
مشت شخصی را احتیاجی است که باید اولاً باید دید که در طالع او برتر
دلیلی است یا نه اگر آن دلیل قانع باشد انگاه در احتیاج آن
شروع باید نمود و اولاً در آن خصوص نباید کرد تا محتمل بگذرد یا نه
و بیض اوقات منفعت و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را
قانع مقام طالع اصل دارند بشرطی که در رساله مناجح عطار دیده گشته
و هم حکیم اسمعیل با جزئی فرموده است که سلطان مغربین سیخ
ماضی انار الله بر آن نه می ترازم کرد که احتیاجی است یا نه و مدتی در آن
احتیاج میان اهل این ضاعت مضار و منافع تا بر یک احتیاج
اتفاق و منفعت بر اتفاق سلطان از آن منتهی افتاد و منتهی
عنایت محمد هر پنج این ضاعت شد پس شمس طالع بود که از روز

طالع اصل و انشاء طالع و بخوبی باید بداند تا این سفر و موقع خواهد
رفت تا این تا این همه رنج نکند و در بعضی اگر احتیاجی است
که چون حکما در طالع دو العرفین هیچ دلاله بر سر بر سر دلیلی است
نیز در طالع بعد و پس به این است ندانند که چگونه و احتیاج را
موقوف کنند و آن نیز چون صورت صاحب معلوم کرده بود و در غنی
حکما عدول نمود **فصل دوم** در موضع و مکان
این علم موضوع بر علم آن چیز باشد که در آن علم در عرض در آن
آن محبت کنند چنانکه در علم طب از احوال بدن انسان از
احیثیت صحت و مرض و موضوع این علم افلاک است و کوکب است
از آن روی که از قوه بفعل از اندام بخیر را که احتیاجی است یا نه و اگر نه باشد
و مبادی بر علم آن باشد که موقوف علیه شروع باشد و در سبیل
آن علم و مبادی این علم را یکم که امام آورده است فضایی است
موقوف فضایی مقبول نه محرومانه و پس صاحب بدین جمع است
چون معرفت که هرگاه فخر با صاحب طالع متصل نباشد کوکب

عرض از سبب است هر چه باید که ایشان را متصل دانند بگوئی از وقت
که آن کوکب بر فراخ کوکب الترض باشد معصوم و حاصل کرده و
معلوم است که تجربه مؤلف طالع نبایست نویسد زیرا که کمتر خط
در ضمیمه تجربه است که یک نفر از یک کوکب در یک درجه باشد البته
و این روشی ممکن بود که غرض بدان و ناگفته که کوکب ثبته بود در یا
بیشتر تمام کنند و معترض است که یک دوره ایشان بقول
اصح در مدته است و چهار هزار سال غریباً تمام شود پس عمر قایل
تجربه احوال کثیر ایشان وانی باشند و انحراف طالع است در کان
تا به معلوم خبر بود و الهام که طالع در زمانه و این از قبیل مقبول است
پس محقق شد که در مبادی این علم به قضایای مقوله حاجت
چنانچه قضایای مجرب **مصلح** در فایده اختیار
و ناجار است قبل از مقصود نمیدانند مقدم کردن که در ظهور فایده
مقتضی بود به آنکه حکیم بطور حسن در غره آورده است که انما یفیع با
الاختیار اذا كانت فوق الوقت نائدة على الفصل ما

الوقت ما بین فاما اذا كانت مقصورة عن فلیس بطریق
الاختیار وان كان ما يستعمل فی مودیا الى الصلاح و حطیم
نصیر الدین مدلس سره در شرح این کلمه میفرماید که هر طالع که در دلائل
او سعود و غنی بود صاحب آن طالع را بطریقی بود در همه است
و خبر است و هر طالع که در دلائل او محسوس و ضعیف باشد خداوند آن
طالع را بطریقی بود و در شر و شقاوة این هر دو یا غیر موجود باشند یا
نادار الوجود پس اکثر طوالم را دلائل از هر دو صنف بود بعد از کمالی
دلائل خیر و شر هر حکم که بران درگیرند از احوال آن دلائل حواسند
چون جهت شخصی اختیار کنند کنند طالع اصلی باشد و طالع تمثیل
با دلائل حاضر در ایام که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوی تر
پس اگر فواین معنی طالع اصلی و تمثیل در طرفه متافیه باشند
و معاده اختیار موافق با آن نظام اشباع اکثر و اختیار در فایده
موت باشد و اگر فواین در هر طرف متفاوت باشند و معاد است
اختیار از قدر تفاوت زیاده یا بر کمی باشد که اول را اگر

ساعات اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از آن اختیار بسیار
محسوب شود اگر کمتر از آن باشد محسوب و اگر چه در هر دو صورت
استعمال اختیار مساوی بصلاح باشد و برین قیاس باید کرد
آنچه که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو طرف
مکونست باشد و از هر دو جهت در شرح این حکم ایراد کرد که چون
الایطالع شخصی و قوت اختیار متفق باشند در صلاح حاصل
در اختیار بسیار میخیزد و اگر مختلف باشند بر یکدیگر فکری کنند و اگر
قوی تر بود قوت او ظاهر گردد و بر یکدیگر اختیار برین قیاس
در آن خبر شود مگر که برین در زیاده و از اندر و از اندر و از اندر و از اندر
و برین را صحیح یا برین نگاه دارد و اگر صحیح نیاید برین را از آن
و اگر برین برین فکری اندر و برین مسیح برین نیاید و اگر چه اندکی
سنگین است برین طالع و وقت اختیار را طالع اصل معلوم یا برین
طالع بجز آن در قسم برین بود یا هر دو معلوم باشند یا هر دو
یا یکی معلوم و یکی غرض باشد پس در دو قسم اول سعادت

عظیم برین آید برین نیک یا خوشی بزرگ برین آید طالع و اگر یکی
نخن باشد و یکی سعدان نیز برین قسم است یا سعدان یا بدشان یا
مهر و ستاوی باشند اگر سعدان باشد آنکه اندکی برین سبب
مکونست بود و قوت آن کونست بکنه و آنکه فاضل آید سبب حصول سعادت
شود و اگر کس طالع برین از وی یا اسباب سعادت مساوی باشند
منع آن سعادت بکنه و آنکه زیاده بود سبب حصول کونست کرد
و اگر هر دو مساوی باشند انقضای این سعادت حاصل آید و کونست
و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار یکی بود و سعادت
زیر که اگر طالع اصل یا برین آنها طالع کونست یکی برین طالع اختیار
کرد رعایت سعاده بعد مداین چون در هر یک سعادت زیاده کرد و اگر
آن طالعها برین طالع اختیار که سعادت معهود بود آن کونست
دارای آن کردانه و یا شد که زیاده سعاده کرد پس اختیار کردن
زیر یک عقل اعم مهمه بود **مسئله اول** در بیان شرائط
کلید اختیار را آنکه از آن از آن لازم میرد و که سبب کمال اختیار بود

گیر تا آنکه قمر وسط السموات باشد و چون از میان آسمان در گذرد
 آب بنی برپا شدن گیرد و در پنج میر و دنا چون قمر بانی موشب
 مختص شود و باز بر آسمان گیرد و چون قرار دهند الارضی در گذرد و دیگر باره آب
 باز گردد و بارش شود تا چون قمر بانی مشرق رسد و آب بر آسمان گیرد
 و دیگر چون قمر از سناره باز گردد و دیگر می پیوندد که طبعش بر آسمان
 سناره اولین باشد و در هوا تغییر بدید آید و بکار بار طلب
 بایست که بکشد در آیه و زمان و در آن و آنچه مستغنی وقت باشد
 ظاهر شود پس بکشد در سبیل روشن شدن که تا غیر قمر در عالم اسرار در گذرد
 زوایا و دیگر که آب است لا اوج معلوم حال او در افق آیه او باشد و در
 روضه البحر آورده است که معلوم حال قمر در او در هر احوالی که بود
 ضرورت جد و است او را احوالی جز از این پیدا و سرع و در هر
 لفظ معلول الاطلاق یا حصول سعادته یا عدم نبوت است اما سوادت قمر
 لزومیت وجه است اگر سوادت حاصل باشد و آن سوادت باشد
 در نقطه راس او معلول او نقطه و شب و در هر سوادت مستقیم الظاهر

۲۵
 السیف العلوی

قسم الظلوع

بود و آن از شرط است تا جدی و آنکه در قمری بود از او آید
 از بعد باشد الا در طالع و در بانی الا فکرتی که با باشد و حکم العمل
 با هر نری گوید در هر که کجاست تسخیر او را بایکان قمر در برج طالع بود و در طالع
 بود که ماه و خداوند خانه او نشاید که در او نماند که کار بفرمانده
 و در اکثر اعتبارات در نفس طالع نیز نشاید و این سخن در هر طالع
 حالی نیست و اعتماد را نشاید چه احوال اکثر اگر بخلاف است
 آنکه خداوند خانه قمری و بانی طالع چه اگر میان ایشان نظر باشد
 و السبیل و سوادت و برج بود و آن عمل او با تمام رسد که سعدی
 او را بداند و نظر خداوند خانه بوی از قمر است و تا قمر باشد
 آنکه از سعدی منفرد بود و سعدی متصل و آنکه از منفرد
 الارض باشد و شب فوق الارض و این را جبر گویند و آنکه از انما
 عشره موضع او با سعدی بود که آن سعدی موافق آن عمل باشد
 یا انشی عشره ان سعدی بود و آنکه منفرد باشد در سوادت
 یعنی از سناره باز گردد و سوادت پیوندد که فکرتی که متصل الیه

بالای فلک ستاره منفرد غریب باشد و در هر یک
 که این حال بر یکدیگر باشد **۱** اگر در خانه سعدی بود یا در ظرفی یا در هر
۲ اگر شش روی ظاهر باشد بطور معلوم یا اگر در درجات مضبوط و غیره
 اگر شش روی البس بر شش یعنی شش ریش و هر که آن است نباید
۳ اگر زاید التور باشد و زایدی نور و قمر و قمری است که از ربع اول
 به ربع دوم رسیده و نقصان نور و قمری است که از ربع دوم گذشته
 و ربع اول رسیده و بعضی گفته اند که از اجتماع یا استقبال زاید التور
 و استقبال یا اجتماع نقص التور **۴** اگر زاید الحس باشد و آن
 وقتی است که در سیم و چهارم بود از خارج و در نطاق اول و دوم
 از دور و نقصان حساب وقتی که در نطاق سیم و چهارم باشد
 از دور و در نطاق اول و دوم از خارج **۵** زاید بعد و در حدود
 و آن وقتی است که در نطاق اول و دوم بود از خارج و هم از
 دور و نقصان عدد وقتی است که در نطاق سیم و چهارم باشد
 از خارج از خارج و دور **۶** بهتر اگر از خانه و یا در ظرفی یا در هر
 صف باشد **۷** اگر معادن بعد و یا یکی معهود باشد

۱ اگر در شش شش بود **۱** اگر در کونش یک است بود
 اگر متصل باشد که یک شش بود در حال و یا قمری
 قطع باشد که اتصال افق یک کواکب بود که در هر یک
 مرور **۲** اگر در شش بود و در هر یک است **۳** اگر در شش
 باشد یعنی میان وی و افق یک کواکب زاید و در هر یک باشد
 از درجات **۴** اگر در شش باشد **۵** اگر در مقابل افق
۶ اگر ربع افق باشد **۷** اگر در مقابل و ربع و مقابل کونش
 و اگر در هر یک از اینها بود **۸** اگر در مقابل و در هر یک
 باشد که بعضی مطلق و بعضی گفته اند و در هر یک
 نیست **۹** اگر در هر یک گفته باشد **۱۰** اگر در هر یک
 کونش بود **۱۱** اگر با شش کونش بود در مقابل آن
 یا اگر در راس الوند باشد که در سیم که آن است و در هر یک
 اگر در هر یک بود **۱۲** اگر بطی البس بود یعنی ریش و هر یک
 اگر در شش البس بود یعنی سیم و در هر یک و در هر یک کونش

در هر یک
 کونش و در هر یک
 که از اینها
 است

و در بروج اثنی عشری **عنه ۱۶** اگر که فراغت زمان بزرگ
شود چنانکه کارهای که روز خواهد شد در بروج چهار اختیاری
و کارهای بسیار در بروج و در بروجهای مولود که تولد یافتند در
بسیار تا آخر که در بروجهای فاری و در بروجهای اسی
کارهای بسیار **۱۷** اگر که رعایت طبقات فصول کنند چنانکه کارهای
ملوک و ابرجای ملوک و علمای العیسی نسبت سایر مردمان دیگر
کارهای را که مقرر گردان و در بروج مذکور چنانکه گشته باشد
باشد بروج مونس و صفات بروج از آنکه گشته باشد و
نهای و طالع و جهات و هر یک بیشتر می رسد در سال
مردم رخی مسطور شده از آنکه گشته باشد **۱۸** اگر که طالع
در بروج سقیم الطبع باشد آن کار در بروج تمام **۱۹**
معدود را در طالع و اوقات فعلی تمام باشد چنانکه طالع بیت باشد
یا قه این باشد **۲۰** اگر که معدود بوی ظاهر باشند و کوشش از
بنا که نظر کوشش طالع و لیس و غاری بجز و نظر معدود و لاس

در کمال آن کار کند و اگر که معدود ظاهر باشند و کوشش در کمال
بود **۲۱** اگر که نمودار است و اگر که باشد و کوشش از آن صاحب
در رعایت بعضی معدود طالع اول باشد یا باشد یا بیاید پس را
در امور سلطان که اول باشد مگر نه پس طالع و طالع و طالع
در حال صاحب طالع و آن رنج و وجه است **اول** اول اگر که طالع
طالع و هیچ وجه ساقط نشاید و اول این صفت متقی اند
بر آنکه طالع اختیار بزرگ بدست و خداوند شش مجانبه روح پس
باید که روح بدون متصل مژدنا است و حوضه اعلائی نوان که در دست
که طالع را بیت الحیوة خوانند و بطریق کوشش است هر یک سار که
ظاهر باشد که حوضه و مجانبه باشد که کوشش در منزل حوضه و در مانده
باشد و او را این نطفه خارج تمام کردن متعسر بل معدود بوی بسیار
که صاحب طالع ظاهر باشد بطالع هر نظر که بزرگ و کوشش بود باید که نظر مژد
بطالع مژد و کوشش در نطفه و کوشش در نظر سودا و مغایر و ترجیح
بد باشد **۲۲** اگر که معدود بوی ظاهر باشند **۲۳** اگر که معدود بوی

وی باشد **۱** اگر غیر ماطر موطر باشد که کس باشد باید که بطلد
بقدر اوقات و طالع موطر **۲** اگر قوی حال باشد معیت یا عوی
ششم صلاح حال کوکب عرض یعنی است که مکتبی و مکتب
در شهر باشد مثلاً که رای سلطان را از آن و شغل و تجارت ارض و تجارت
را عطا و بکار برین و انیس و ان در شش و دهم است **۱** اگر طالع
بطلد از آن که کس باید که در معایر و ترغ ماطر موطر **۲** اگر طالع
باید که حاجت جهان که انبیا بهما شر و عطا و مینع **۳** اگر طالع
که در در و در ده است که نظر و در حاجت که از آن کوکب الهی گویند
نموده طالع بهتر از نظر او بطلد و حکیم باشد و اندر هر شهر و روستا
روستاست **۴** اگر قوی باشد در موطر حنف **۵** باید که در کونست
و مفسد کیم بود **۶** باید که مارجی موطر و موطر موطر خاتم خانه
و خداوند طالع اصل و جبر است و موطر و طالع است و موطر و موطر
باشد **ششم** صلاح بیت العوض یعنی خانه که مکتبی و مکتب
دانش بهر جهان که مارجی و مکتب را و مکتب را و مکتب را و مکتب را

و مانند آن و آن است و وجه است **۱** اگر در خانه مکتب
مکتب است و ماطر موطر **۲** باید که خانه حاجت در اصل طالع
مطلوب و موطر موطر **۳** باید که خانه حاجت در طالع
اصل و حاجت ماطر موطر باشد و در صلاح کوکب الهی و بیت
العوض و خداوند او است و باید که مکتب که مکتب و مکتب و مکتب
و خداوند او بناه **۴** باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
فصل در اخلاص از آن که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
از آن اجتناب باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
خیر است **۱** باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
و در مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۲** باید که مکتب و مکتب
و در مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۳** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۴** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۵** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۶** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۷** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۸** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۹** باید که مکتب و مکتب
باید که مکتب و مکتب و مکتب و مکتب **۱۰** باید که مکتب و مکتب

باشند تغییر ماه فطیم در مزاج اگر کسی بدین آید و بعضی گویند بودن
فرد در طالع بد بزرگست جواب در طالع طبیعت از هر دو دارد و در هر
در طالع مذکور نیست و او بدست در آید یا سر خانه فرد طالع
جایگزین دارد و در بودن شمس نیز در طالع اخذ کرده اند که در میان
مواکد شده اند بودن شمس در طالع و بعضی جایگزین اند و در آنست
در طالع شمس نیز در طالع غیاث نیست و این را با هم که پنج مظهر یک از
فصلت بی حال ایما مکنه **نقد قول حکیمان** بجهان در هر است
بزرگ بود بطالع اندر هر رجب **این کار جهان از آنست** و در هر
که در درج طالع هر روزه خود نیست **خبر بایر کرد از آنکه ماه ابطال**
ساقط باشد **خبر بایر کرد از هر رجب** و در هر ماه
اول در هر خبر بایر کرد از هر رجب **فراصل در آخر ماه و اول روزه**
خبر بایر کرد از آنکه ماه را با ضرفه خانه او مظهر و است باشند
چنانکه ایلی مفاد و خصومت بود در آن کار و در کارهای زمان
رسد باشد **خبر بایر کرد از آنکه دین در طالع باشد** و در هر

این کار جهان از آنست
فصلت بی حال ایما مکنه
نقد قول حکیمان

حاجت یا آفتاب یا ماه یا ما که اکتب العرض **خبر بایر کرد**
از آنکه خداوند طالع یا ستاره حاجت راجع باشد یا محرق یا مظهر
بین الحسین یا عیسی که یا معنی **خبر بایر کرد از آنکه کسی**
در آید یا باشد **خبر حاضر در طالع و اگر چه ستاره حاجت باشد که گشت**
و در هر حاجت یا در مظهر یا در دارد **خبر بایر کرد از آنکه خداوند**
مستم در و در باشد **خبر که در حاجت این اختیار را است**
خبر بایر کرد از آنکه خداوند خانه قمر زوی ساقط هر و مظهر که است
برف و اختیار کند و مظهر هر قمر زوی یا ساقط مظهر یا
خبر بایر کرد از آنکه **خبر هر و مظهر** **خبر بایر کرد از آنکه**
بیلو عرض او داد باشد **خبر که کسی بعد از بایر طالع یا طالع باشد**
از خدای عز و جل **خبر یا مال یا مظهر یا مظهر یا مظهر**
فست که کند **خبر بایر کرد از آنکه اگر خداوند طالع کسی بود از و**
طالع که در آن است **خبر یا مظهر یا مظهر یا مظهر یا مظهر**
که در هر حاجت یا در مظهر یا در و در بایر و مظهر یا در طالع یا مظهر

این کار جهان از آنست
فصلت بی حال ایما مکنه
نقد قول حکیمان

نشاید **حذر** باید کرد از آنکه طالع یکی از ده حاکم است با شش
 صاحب طالع نیز در یکی از ده جای آید **حذر** باید کرد از آنکه
 سؤیده و آن بوقت راجع شدن ستارگان به زمان ظهور اجزای
 ایشان باشد که دردی غیر از کینه و خون بدی عظیم با فتنی ماهی در آن
 و مانند آن **حذر** باید کرد از آنکه طالع بر جی باشد و در یکی از ده
 حصص در مهلت طالع که در یکی از ده حصص است برود **حذر**
 باید کرد از آنکه قمر در برج مقوس باشد که از نظر نمود خطی نام در شمس
 و زایه آن نور و وجه اگر با طالع خوش باشد هیچ مضامین کرد
 و که در آن نمود و در گفت و گفت در زمانه **حذر** باید کرد از آن
 این یک یک و آن هفت و نه است قبل از کوف و هفت و نه در حذر از
 و در روز پیش از هفت و نه روزی از موف **حذر** باید کرد از آن
 ساعات ثبت افتاب که منسوب با بل و حکم اربعه روزی
 از آن ساعات محرمه گوید و آورد بهست که گمان آن این ضاعت اتفاق
 کرد اندک آنرا هیچ کاری نتوان کرد در مهلت طالع در مهلت

و حکیم ابو معشر را درین باب مبالغه عظیم است و میگوید که هر
 که آثار کار می کند از کارها و برکت درین ساعات چون خوش نشین
 و علم بر بستن و جلوس بر سینه و از آن خبر آن خبر
 بار بار و فتنه است و وی نماید و بهتر خبری است که نشین
 را است که حال این ساعات را تحقیق به اندک باشد که کار
 آثار نهند که عاقبت رحمت است و بی بد و کیفیت استخراعات
 این ساعات و احوال آن در ساله میان سالهاست و بعضی
 کامل است ثبت یافته **حذر** باید کرد از آنکه ماه در کوکی مدی باشد
 باشد و بگوئی سفل منقل که آن دلیل بر آن است که
 باشد و انظار آن در کوکی صاعد و اتصال او بگوئی باطل می حکم دارد
 و اگر در کوکی بر کرد که در و نه باشد و بگوئی چون و که از طالع
 باشد همین معنی است و هر دو اگر این صورت در آنست
 حرب بود و او باشد در دلیس فتنه است خص و جمع و
 او باشد **حذر** باید کرد از آنکه طالع خست یا ششم و ششم و

جویت و آن پنجس مفعول است بخنده که می کند این
 اگر چه یک و بدست مجوز و مقسوم باشد نه بدست مجوز
 که در عوم حوالی بخیر موصوم است و یک جاریم و ششم سوگنی نهاده
 که خوف و شک این هر دو نفس میگویم روز یازدهم منی باشد و بود
 اگر چه شک و دلش بر تو زخم چون موصوم است که بر سر در روز پانزدهم
 که در خوف و شک موصوم است مکن در روز دهم ماکنی ماکنی
 که در خوف و شک این روز صلیح موصوم است روز دهم ماکنی ماکنی
 درین حوالی در سگش موصوم است **۱** خدایه کرد وقت انصراف ماه
 در محاق از شهادت مرجع و اتصال به جاعله از مقدار یازدهم **۱** خدایه کرد
 در وقت استقبال از شهادت مرجع و اتصال او به مکه که آن دلالست کند
 بر غایت تبا **۱** خدایه کرد در وقت قرآن یعنی چون اجتماع
 در قرآن علویین واقع شود تا اجتماع دیگر و گفته اند تا وقت استقبال
 از حاکمی البته آت خدایه کرد و اگر ضرورت باشد قوه آن
 اختیار است از کوشش باید حجت اما اگر قرآن سعیدین در
 جزو کوشش است بفرمان کوشش زایل شود و در ماه کوشش

شایسته بود **۱** خدایه کرد از آنکه خداوند طالع یا کوشش الوفی
 با صاحبیت الی جبهه خداوند خدایه کرد و بیست و یک خدایه کرد
 خیم بود **۱** خدایه کرد از آنکه قدر در مقابل رخل بود و در ترجیح یابد
 طلیف شش بد حال با در شش رنه در حال از برای آنکه در
 وضع خلقت بود ای کواکب لایق منظر است بی وقت اختیار
 نشاید که چون آن کواکب موصوم بود و قرآن با آن همان نظر است که
 محذرت مضاعف کرد و بعضی نظر سعیدین را درین محل رو داشته
 اند حکیم سجری این قول را پسندیده و گفته است که چون در اصل فقر
 را با سعیدین همین نظر است و در اختیار نیز همین نظر بود و سعیدین همکار
 باشند و بعد از آنکه سعیدین بدو حجت باشد منور از حاد
 جزای باقی ماند **۱** خدایه کرد در انصراف ماه از کوشش مکه
 در وقت و اگر که اولتر باشد **۱** خدایه کرد در اتصال ماه
 محسوس مکه که آن کوشش مکه باشد و او را شهادت باشد
 نزدیک ماه جبهه خداوند خدایه کرد باشد که دلیل حصول

مراد باشد اما پس از حضرت ولی رضا خداوند عز و جل
حضرت بایه کرد که کونست اجتماع در طریق مختصر یعنی چون خود اجتماع
از فوردم درجه میزان باشد تا از رتبه درجه قوت در آن ماه
از انبه آید کارها اجتناب بایه خوف که آن علایق نیز که در حد
بایه کرد و از انبه آید اجتماع در اول نور یا اول سال باشد
باشنا دست مریح که حضرت بایه کرد و از انبه آید اجتماع در اول استقبال
در آخر روز یا آخر سال بجا باشد یا نهاده رطل **ع** حضرت بایه کرد
از نهاده هم رطل دهم مرغ و نظر خداوند از این به هم حاجت
و خداوند او اینست آنچه در باب اختیارات از این حد است
فصل در آنچه سبب کمال اختیار است یا شد و آن مدد و کسب
مع اول آنچه متعلق باین است و انتهای آن امور و تدوین است
اصطلاح نام مدد خط حاجت اجتماع و استقبال معذرت با احوال خود و آن
جنان بعد که خود مقدم در طالع اختیار در هر صیغه بیرون نیاید و آنکه
باشد یا در طالع یا در زائلی اما چون خود مقدم در یکی از آن

باشد حال از آن نیست که خود در آن اجتماع است قبالی است
بوده است یا بکشتی یا باغی باشد و از انبه آید و کسب اگر بحد
بوده باشد و بعد از آن بحدی دیگر بکشتی دلیل حقیقی آن کار به
هم در استدام در انتهای آن اگر بکشتی بکشته باشد دلیل
اختیار از انبه آید اما بحدی دیگر بکشتی بوده باشد و چون از
برگشته بود بعدی متصل شده بحدی دیگر بکشتی انبه او حقیقی است
بعد و اگر بکشتی بکشته بود دلیل انبه آن کار باشد
هم در انبه استدام در انتهای آن اگر خود مقدم در یکی در بیوت یا مال باشد
بویات هم چهارگاه مذکور و حیانه باشد و اگر در زایل شود
اقتام از هر صغیف شد لا در حایف شریز که اول اسکا
هر چند به حال تر باشد کونست ایشان پیشتر بود
که خود در انبه آید مایع بیو باشد و خود در رتبه بعد و دلیل
آن که در انبه آید بحدی دیگر و اگر در مال بعد آن کار برود و در رتبه
باشد و اگر خود در زایل بحدی دیگر بحدی دیگر باشد

و گفتند که طالع و حاشیش و هم سعادۀ خداوند است
و آن ستاره که قمر و می پوزد و دلیل ابتداء کار را بعد از حج
و حاشیش دانی عشره ماه و خداوند شش و غایت قمر و خانه چهارم از
درجه فرو و حاشیش سعادۀ دلیل ابتداء کار را بعد پس اگر قمر
انتهایست و او آنها خواهد بود و خط این دلالی کند و ایشان را
مستعد سازد و مواضع که بنهر و در کتب استخریوم است
است که در اختیار است از اصل و باب عوائق حاصل نمایند
از برای آنکه اعمال تمام کردند و الا بوائف و موجب سزاوارند
که صلاح حاصل از ابتداء یعنی هر دو عمل عاقبت سبب تلف و غایت
و حاشیش بعد از جامع مکرر است که حکما متفق اند بر آنکه ماه دلیل
انتهایست و خداوند خانه و دلیل عاقبت پس در انتهای کار را
حاله یا صاحب بیت او یکی از چهار قسم تواند بود اول آنکه
قمر و تنری بعد از او و طالع و خداوند خانه وی بوی ناطق باشد
و این دلیل حولی است و او آنها بعد دوم آنکه قمر و تنری می

اول صاحب زوای سطر جدول دلیل خونی ابنه اوتای
 آنها باشد بسم اکثر در و تدنود اما خداوند خانه بوی ناظر باشد
 و این دلیل نای ابتدا خونی آنها بعد چهارم آنکه فرزند باشد
 و خداوند خانه بوی ناظر دین دلیل نای ابتدا و آنها باشد
نوع دوم آنکه تعلق با جوالی دلیل طالع است یا در و باید دانست که
 دلیل طالع گوئی باشد که شش باشد بر طالع و شده اقاو
 بیشتر باشد و در بران اکثری آورده است که دلیل طالع نه اندر
 رتیب اول صاحب طالع پس صاحب شش پس صاحب
 پس صاحب شش اول پس صاحب پس صاحب پس صاحب
 طالع پس گوئی که در حیطه طالع بوی متصل باشد پس گوئی که در طالع
 نری جمله هر که ام را که شده بیشتر و دلیل بود اول باشد
 سابع و رابع و سایر کمیت بدین رتیب پس از آن کرد و این اول را
 بر هر وجهی که مقتضای مقام باشد بر ضعف و قوت است یا کم
نوع سوم آنکه تعلق ملاحظه طالع اصل و در و با طالع است یا در

[illegible]

خطی باشد که از انبیا صلوات الله علیهم است و علم الی جنه واجب
است که احتیاط بر هر کوی که دلالت بر آن کرده دارد و چون کس
بر او سخط و اوج است که بر آن کس نبی و لیل خداوند میست
بعد پس واجب نرف او پس واجب هم الی جنه پس فرست
هم الی جنه پس کوی که در بیت الی جنه بعد پس کوی بیت
الی جنه ناظر باشد پس واجب هم پس کوی که بالبع و نسیل آن
کاه است و چون این اولی است و با نهند و در ماضی نیکو است
آن حاجت روفی مطلوب است و میگرد و گفته اند خداوند است حاجت
در طالع نشسته و در طالع احتیاط بر آن که در بر جی که طالع اصل معینه
گفته که حاجت تمام نشود و بر جی و گفته اند خداوند است حاجت
تمام کرد اما که نفع باشد و در برج انتهاییان باشد و در نفع و در صلح
شایسته است که اگر در طالع اصل و لیل و حاجت تا به
باید که رعایت بر اصلاح خانه حاجت از احتیاط بر مرفه و داری و مرفه
از انبیا صلوات الله علیهم است که در طالع احتیاط بر آن که در طالع اصل

و انشاء الله در محال است که اینها عالم کنند و اینها در اختیار ایزد
 نام دارد و باید که هر کس که در وقت قرآن صبر و تقوی بوده و در حق حسیب
 و محال بوده باشد و اینها نیز همان باید که علامت هر کس که محال
 است که راجعی به در طالع حشر و تبار و در طالع سال را حشر و
 سزای بود و در معتقد و محال کرد **فوق** **ششم** اینها علی جمیع و
 استقبال و اولی که اجتماعات و استقبال است را در حشر و
 از بسیار است و حدیث گفته اند آن برج که اجتماع یا استقبال در
 افق نماید طالع باشد و خانه رومی بکای بیت المال و هم
 حشر و موت و اگر را اعتبار باید کرد پس چون حشر که در اجتماع
 استقبال اخضر و کار که یکی که یکی با جای قمر طالع و
 برج باشد لایق آن که را اجتماع اگر در اجتماع حشر و تبار
 باید که موضع قمر طالع و وقت خانه چهارم باشد و
 برج اجتماع یا استقبال مقدم و باقی برج و حشر و تبار
 باید که اولی فلکی در وقت حشر و تبار و اجتماع باشد

با اولی فلک و در وقت اجتماع یا استقبال مقدم جهان
 و اولی که در محال آن کار و باید که سدی را که در اجتماع
 و باید که سدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم
 مستحق بود و باید که اگر حاکم آن سدی ضاوت و حدیث و اجتماع
 یا استقبال در وقت واقع بود و در حشر و تبار و اجتماع
 آورده است که بهتر اجتماعها آن باشد که با شهادت سدی
 بود و خصوصاً هر که در حشر و تبار استقبال آن باید که
 با شهادت سدی باشد و حشر و تبار و اجتماع
 که در مصالح کار در آن ماه و گفته اند بهتر است که اجتماع یا
 استقبال در برجی بود باشد که طالع و حشر و تبار و اجتماع
 اختیار را باید که ضاوت اجتماع یا استقبال بود که
 که آن دلالت بر تمام آن کار و تبار و دوام کند و باید که هر
 شمس اجتماع یا استقبال در موضعی نیکو باشد و طالع
 و طالع و باید که ضاوت و مقدم در وقت طالع و حشر و تبار

باشد و در خانه و شرف و صفا و در حضور و سعادت که آن
 دلالت بر خیر آن کارگاه است و اگر چه این همه از جهت کونیه هرگاه که نیت
 مجتمع باشد و در وجه شرف و شمس و دیگر اجتماع در عالم اختیار
 ساداة عظیمه روی نماید اما بشرطی که چون قریب از آفتاب مشرف
 شود و بسا آن وجه مشرف باشد البته آنکه **نوع هشتم** آنکه متعلق
 به سیاح و اردو و در خارج است ای آنکه آنکه در وقت اول از راه
 مواضع است هرگاه که ای را که بر کسی و عاقل گشته و بفرستد و در وقت
 حصد نه و محاربه و مجامعت و در وقت سیر و سیاحت و در وقت
 را و دیگر را و در کشور قیام کردن و در وقت چهارم لایق بود که در این
 و پنجانی را پس در هر وقت اختیاری که لایق باشد باید که در بعضی
 رعایت اعمی را حال در بعضی نیرمه آنکه **نوع نهم** آنکه متعلق باوقافه
 دارد و در فصول اربعه و از زمان باید که در اختیار هر کار که ملاحظه او
 فائز گشته باشد و آنکه اختیاری در وقت و سبب و وقت غلبه و است
 و برود و نشاید و در ایام با جوهر چون بر نیاید که رفت
 و بهیبت روز قیام از طلوع سفری یا بی و نیست و در بعد از آن

باید خوردن و برین نیاس در رعایت این نوع دقیقه با مری
 باید که شش و مری از مهمات ضروری باشد و بی آن نیت
 منضم شود که احتیاط در این اوقافه جهت دفع ضرر خارج بود
نوع نهم نوع یازدهم آنکه متعلق به ساعات دارد و آنکه ساعات
 را در اختیار اثری تمام است پس باید که ملاحظه آن کرد و بگوید
 چنانکه که زمان و چیز را ساعت مشرف اختیار کنند
 و اعمال سلف را ساعت آفتاب و علم فی القیاس و در بعضی
 نیز که بعد از آن ساعات است آفتاب بود یا به غیر آن
 بعد از ساعات است و در آن ساعات دیگر هیچ است
 و آن شب است به اعمال و هر روی را و بعد از آن و در آن ساعات دیگر
 غیب عطار و سبب سینه بود و امور عطار و دیگر
 و حال باقی کو اگر و احتیاط ساعات قدر حده در غایت است
 اصدار وقت **نوع دهم** آنکه متعلق به روز و در وقت غلبه و است
 را به اعلی نام است در اختیار از برای آنکه کار که میگوید اگر انسان
 قبل از آنکه بر کارها نشود چون در شرف و سعادت آن

اول

و در او درجه طلوع است اگر در طالع بود و درجه محروم اگر در
 عاشر افتد و درجه غروب او اگر در سابع باشد نه درجه تقوی
 او و ای درجات را در هر غریبی بقانونیکه در درجات مسطور است
 استخراج باید کرد و در انتقال قمر و سهام حاجه یکی از ثوابت
 که در قدر اول ثوابت باشد و بودن ایشان در و تری عاشر
 یا سیزده و اود حاصلت عجب و فایده عظیم است احمدی عبدالمجلی
 گوید چون اجتماع واقع در فرد یکی از کواکب باشد که در عظم اول باشد
 اینجا بود تا ذکر اجتماع هر چند است یا که منب طبعیت آن کواکب
 در غایه قوت و کمال بود **دفعه پنجم** که تعلق محسوس و لذت باید که
 نجسها را بخواهد در وقت اجتماع خنک خولم بغیر الحج و الدین در
 شش غره بطلیموس می افتد و درین حکم که **استخدم النبی**
فی الاحیاء و استعمالها الممنوع الذی یلق بها کما استعمال الطیب
الحادی من کسب و فی الدواد القدر الکافی
 در او به مؤلفه محذورات بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی یا
 معادن جبری که دفع مضرة محذورات کند و اگر چه محذورات است

از موم شمرند همچنین ختم باید که در اختیاره محسوس بکار دارد و
 در موطی که بان لاین بود مانند خانه دوازدهم در دفع اهر او مضموم
 در دفع خصم و از الزایل دلیل مطلوب و غایه مطلوب قطره
 تا در حصول مقصود خلل نیفتد **دفعه ششم** که تعلق با صلاح و لایال
 دارد و ان از ارکان منظم اختیار است چه شاید که تا خیر
 نشود تا وقتی که دلائل بصلاح آید پس حکم این را عا به کرده اند
 و گفت آنکه چون یکی در معین در طالع یا در وسط التی باشند
 دفع و دلائل بکبر و این سخن بنبر دیگر حکیم عمر فرخا طبرک سینه ده
 مت و وی گوید این نوع اختیار در کارها رواست که
 بدوی طلب ثباته دوام کند چه در خبر روز معدود و از این اختیار
 باطل گردد و آن کار که دوام وی مطلوب باشد تمام گردد
 و الاوستی که قمر از حرکت سها پاک گردد روز بخت کوی که
 چون تاخیر اختیار بکلی نبود تا وقت صلاح ماه ماه در الزطالع
 س تا نکند نه و بعدی در طالع نهند و ازین گفته غافل نباید بود چون
 قمر را بکویس توان کرد و او را الزطالع و سایر اوتاد و در صاحب

در دوازدهم
 در اول و تارم

طالع و خانه حاجت و خداوند شمس قسط باید کرد و اگر چنگلی نیر
 شود باید که از دهم و یازدهم ساقط باشد حکیم عاصمی که
 یکی از قدما و علمای این فن است میگوید که چون در طالع خنثی یا بعضی
 از دلائل بطلان نتوان آورد باید که هر دو نیز را یکدیگر نظری باشد که
 آن دلالت بر کمال قوه آن شخص است و سر بار اسیر بود ابو ط
 حیات گوید که چون اصلاح عمر مقدر بعد و کسوت او دفع بدترین معنی
 بگوید خداوند طالع باید کرد و در طالع باید نداده است که اگر
 عمر نکند حیات باشد بطلان یا چنانچه نظر باید و اگر بد حالت
 ساقط و نظیر آن بگوید و بعد بطلان طالع عوده مصلحی می آید
 و بودن هم سگاده در موضع مطلوب نیت کسوت و دفع
 سعدی در طالع یا بخت الحاص اصلاح عمر و یا بخت و این تغییر
 اختیار امانه کلی ملاحظه کرده که چون سعدی در طالع بوده یا
 وجود بسیار دلائل معصده نماند بگوید و مضرة طالع
 بر آن مرتب بوده و اصلاح علم محتاج الاصل این بود که بگوید
 کمال اختیار بهر و از وی حکم که در مفضل ثلثه از وی قتال ذکر کرده است

هر کسی که خاطر فنی و طبع راست باشد استنباط اختیار است
 جزای اصول است تواند کرد به هر چه در اختیار راه حرفی گفته می شود
 و وضع این اصول است صاحب کفایت التعلیم مرجع اختیار است
 دلائل کلیه است و بدین سبب است که هر که دلائل کلیه شرط
 نگاه دارد و از دلائل فریبه مستغنی گردد تا چون اوقات
 بعضی با استخراج این دلائل و استنباط این دلائل و اما نکته دوم
 در مقاله ثانیه اختیار بعضی از فرمات که احتیاج
 بدان بیشتر است اوقافه مفرد ترتیب بیوه طالع مطلقا کتب
 اما فصلی چون کتاب التماس رساله از انقالات و اختیارات
 المتکلمین و جامع شاهی و مجمل الاصول و کفایت التعلیم و
 روضه الخیر و اختیارات ملائمه و کتاب الکفایت و شرح
 عمرة یفری و شرح کتب و اختیارات محی الدین مغیر
 و اختیارات باجزری و کفایه الدکت و اختیارات طبرستان
 و مانند آن در رساله منفرد و امه ولی المومنین و هو
 رجاء الله حق

در احتیارات فریب و ان **بکسر و بجا دو**
 احتیاست که بر ترتیب این ایراد کرده شود و در جرد
 وضع کرده تا باینانی استان باشد و هو بنا

بجای اول و در جای اول احتیاست که در جای اول و در جای اول	
۱. افش تاج و بجهت کار	۱. بکر با به رفتن
۲. موی سر باز کردن	۲. نوزده یک در شدن
۳. با خن جسدن	۳. موی لب باز کردن
۴. آسمان نام بریدن	۴. کشی خن و مین
۵. کشی در آب افکندن	۵. روی کشی بر بقیه کردن
۶. ضامت رز و سیم	۶. ضامت اکس
۷. حوزین حبس	۷. فروختن چن
۸. ترک کردن	۸. مال بخریدن و رفتن
۹. واد مودار	۹. واد وادون بکس
۱۰. لکاه درشتن و بجهت	۱۰. فروختن غلها

۱. لکاه درشتن و بجهت	۱. وقت خوردن
۲. عمل محبت و غیر دوستی	۲. عمل عداوت و عین دشمنی
۳. لغو نمودن	۳. نقد اللان کردن
۴. کرکاتن و نشان شدن	۴. پوشیده کردن کارها
۵. سپه کردن کارها	۵. زیارت احباب و احوال
۶. تعلیم فقه و امور دینی	۶. تعلیم ادب و دلیری
۷. تعلیم رود و امان	۷. تعلیم علم سیاست
۸. نامه نوشتن	۸. رسول فرستادن
۹. کبر تر تابه دلو فرستادن	۹. فرزند مکتب دادن
۱۰. است آینهها آفرین	۱۰. نقل و قول کردن را
۱۱. اخراج مودایت باغون	۱۱. تمییز و اکتان و بنام
۱۲. نای سهند با و حصار	۱۲. ویران کردن بنا

خردن باغ و درستان و ضایع	خردن انچه مسکن را است
کنند کار و جاده	آب را اندن در جویها
درختان را	تخم افکندن
تخم قزبر کو بردن	ما خابره دادن رستنها
دفتنه نهادن	دفتنه بیرون آوردن
و دقت نهادن و لمانتیدن	ما و دان و آب را درختن
و قشای شربت	طلب فرزند کردن
پسرون آوردن طفلان	شیر دادن بکودک
فرزند بداند سپردن	ورنه از شیر باز گرفتن
کودک بکوباده نهادن	نوریدن و پو شیریدن
مهمانی رفتن	زردباختن
شطرنج باختن	چهارای چه سواد خردن

چهار پا خوردن جهت عمل باختن	نقاش کردن بر خشک
نقاش کردن بر آب	نقاش کردن در آب
شراب ریختن	شراب خوردن
جوکان زدن	طیب و عطر امتحان
مهریه و مستادن	حصان در نیت کردن
ارتبای عسلج	علاج اعصاب
علاج اجناس اعراف	علاج عاریهای مستدم
علاج دست و پا درختن	داروی تسهل خوردن
داروی کسود دفع کند	داروی کسود دفع کند
داروی یک دفع بلغم کند	داروی که اسهال عظیم کند
داروی که کار مایه کند	داروی که اخلاط کم آورد
داروی که علت از سر دفع کند	حب خوردن

مطبوع خوردن	معد	جوارش خوردن	معد
قی و غره کردن	معد	داروی که علت بقی یارد	معد
دارودرگوش و پنی چای	معد	علیه سفیدی و درم چشم	معد
دستکاری چیم باین	معد	حقتنه کردن	معد
راغ نهادن	معد	نفسه کردن و درون کردن	معد
جابت کردن	معد	خون بسیار برداشتن	معد
خسته کردن	معد	چارپای خفی کردن	معد
سبده جویدن	معد	سبده فوضن	معد
سبده ازاد کردن	معد	سبده کردن	معد
راف کردن	معد	بکبک رفتن	معد
قالبه نین روشن	معد	تاضیه در شیمون کردن	معد
سلا و حیز و خفی	معد	روشن کردن شکل	معد

قبر و بران کردن حصار	معد	طلد و بدینه و کم شده	معد
مناظره و جایشه کردن	معد	صیت ناروشن	معد
سفن کردن خشکی	معد	سفن کردن در آب	معد
کشتی در آب روان کردن	معد	در نهر شدن	معد
سخت و قوی کردن	معد	لوا سبتن	معد
لوا کردن	معد	استفاده و فراوان	معد
طلب عمل کردن	معد	ولی عهد خفی	معد
رفتنن بعمل	معد	دیدن مکتوب و اکابر	معد
عصر کردن نامه و قضا	معد	بار دادن و خفی کردن	معد
نظر کردن در کار رعایا	معد	حکومت و امارت	معد
نقصه بر سلطان بردن	معد	می سبده و کلا کردن	معد
آنها را اعمال و نهال میوه	معد	اوقات دعا کردن	معد

الحی بدین

اگر عرض صاحب باشد شرط است وی است ۱ باید که صاحب
طالع صاحب سج خود دارد و ناظر نیز بنظر پندیده و بر عکس نماید که
سعد در او داد باشد و کونش روی ساقط باشد را
خوب بود الباقی و ششم و یازدهم و دوم از کونش پاکست
و بعد از آنکه تا رسول را خوب بود و قمر ناظر باید باقیه و در میان
او داد باید تا هر دور را خوب بود ۵ خداوند خاتم قمر قیال باید
ناظر وی ۵ شش ناظر نیزه باید یا در حد زهره ۵ قمر در حلی
و نور و سه طالع و مهران باید و انتقالش یکی از سیدی و اگر هر دو
باشد بهر نحو راست خداوند کور است بنظر و بهر ناظر قمر با
محیی است بعد از آن و بدو سستی و یا خوشحالی سیدین میانهم بود
و بهر حال بهر **صفت شش و حکم راندن** شرط است
وی ۸۷ قمر در روج ثابت باید و در روج سیدین صورت بهتر از
کونش است و جواز است شاید تا شش از کونش پاکست ۷ صاحب
عاشق بسعد و مفضل باید و مفضل باید بطالع و با شش و قمر ۵ نظر قمر قیال
نقد غایب باید ۵ طالع حال شش را محبت و نظر او بطالع

طالع بدین

و عاشق و قمر باید ۶ باید که سهم السعاده باشد شش باشد ناظر
بناظر و طالع باشد صاحب شش شش باید محذور است او
است ۱ خداوند که از او که صاحب ناظر باشد صاحب ناظر
نظر خداوت ۵ خداوند که صاحب طالع صاحب شش نظر کند ۵
شاید که قمر در شش و در یازدهم باشد یا ناظر صاحب این
۵ خداوند که از ناظر صاحب طالع صاحب شش و در یازدهم و شش
خصوصا در وقت ۵ خداوند که از انتقال صاحب طالع و عاشق بخواند
رابع ۶ قمر در محاق نشاید و در استقبال و در ترجع آفتاب و
رخل خداوند بگرد ۷ خداوند که از رجعت صاحب طالع و عاشق
و صاحب خانه قمر ۸ خداوند که می باشد قمر و سید و
نودین و سب در طالع و عاشق ۹ خداوند که از بودن صاحب طالع
و عاشق در و بهر و بسوط ۱۰ خداوند که از بودن صاحب طالع
در زبانی ۱۱ خداوند که از ترجع و مقابل رنج و صاحب عاشق را
بکشت یک رختن و پاس و شش شرط است وی ۵
است ۱ طالع برج ثابت باید تا دو حشمتین طالع از بروج زاید

الطالع باید ۶ طالع از بروج مستقیم الطالع باید ۱ قمر
 فوق الارض باید ۵ صاحب طالع فوق الارض باید ۵ بیت العرفین
 در کوس باید مشدک شیک فریم بیت باین صفی باید ۱ نظر صاحب
 بیت عرض بقمر و بعد طالع باید ۱ نظر قمری باید بودت ۱
 کنسی در سابع قمر یا بر سابع و بعد یا قمر یا طالع ۱ رهنه در
 طالع یا ما شنه باید محذرات وی ۵ هت ۱ مذکره
 از بودن بخش صفا صام و دیانست در بیت النظم ۱ حذر که در
 نظر کوس طالع و صاحب طالع و قمر ۶ حذر کند از رجعت
 و در مبوط و دوی و بودن صاحب طالع ۱ حذر کند
 از که صاحب طالع ساقط باشد از بیت العرفین و صاحب
 او و نظر بودت اولی باشد بلکه اجتناب از عداوت
 باید ۵ حذر کند از احراق صاحب طالع و در دوده و
 و دشت بیدون او ۱ **ط** **س** **و** **م** **ن** **ک** **ر** **ا**

نا	عاجب خوشتر از ملک	فت	دوست گرفتن و مکر کردن
تم	پرو شدن بعد	فقد	صید مرغان
فقد	صید بهایم و سباع	فقد	صید و دریا کردن
فقد	مرغان شکاری عزیزین	فقد	یک و یوز و عیدین و تعلیم دادن
فقد	کرو و بشت و آب باغن	فقد	سب را بر باغن دادن
فقد	طرح عداوت و نزاع کردن	فقد	بند نهادن و حبس کردن
فقد	طلب حاصل کردن		
اما عدا حاکم که خضر اخضر و مکر مکرده اینست ۱			
۱	مغصب شدن نشستن	-	بای وزارت کل بیدین
۲	طرح دفتر کردن	۱	سان شکر ویزین
۳	الچی دیدن	۲	کنین که شکر کنند
۴	مکر شیک فتن و مکر کردن	۳	
۵		۴	

در برج ثعبان باشد اگر سبزه محمد ایوب در میزان و دلو رود و او در
حکیم گوشت بر گوشت بر جای آبی بایزد - بایکه قرصی بهر بیشه که آن صوم
درش دی ریخته **بایکه** ماه در حب طالع هر دو صوم باشند - هر
اگر قمر زهره پیوند و با بقال محو و خرمی از اوید و در زیاده صفا بید
آید و صوم بیکو مایل اما بنفشه که قمر از میزان یا دلو زهره بگذرد - بایکه
ماه یا خداوند طالع از صاحب ششم یا از برج ششم مافط باشند و
محمد در است وی چهار است **اول** بایکه ماه در برج مقبله
خاصه جدی زیرا که صوم در بر آید و در غم بر دید و در برج ثعبان نشاید

چون مرده بودی
بر بخت کاشی کردی
بر روی در استیج
افزار کردی میانه
این است ای درویش
صفت کلاه خراب
که از این اوضاع
افزار رنج ملامت
نفسه را که افزار
مکمل شد ای کار

و در بر جای کینه الشعر باشد چون قمل و تیز و اسد و جرس
 و **ماضی چشیدن** سر و طایه وی بخت **۱** باید که ماه در خانه
 نهاده یا مرغ یا خاخرش یا خاخر خود و از وی بگویند و در وقت
 سلطان بهتر است **۲** باید که طالع وقت یکی از روح نایب باشد
 و الا دلو و از منقلب سلطان نیز جایز است **۳** باید که ماه زایه
 باشد در نور یا در حجاب **۴** باید که صاحب طالع معصوم و قوی
 حال نیز و بطالع ناطق که آن دلیل سلامت و عافیت نیز و عذر است
 و چهار است **۱** شاید که ماه چو زایه بود و بجهت ناخنی ای در وقت
 و آنکه نوبت این نورج منقضی گردد که رانند شاید سبب است که
 دست سرج حذا منسوب بای بکوت و دفعه غر در سرج که حرکت
 بعقب و بای مانفت بر و مولی آن را بدان عصر جای بجزای گفته میشود
 و درین آفتاب برین قرار مران و دلو نیز مکرده است **۲** شاید که
 مرغ مغایر منقرض باشد در طالع بود که خطرا کشت از من میخ **۳** هر که
 از مغایر منقرض در بر و هر که که اعلان مغایر بود رطل و طالع
 وقت نیز حال و در **۴** و این که ماه سبزه را در جمعه و در روز

باید که در فصل
 سبزه را در فصل
 و در فصل

که در لیل بر آنکه افندی در من برید آید و **مولی بخت کردن** سر و طایه
 وی همان سر و طایه است تا من چند است و آنچه خاطر او است است
 که باید که فر مقل باشد مطایر یکی از معین و در خانه یکی از این
 باشد و محذور است وی نیز هاست الا آنکه درین آفتاب سبزه
 در جزا و حوت شاید و در حل جایز است و **آمن** **ماضی برون**
 سر و طایه وی بخت **۱** باید که ماه در بر می باشد که منوب
 بدان عضو بود که آن می برد و علت از این هاست که خوک در شمع
 غره آورده است که چون فر در برج باشد رطوبت بدن منقضی آن
 عضو گردد که منسوب بدان مرغ و فیل رطوبت افق و غرق مولی که
 بسبب راحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی در استند و تقی
 مودی بضرر من و در **۲** که موافق رطل مین شده که سر نیست
 بجل و کردن بشود و منقرض است و در طالع و کردن نیامی تا آنکه و یکبار
 گوید که اگر سبزه منقرض در این مرغ بیشتر با فر آن میور در و او بود
 باید که ماه ناقص التور باشد و در کوشی سبزه بود **۳** باید که ماه منقل
 باشد و منقرض و در **۴** فوق الارضی بود الا در دانه و در دانه

طبری آمده است که رهنه درین معنی بهتر در شمس باشد
 تا حدی قستی که رهنه بعلی السیر باشد **۱** باید که قمر اقارب
 بظهور و نور زدی قبول کند که آن دلیل زودی صحت باشد
 باید که یکی از سعدین در طالع وقت باشد و مخرج در است و
 به خیر است **۱** نشاید که ماه معارضه افتاب باشد **۲** باید که قمر
 بترجیح و مقابله باشد که گوشت از اندام میرد و از آن جو حیات
 ضرر رسد و گفته اند که نظر من موده ضرر نکند **۳** خدز که از آن
 قمر حاصل بود که دالالت بر بطلان ایمان آن بر احوال و سبب محرمه
 محبتش کند **کشی غنی در بیکر طاعت و محضت** **۱**
 باید که هر دو سعد در و نه باشند اگر یکی در عاشر باشد و یکی در
 بهر وجه **۲** باید که سعدین ماه نظر باشند **۳** باید که ماه و اید النور
 و العدد باشد **۴** باید که ماه در صدد و سعد و سعد **۵** باید که صاحب
 طالع سعد باشد و زاید النور و سیر السیر در و نه بود و صاحب
 رابع نیز باید که قوی و سعد و سعد **۶** باید که انتاب در کشتی
 سعدین باشد و مخرج در است و **۱** نشاید که مخرج و غیره طالع

خصوصاً در و نه بود که آن دلیل نبای که باشد و اگر ماه درین
 حال در برج آن بود دلیل مملکت اهل کشتی نیز در غنی و اگر در
 خاک بود دلیل شکست کشتی بود **۲** باید که ماه در دلو باشد
 انتاب با مخرج یا بترجیح ایشان که دلیل و حیات باشد **۳**
 مخرج در و نه بود مخرج در وسط السماء که دلیل محبتی است با حاد
 عشر که دلیل مال است و ازین مخرج در وقت عمل کشتی و مخرج در وقت
 مکتوب آن دم وقت کشتی در آب مکتوب مخرج باید بود که دلیل
 در و نه است بر کشتی و بودن مخرج در غیر این دو خانه ضرر گزیر است **۴**
 نشاید که کوکب باشد که بر مخرج از جوف قلب العیوب
 در اسس العقل و در بران و مکتوب **۵** معارضه باشند و
 یا قمر در طالع و عاشر و عاشر باشند که آن دلیل سوختن کشتی
 بهر یا آنچه در و نه است **۶** نشاید که مخرج در یکی از او تا دینری
 که آن دلیل نبای که شدن کشتی بود **کشی در آب مکتوب**
 باید که ماه طالع هر دو دلیل آن بر کشتی و مخرج در طالع و دالالت
 بر کشتی و گفته اند دلیل است بر روی کشتی و نور بر جانی

در گشتی و جزا بر کز ما و در سلطان بر مهر و بملوی او در
 وجه او و سینه شکم او که در التبت و میزان جانب او و عورت
 جوید او و مونس باریان او جدی سینه او در لوحه او و صورت
 و نال او پس از بخت آنچه جزای مسعود کی ماه و صاحب آن خانه
 مسعود چون اینغیر مضوم شد بر آنکه مشهور طاعت فریاد و گشت
 باید که هر دو مسعود طالع باشد **طالع** - باید که نیرین مفضل
 سیمین - باید که ماه و عطارد و عطارد و یک صید - باید که
 نمر در اول حمل باشد یا وسط نهد یا آخر جزا یا سر طالع یک
 سینه یا اول میزان یا میان عورت یا آخر جدی یا در رد او اگر مسعود
 بوی ناطق و محذورات وی نیز چهار است - شاید که گشتی
 در او ناد طالع باشد حضرت در وسط التما که دلیل در نماند
 مازق شدن بنجر جو ناد نیرین نشاید - شاید که ماه
 در فوس و حوت بهتر - حذر که از بودن مرغ در عاشر
 و حاد بعشر که آن دلیل تفتیدن مال بهر که در گشتی بود و نیا
 که طالع صید و گشتی بهر که خطر کل باشد **روی گشتی** که در ناطق

وی چهار است - باید که جای ماه و طالع بروج تا بهر باشند و مسعود
 باید که نیرین پاک باشند از مونس - باید که رهنه و شمس
 در او ناد باشد خاتم در طالع و عاشر - ملاحظه ساعت
 که کب مسعود در اول باشد که آن دلیل مسعود ترکان گشتی بود
 محذورات وی از ناد اینها باشد و باید که الیه که در وسط
 التما و بین التما و ناطق **صفت سیمین و نیرین** در طاعت
 وی بخت - باید که ماه در برج التما پنج - باید که مرقاقت
 یا مرغ ناطق باشد بحدود - باید که صاحب طالع صید بهر باید که
 قمر بهر کی از عورت مفضل باشد بهر انفال که دست بهر - باید که قمر در برج
 محده باشد و بهتر که منجم الطالع بود محذورات وی نشاید که
 نشاید که قمر در برج ای باشد **صفت کبیر** که در
 سر طاعة وی پانزده است - باید که او را در بهر که گشتی خال
 باشد - باید که جای ماه بهر حوسیدین باشد
 باید که طالع نیرین کی از بروج محده بهر - باید که صاحب طالع در عاشر
 یا حاد بعشر بود - باید که ماه مازق و ناطق بهر بود

باید که طالع جفت باشد **۱** استقبال مقدم مسعود باشد **۲** باید که صاحب
طالع مرد مقدم مسعود باشد **۳** باید که طالع و حای ماه سیح است
باشد **۴** طالع و وقت متدی باشد **۵** در طالع مرد مقدم **۶** باید که
قرار سدی مقرر شده بهر وسیله نقلی بود **۷** باید که عطار مسعود
باشد و قوی باشد **۸** باید که خداوند خاتم سبزی مسعود باشد **۹** باید که
قرار در روح مستقیم الطالع بود **۱۰** باید که در اعمال زبانی صلاح حال کنشی
رعایت کند و در اعمال فنی صلاح **۱۱** **۱۲** باید که در هر عمل
انفال قرار نگیرد که مناسب است در لون مدغم کند چنانکه اگر عمل در خیر بود
ایضی الله و میگوید چون رعایت و غیب آید و مانند آن باید که مقرر بود
پسوند و اگر در خیر باشد روز و سراج میگوید چون شیخ و مرد است
که مقرر است متغی بود از تکیه یا کنش و اگر عمل بر خیر باشد سینه
چون آهن و اسیر انتقال مقرر بر خیل باید تا نیک آید و اگر عمل بر خیر بود
مدون کند باید که مقرر عطا بود و نه موافق بود و اگر نیز ایها و مقرر
میکنند مقرر ایضی متغی که اند و بنظر موده **۱۳** شبه عمل مقرر قوی بود
مقرر است و مقرر است **۱۴** شاید که عطار مسعود باشد **۱۵** بر مقرر

از آنکه طالع سیح متوج الطالع باشد **۱۶** حکم مقرر است **۱۷** از آنکه
طالع مقرر است **۱۸** روا بود که صاحب طالع در مقابل و معارضه کنشی
باشد یا با دین باشد **۱۹** بر مقرر از آنکه کنشی در طالع
باشد و در دین بر نشاید **۲۰** شاید که خداوند طالع مقرر است
ماطریه بنظر شخصی **۲۱** شاید که مقرر در طالع و وقت مقرر
است که این عمل در وقت است که هم بریان آرد و بیشتر
آن بهتر که نام رسد **۲۲** **۲۳** درین باب است **۲۴**
باید است که ماه نه آن وقت که در جمل با زرد تا سراج اول ایلی
بود بهر اول و انصاف در مقابل و در سراج اول تا مقابل بر اسیر
بر حصول معصومه یا نه و اما مقابل تا سراج **۲۵** و اگر کنش بر سراج
مقرر و در سراج دوم تا معارضه یک سراج **۲۶** درین باب است و گفته اند
مقرر سراج مقرر است و گوئی که مقرر از وی مقرر شده باشد
و سراج یا نه و گوئی که مقرر بر مقرر بود و سراج **۲۷** و اگر مقرر از وی
انظر و انقال باشد بطالع و خداوند کنش مقرر که هر دو سراج اند
بر مقرر مقرر شده و عمارت مقرر بر مقرر و در سراج **۲۸** بر مقرر

الارض ربع اربع جیس که باشد در یکی در غده و در وقت
 مجامع خط این دلائل باید کرد و هر چه این علم خواهد بود در این وقت
 اما در وقت مندر السقیف خط شرط است **۱** باید که در هر روز
 باشد که فرزند را غایب نام رسد **۲** باید که قرآن نور و الصدق
۳ باید که هم السعاده در خانه باشد و در هر روز که در دوازده افسه باشد
 و فرزند را پیش از غروب شده بقیه رسد **۴** باید که با سجد و متصل
 تا در آن سجده سکون باشد **۵** باید که دوم و چهارم و ششم و نهم
 باید که سرخ در قطار و ساقط باشد **۶** باید که ملاحظه گاه و غایتی کند
 اگر برده باشد موضع غروب طالع بر آن می باید و اگر مستور بود
 و یکو بوسی و اگر صیبا و غبار بود بر آن می باید و اگر برین می باشد
 هر یک که در صده در باب او کند خواهد بود **۷** باید که کوکب است مسعودی
 و کند در است **۸** می چهار است **۹** شاید که ماه در برج جوزهر
 که فرزند را از این افسه **۱۰** بناید که فرما سجد و نیت بر وقت
 انما به **۱۱** حدیث کند از آن که فرما قس النور و الصدق متصل
 که خیر این عظیم افسه **۱۲** در این وقت که فرما نیت که فرما در سجده

و نری دلیل حضرت و شرف باشد و باید بزرگ باشد
در خوشن خیر مندر طاعت وی ده است **۱** باید که ماه
 از صدی منصرف باشد و بعدی منقل و در جامع شای کو بیکه فرزند
 منصرف باید و بعدی منصرف شده را هر روز **۲** باید که فرزند
 مثلث خود بود **۳** باید که جای منصرف و طالع برح متوج الطالع
 تا فرزند را رفع رسد **۴** باید که ماه قس النور و الصدق
 جانب باح را بچ بود **۵** باید که آن دو کوکب که فرزند یکی منصرف و دیگر
 متصل و بدوستی بهم میبندد و میان باح و شمس موازی افسه و رضای
 حاصل آید **۶** باید که نانی در جیش مسود و نوکتر باشد **۷** باید که
 هم السعاده با طر بود بسود ساقط از کونش **۸** باید که صاحب
 طالع در وندی باشد عالی از کونش و کوکی باح متصل **۹** باید که
 عطار در برج السیر و مسود بود **۱۰** باید که فرما عطار و بسود و در
 وی سه خبر است **۱۱** شاید که طالع و موضع فرزند مستقیم باشد که
 که فرزند را از این دارد **۱۲** بناید که عطار و کونش طالع باح
 باشد **۱۳** حدیث کند از آن که فرما بعدی با کونش و جیش مسود

و بر قول اصح **سنة كرك** شرفیات وی شریف
باینکه او تادله بهر یک باشد چنانکه طالع دلیل اکتساب باشد که
ایشان گفته با ناز و اما که بسن زبده بعد و اگر که غالب بیشتر دارد و مغنم
دلیل دیگر با ناز به و هم دلیل اکتساب میان ایشان خواهد شد و از آنکه
سود چهارم دلیل مانت کار برای هر خانه را اسود باید کرد
و خداوندان این را در جایگاه قوی باید نهاد **باینکه** طالع و جایگاه
برج و خنجر بی باشد چنانکه دلالت بر امانت و استقامت
توکت و بعضی از آنها اسود و جدی را در او داشته اند و در جایگاه
آورده است که در وقت توکت کردن اگر خمر در محل باشد
نود جای امانت و خصوص که خنجر طالع و در توکت است کار به بود
و نایب حاصل شود و در جزا دلیل دوستی و امانت و در جزا
دلیل درونی و قدر و حیانت در اسد و مکی و منفعت و در سبیل
سود بسیاری رسد و برضای دیگر اگر هم چه باشند و در میزان بود
کار بنای این باشد و در غیر دلیل حجت و ناخوشی بود و در خوشی
دلیل منفعت اما با حقیقت و در جدی بود و از یک که در شرف

و اگر بعدی ظاهر بهتر باشد و در دلوزیان رسد و در حوت
به در دانی و زنده و نظر سود در دلائل خیر بفرایید و از دلائل شرف
کنه و نظر محسوس در دلائل شرف بفرایید و از دلائل خیر نقصان کند
چ بهتر این نظر را در دلائل است که سود یا فتنه باشند
تا در طالع نظر باشند و در مثله طالع یا با که دلیل مکی و منفعت
ست و در خنجر **د** اگر خداوند خانه ماه نظر باشد باه نظر بوده
و دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر جدا باشند
و در آن توکت سود کنند و نظر صاحب طالع طالع همین حکم دارد
ه بهتر اگر صاحب طالع در طالع بزرگ نایب یا بند و خداوند
نظر طالع بزرگ **و** باینکه طالع و شرف و مقسم سود و بیشتر حتم
بخش **ز** باینکه خمر زاید التور و العدد باشد تا هر دو توکت
را نایب رسد **ح** سم السعادة در روم باید باز و هم با سید
و مخدرات اخذ و اینها باشد با چهار خنجر دیگر باینکه
مکملش را نایب باشد **ط** هر کس در آنکه خداوند خانه ماه
باه بر مقابل و ترس بگذرایب قطب بزرگ و آن دلیل خصوصه و نایب

باشند و در وقت مضارقت **۱** باید که در آن وقت که قرار حبس طالع
بار خصل بود که آن دلیل در وقت مضارقت بود **۲** در آن وقت که قرار مضارقت
عین میبندد و حضور در نظر عدالت که آن دلائل است بر زمان مضارقت
و نظر کسبی بطالع و دلیل افتراق کسب و زرع بود **۳** **مال و تجارت**
و شغل در طاعت وی نیست **۱** باید که ماه عطار و در هر دو
باشند **۲** باید که ماه عطار و مضارقت بود **۳** باید که مبحث المال و بیت
الرحا و خداوند هر دو یکو حال باشند **۴** باید که قرار مضارقت باشد
یا نور یا سلطان باشند **۵** باید که قرار مضارقت بود و سلطان و عطار
تا مراد نام باشد و مضارقت وی از او اینها باشند **۶** **و در هر دو**
مضارقات وی ده است **۱** حکم گرفته اند از باب در این خیار
انت که قرار مضارقت بود و نظر به حکمت آنکه طالع و دلیل و ام
ستند و به نظر سابع دلیل و ام هستند و قرار مضارقت و دلیل
نفس و ام پس چون قرار مضارقت بود در آن و ام هر دو باشند
۲ هم طالع عطار و ملاحظه باید که در سبوع و مضارقت بود و در کسب و شغل
باید که ماه در وقت مضارقت باشد یا قبل یا بعد یا در وقت مضارقت باشد

باید که طالع که از این بر جا بود **۱** باید که ماه یا نفس السوء و الی باب بود
۲ باید که ماه مضارقت عطار و در کسب و شغل بود **۳** باید که مضارقت
طالع و مضارقت سابع کل یکدیگر باشند و پاک به از کسب **۴** اگر
قرار مضارقت بود و در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو
۵ بهتر آن بود که عطار و در طالع به هر دو مضارقت و عطار و در هر دو
و خداوند مضارقت با او یا خداوند خانه او و کسب با آن کار با سال نام
کرد و در هر دو مضارقت در طالع در هر دو در هر دو **۶** اگر خوار هر دو در هر دو
نماند و باید که ماه مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
و در هر دو مضارقت **۱** باید که ماه مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
که قرار مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
حد کسب از آنکه ماه مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
۲ باید که عطار و در هر دو مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
افتد **۳** در آن بود که عطار و در هر دو مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
۴ باید که چون قرار مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت
ستند و ام و در زمان آن بود **۵** بر هر دو مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت مضارقت

بود و دیگر آنکه نشاید که قمر در بروج مستقیم خود و زایه باشد
در حساب که سرجه ذخیره کند ظاهر شود و بران اطلاع باشد
که وقت خور و نهیها مشروط است وی یازده است ایام که
سعدی در طالع وقت باشد تا قدا موافق آید و سرجه خور و زیان
ندارد **ب** خداوند نجم در طالع مخصوصا کوکبی سعد بود **ج** اگر قمر
در نجم طالع مسعود بود موافق آید **د** اگر مشتری در نجم باشد
غذا سبک و هضم شود و تن را اعتدال آرد **ه** اگر قمر در زحل
و جدی باشد متصل به مشتری خصوصا در حمل گوشت که خفت
نیکو باشد کی را که از همه چیز برتر میکند **و** اگر قمر در سنبله باشد متصل
بکوکبی سعد خصوصا زمره سموع میوه را تر خوردن موافق باشد و زیان ندارد
و اگر قمر در جوزا و میزان و دلو باشد متصل به عطارد گوشت مرغ خوردن زیان
باشد **و** چون قمر در ثور باشد با اتصال زمره گوشت کا و خوردن زیان ندارد
و چون قمر در میزان و دلو باشد و از زحل مقبول خوردن شیر و ماهی تازه خوردن زیان
نبرد **و** اگر قمر متصل باشد با قوس و میزان از گوشت خوردن آنچه ناکوار بود زیان ندارد

وز و دیگر آنکه در محله حرارت وی نه است آنجا که در طالع وقت نمی باشد
که غذا موافق نیست **ب** خداوند از آنکه خداوند خاص نمی باشد یا محسوس
طالع کرد **د** بناید که قمر در نجم طالع محسوس بود که البته خورنده را تب کرد
و چون قمر در سنبله باشد محسوس مرغ را در حمل متصل آنچه خوردن زیان دارد
و از امعاء شوار و درگذرد **ه** اگر قمر متصل گردد بر زحل بهر اتصال که بود
مکند و قوی خوردن مضرت رساند **و** اگر قمر بر بیع زحل یا مقابله باشد
گوشت و خوشمزه صید خوردن بد باشد خصوصا که قمر در اسد باشد **و** اگر قمر
در قوس بود محسوس طالع هم خوش بود و مرغ در دست طالع بود گوشت شکار
بسیار زیان دارد و علتها بدید آید و شاید که گستی تمام آرد **و** اگر قمر
در اسد بود متصل به مرغ طعمی که طبع گرم باشد زیان دارد و معده تباه کند
و اگر قمر در حمل بود متصل به مرغ و طعمها گرم خوردن در حرارت بدید آید و زیان
دارد **و** اگر قمر در زحل باشد از بدو است بیست مضرت رسد و اگر قمر در جدی باشد از
در پاهای بدید آید و سید بروج دلیل سایر اعضاست فی الجمله درین باب ملاحظه
نحوست قمر باید کرد در اتصال و سعد و قوس نیکو تا مل باید خود ماضی را رسد

اگر قمر در سنبله باشد
مضرت رساند

که عمل غنیمت مستی مشروطات می چنانچه است باید که طالع برج
 زوچیدین باشد باید که این کار در ساعت زمره کند و خاصه در زوچین
 باید که زمره ناظر بود طالع و بقره باید که زمره خداوند حد طالع باشد باید که
 زمره متصل بود بطار و در صلاح حال عطار در رعایت باید کرد که در علمها نمود
 معاوضت اگر عمل برای دیگر کند طالع و خداوندش نکر باید و بجهت امانت
 مونس چون غنیمت خواهد کرد برای کاری بکرد تا از کدام ستاره حاصل
 و بکدام عضو تعلق دارد پس بوسم آن ستاره را بدان عضو مستط
 باید کرد تا مقصود حاصل گردد هر چند و هم قوی تر باشد کار زود تر باید و اما
 اگر چه زیاده در علم نجوم و خستیدات مدخل ندارد اما چون
 اکابر در خستیدات خود آورده اند بنا بر متبع ایشان ذکر کرده
 میشود و لیسلی انگلی که غنیمت در حق او خواهد کرد
 بیاید شناخت تا اگر ستاره او مذکور بود آن کار در ساعت
 ستاره مونس کند و اگر مونس بود در ساعت
 ستاره مذکور که زود تر فایده دهد باید که دلیل غنیمت کنند

باید که طالع برج
 زوچیدین باشد باید که این کار در ساعت زمره کند و خاصه در زوچین
 باید که زمره ناظر بود طالع و بقره باید که زمره خداوند حد طالع باشد باید که
 زمره متصل بود بطار و در صلاح حال عطار در رعایت باید کرد که در علمها نمود

قوی تر باشد از دلیل انگلی که غنیمت برای اوست تا کار بر مراد او
 رود باید که قمر در آخر سرطان باشد یا اول ثور یا میان سنبله
 و صاحب سیر السیر میگوید بهتر آنست که قمر در منزل نثر باشد
 باید که قمر در حدود زمره بود از برج منقلب تا عمل بزودی فایده رساند و تحلف
 کند و در توقف نیفتد باید که آفتاب مع الکس باشد و او شتر کوبه که
 قمر باشد باید درین نوع عمل از علمها و این سخن از غایتی خالی نیست
 و مخدورات می چهار چهر است شاید که این عمل در ساعات ایام خل
 و مرغ کند نباید که خسین زمره و قمر کوفه شاید که خل و مرغ
 در او نادر باشند خدا کند از آنکه خسین بر مواضع سعیدین مستو
 باشند که عمل عداوت غنیمت مستی مشروطات وی دانه است
 باید که طالع برج منقلب باشد و جدی از جمله مناسب ترست باید که از
 خسین بجای ناظر بود و نظر بر خل اولی بود خصوصاً که زحل در وسط السماء باشد
 پس اگر ناظر بر زمین بهتر است بشرط عدم نظر زمین با سم این کار در ساعت
 زحل باید که خصوصاً در زوچین باید که زحل در وسط السماء بود و قوی حال باید که

باید که طالع برج
 زوچیدین باشد باید که این کار در ساعت زمره کند و خاصه در زوچین
 باید که زمره ناظر بود طالع و بقره باید که زمره خداوند حد طالع باشد باید که
 زمره متصل بود بطار و در صلاح حال عطار در رعایت باید کرد که در علمها نمود

برخل ناظر باشد و باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند و بعضی مقابله دارند
و باید که طالع وقت قدر خل باشد و رعایت بروج باید کرد و تذکره
تا نیت چنانچه در عمل محبت سبب ذکر یافته صاحب سر الزمان گوید در
اعمال بعضی باید که قمر با این شرح اگر عمل تفرقه و تخریب میکند رعایت آن
موجب کند چنانچه در رطل شرح داده شد تسلط باید کرد و ستاره عمل را
بر عضوی مخطی که متعلق بدوست بود هم درست چنانکه سابقا مذکور شد مثل این
را بر خون کار و قمر را بر بلغم و قمر علی بدوایی عمل خاصه حکما کنند
و مخدورات وی و چهرت اصد باید کرد از ساعات زمره عطار و در وقت
عمل نشاید که قمر ناظر بود یکی از سفلی نظر موده که تعویذی است و شرط
شش است باید که اصلاح حال قمر عطار و کند باید که قمر طالع ناظر باشد
باید که عطار و صالح احوال بود و قمر بد متصل باید که رجب
قوی حال بود و قمر با متصل باید که طالع یکی از بروج تقیم باشد
و باید که صاحب طالع محصور بین السعیدین باشد و اگر غار اسما
می رسد باشد و شب متصل با اتصال محمود سبب که تر باشد و مخدورات

وی است که نشاید که عطار و محصور باشد و قمر و زمره ضعیف حال
و از یکدیگر ساقط **قصد السعیدین** که در مشروطات وی چهار است
که طالع بروج مستقیم الطلوع باشد باید که سعیدین طالع ناظر باشد یا
بصاحب طالع باید که عطار و شب سبب بود و نظر موده باید که گواید
در او ناظر طالع باشند و مخدورات وی است نشاید که طالع بروج
مقوع الطلوع باشد خذ کند از آنکه قمر ضعیف حال بود و بر زمره و از آنکه
سعیدین از طالع ساقط باشند که **کرمی و نهان شدن** مشروطات وی
چهار است باید که ماه از اجتماع بارگشته بود و هنوز تحت الشعاع باشد
و اگر چنین نباشد فوق الارض باید که متصل سعیدی که تحت الارض بود باید که
خداوند طالع و رب است قمر نیز تحت الشعاع باشند یا متصل گوئی که تحت الارض
باشد بهتر است که نیرین و خداوند طالع در قمر الارض باشند باید که
قمر از خمی مصرف بود و بعدی متصل که کار بر او ساخته شود و مخدورات وی
و چهرت نشاید که نیرین طالع یا صاحب طالع نظر موده ناظر باشد
باید که نیرین یا صاحب طالع یا خداوند خانه قمر بر وسط السماء باشند که آن

شدن باشد **۱** پوشیده کردن کار در مشروطات وی چهارست باید که
 ۱. تحت الشعاع باشد باید که خداوند طالع نیز تحت الشعاع بود باید که نیرن
 از طالع ساقط باشند باید که نیرن از یکدیگر ساقط باشند باید که نیرن تحت الشعاع
 باشد باید که هیچ از طالع ساقط باشد باید که ماه متصل به نیرن خداوند خانه
 پیش صاحب رابع **۲** باید که صاحب طالع از وسط السماء ساقط به نیرن باشد باید که
 متصل به نیرن عطار در تحت الشعاع باشد باید که خداوند چهارم فصل
 بود از خداوند عاشر و از صاحب طالع تا نیک پوشیده ماند اگر چه هر که
 آشکار نشود باید که قمر روی با جتماع نهاده بود و در رابع طالع باشد
۳ اگر چه هر که بعد از مدتی آشکار شود باید که قمر از اجتماع منفرد
 بود و صاحب طالع فوق الارض متصل بسعدی تحت الارض و مخدور است
 وی اضداد اینها باشد **کلیه بعد اگر در مشروطات وی هفت است**
 ۱. باید که ماه در یکی از بروج منقلب بود باید که نیرن یکدیگر ناظر باشند
 ۲. باید که طالع وقت معهود باشد باید که نیرن بطالع ناظر باشند
 ۳. به نظر دلیل بود بر ظهور و برت به سقوط دلالت کند بر محول و خانه بهتر است

آفتاب ناظر بود بصاحب طالع از تثلیث **۱** باید که یکی از نیرن در وسط
 السماء باشد باید که اگر کوکب فوق الارض باشند خصوصاً ستاره
 عرض و مخدورات وی اضداد اینها باشد **۲** زیادت احباب **۳**
 مشروطات وی هفت است ۱. باید که ماه قوی حال باشد باید که
 برج سیم معهود باشد باید که خداوند سیم در وقت به نیرن مایل باشد بهتر است
 ۲. برج سیم خانه سعدی باشد باید که خداوند طالع سیم به نیرن بصاحب سیم
 موهوم باشد باید که ماه بر سره متصل به نیرن که آن دلالت بر سادی قوی کند
 زیادتی محبت اگر برادران از وی متمرد زحل را بصلح آورد و اگر گمیرند
 عطار در ادا اگر باین خواهران میرود زهره را و همچنین غیقات را ملاحظه نماید و کوکب
 طبقه را بصلح آورد و مخدورات وی آفت که نیرن که خداوند سیم از طالع ساقط
 به نیرن یا از خانه خود یا قمر که دلیل غایب به نیرن فرود است **۳** تعلیم فقه و امور دینی
 مشروطات وی چهارست ۱. باید که سیم صاحب معهود باشد باید که طالع یکی از
 دو خانه مشترک باشد باید که زهره که کوکب علت نیکو حال بود در سیم
 یا ناظر سیم باید که مشتری نیرن قوی حال باشد و در مطلق آفتون

باید که عطارد معهود نکمالی بهتر تا در آموختن سعی کند و در علوم دقیق نظر افکند و محذور
 وی آنست که نشاید که نحسین در او تامل باشند خاصه در طالع **دولت** **دولت**
 مشروطات می یازده است باید که نیکو حالی و عاده عطارد ملاحظه کنند
 باید که قدر در برجی از برجی بهتر و خاندان عطارد است خصوصاً سنبه
 باید که قدر عطارد متصل بود باید که عطارد مستقیم السیر در برج مستقیم
 باید که عطارد در شش سویند و بقا در یا قبلت یا اندیس **دولت**
 در یکی از او تامل باشد باید که عطارد در طالع باشد که مخرج است یا در یکی از
 او تامل باید که طالعی در برجی از برجی بهتر و سنبه بود به خط عطارد در
 مشیت **ط** باید که خداوند طالع در برجی از برجی ناظر طالع که آن در کمال
 حد است **ط** باید که عطارد در برجی از برجی بهتر و در خانه و شرف خود
 بهتر یا اگر قصد نظر دقیق دارد و در علم خبای باید که دلایل علم که مشیت
 و عطارد در سبک کر ناظر باشند و بجا نماند یکدیگر نظر موده و محدود است
 وی دوازده است **اول** که نشاید که مخرج در طالع بود که خواننده و نحسین
 علم شود **ب** باید که زحل در طالع بود که سر در بخواند و آموختن کند و بعضی گفته اند

نایب است از نظر زحل طالع نظر پسندیده که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم
 باخوری آورده است که یکی شیخ الرئیس را گفت ترا عطارد در طالع نکال
 افتاده است نامشرب بود در علم بدی درجه رسیده شیخ انکاری عظیم گفت
 که عطارد در خیر ضعیف تواند بود و مشتری در خانه علم افتاده زحل در ثلث
 تا مشتری رسد او اصاب است زحل بر فکرة دقیق او **دولت** **دولت**
 مشروطات می سه جز است باید که طالع یکی از برجهای هوای بود **ط**
 باید که ماه متصل به عطارد و بار نمره یا یکی مخفف نیز دید مری متصل یا در خانه یکی
 دید مری پیوندد بهتر آن بدید که مغربی و قدر در یک و تدا باشند تا آنی خواهد
 نمود و بیاورد و محذورات خلاف اینها بدید **دولت** **دولت**
 دوازده است **ا** یعقوب قهرانی گوید باید که جای ماه برج خود باشد یا
 سلطان یا سنبه یا قوس یا جوت که اینی برج نشاننده را مانند پرو است
 به دلالت بر موانع کند از بدن که مناسبی باین صفت باور است تا اینه منوب را
 باشد و سلطان بخند و در نهایت یکی از اینی است دوم آنکه قبلت سیم بحیث
 سرعت سیر صحن سنبه که خانه عطارد است و عطارد در لیل صنعتی است ناف او که

و وقت منسوب به وقت و قوس نیز دلیل حرکت و در دوران که درین
باید که انچه اند منسوب به وقت و جهت هم بر حسب آنی و هر قدر که دفع آب
درین باشد نسبت به وقت و در آن باید که طالع نیز یکی از بروج مذکوره باشد
باید که ماه از نحس و عقیدتی دور باشد باید که صاحب طالع نیز از نحس سالم بود
باید که طالع در ماه و در جهت و احتراق دور و باید که عطار در
باشد و بعضی بجای عطار در قمر را گفته اند باید که معهود در طالع باشد یا در او
طالع یا او را قمر باید که بعدی متصل به او بوده است و کسی که وقت تعیین
ساخت از سیدن آفتاب و سیاره نوره درجه جزایا سیدن او به پا
سند و اگر ماه در طالع وقت و با یکی باشد و احتراق از اعداد این طالع
باید که نام نوشته شود طالع می میت و است اگر کسی که
طالع بر خنق بود محمد اویس که طالع باید که بر جی که عطار در دوران تعیین بود
باید که قمر نیز در بروج یکی از مذکوره باشد باید که عطار در او طالع یا عطار خطی بود که
ای قمر نشود باید که ماه بار است قمر در خطی از خط طالع باشد باید که عطار در
خوشی باشد اگر کسی که به تهره دلالت کند بر یافتن او در سیدن مقصود باید که

طالع و صاحبش از نحس سالم باشند باید که خداوند طالع در وسط السه بود
یا روی بوسط السه او را یا متصل بود به صاحب وسط السه باید که عطار در
باشد و مستقیم و در او تا و برج و مقبول از خداوند خانه خود باید که ماه
با عطار در معهود بود یا متصل به طالع تحید گوید درین اختیار آن بهتر بود که قمر از
آفتاب باز گردد و عطار در پیوندد یا از عطار در مصرف شود و با قمر متصل
که بسیار فایده رسد اگر نام برای حاجتی می نویسد باید که ماه متصل بود
ستاره که در آن باشد که مکتوب الیه مقبول بود از آن ستاره
چنانچه نام سطر را باید که ماه با قمر متصل باشد و نام قضا باشد
و باقی برین قیاس باید که گوشت دلیل از جهت احتراق و سایر جناس
دور باشد اولی آن باشد که ابتدا ای نام نوشتن وقتی کنند که ماه در حدی
حد و عطار در برج باید که ماه را زاید النور و الحی باشد باید که قمر صاعد بود
شمالی تا نام بخوبی برسد باید که او را در نحس پاک باشند و معهود درین طالع
خصوصا بطالع باید که قمر در بروج مستقیم باشد باید که قمر سر الیه بود تا
رود تر رسد بهتر آنکه خداوند طالع معهود بود و عاشره طالع بعدی که طالع خدا

آباید که قمر سر بر لب الیبر باشد تا آن که بوزن از جوارح سالم ماند **باید که طالع**
برج مستقیم الطالع باشد تا راه کم کنند **باید که طالع** وقت برج آبی باشد
باید که قمر در برج آبی بود متصل بر سره و مخدورات می هم چهارست
ان شاء که قمر کوکی تحرق متصل باشد که بوزن را خط بود **باید که قمر**
بعطارد پیوندد که عطارد کوکی بسیار افتست **خدر کند** از اتصال قمر
برج مخصوصا که برج در برج هوای بود که بوزن را از مرغان شکاری است
رسد بر سر نیزه از پیوستن قمر بر خصل که بوزن راه کم کند و یکی که اند
تشنه هلاک شود **از نند مکتب** او منتهی و طاعت وی دوازده است
باید که طالع صاحبش بری باشد از نحوس **باید که خداوند طالع**
باشد لجهی در وسط الیما یا صادی شری **باید که ماه** مقبول بود و عطارد
باید که خداوند خانه عطارد و عطارد و ناظر بر **باید که صاحب** مکتب قمر خداوند
عطارد پیوندد **باید که خداوند** خانه ماه بجا ناظر باشد تا کار
تعلیم باسانی از پیش رود **باید که ماه** و عطارد در دواز
نخسین ساقط باشند **باید که قمر** را ید النور باشد تا زود خیز

باید که طالع
باید که صاحب
مکتب قمر خداوند

آموزد **باید که عطارد** مستقیم و شرقی و صاعد باشد تا بهتر است که
صاحب طالع در عاشره بر و صعود بوی ناظر **باید که قمر** مختار
بود یا متصل بوی و اگر سعید بدین متصل باشد بسیار نیکو باشد
و فرزند در مکتب آرام کرد و نعمت بر آموختن محض و دارد و مخدورات
وی هفت است **ان شاء که ماه** بر خصل و خرج ناظر باشد **باید که**
قمر در مقابل و تربیع آفتاب بود **باید که قمر** در ششم
دوازدهم طالع افتد **خدر کند** از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب
طالع ساقط بود **ان شاء که عطارد** در هبوط باشد یا راجع بود
از تعلیم بگزید و چیزی بخواند **خدر کند** از آنکه عطارد تحت الشعاع
باشد که فرزند از مکتب نفور بود **باید که قمر** در و بال باشد
و مخدورات ناقص النور که این سم دلالت کند بر آنکه فرزند بدستوری خبری
آموزد و دویم از مکتب فرزند و خواندن قرار گیرد **ان شاء که**
مخدورات وی چهره بود **باید که ماه** در خانه و زمره و عطارد بود و در
خوت نیز جاریست **باید که طالع** نیزگی از بی و برج **باید که صاحب**

یکو حال باشد ناظر طالع و خد کند از آنکه قدر خانه های داخل منزل و غیره
و قوت باشد خصوصا در نیمه آخر وقت که خبری نیاموزد **نقش تحویل**
بر آنکه اگر متخالف فرق میکنند در اختیار میان سفر و میان نقل کردن
از وضعی موضع و از ملک و بعضی این را مکرر میکنند مگر کاه
سفر و میان انتقال از ملک و بعضی فرق بین این دو را که
اختیار سفر نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل باید کرد و حرکت
اویم در ملک ملک او باشد و بر سر تقدیری شرو طاعت شان زده است
باید که قدر در نور و در وقت و حوت بمنزله لغایت پسندیده است و در باب
برج حبه میانه بود **ب** باید که قدر و خداوند خانه او بسجود پیوندد
باید که قدر در سیم باشد **ب** باید که قدر زاید النور و العود باشد **ب** باید که صاحب
خانه از خوش و بد قبول از خداوند خانه خود و باید که قدر خداوند
خانه خود متصل باشد بعبود که آن سبب کمال اختیار بود **ب** باید که طالع و برج
و صاحبان این از خوش و بد باشد **ب** باید که خانه و صاحب و خداوند
این نیز معهود باشد از نظر خوش و بد **ب** باید که صاحب خانه و طالع

یا در وسط السما یا بعیت الرجا به آن معنی درین کار غایت باشد بهتر
آنکه معهود در سابع باشد که آن دلیل یافتن مراد باشد **ب** باید که
طالع برج ثابت کند **ب** باید که صاحب طالع در برج ثابت باشد **ب** باید که
بطالع یا بود نظر کند یا بصاحب طالع ناظر باشد **ب** باید که یکی از معین
در رابع بود و اگر زمره در رابع بود و شش در عاشر غایت کار بود **ب** باید که
آفتاب از خوش و بد در مکان یکو افتاده **ب** باید که گوئی که خانه
بد و حی پیوند و شمالی باشد و صاعده و زاید و در نوزده و دوازده است
آنکه باید که قدر در برج مشرق باشد **ب** در غرب نیز غنیمت است **ب** باید که کسی
بطالع یا صاحب ثانی نظر عدالت کند **ب** روا نبود که کسی در چهارم
باشد یا چهارم ناظر که آن دلیل برج و مالست **ب** خد کند از آنکه در خانه
خشی که تم تلف اموال باشد **ب** بر سر و در خوش طالع و صاحب خوش و رابع
و صاحب و آفتاب که در خوش این دلایل خطر عظیم **ب** **ما اعراض و دیات**
مشرط است و غایت **ب** باید که قدر خانه زمره و عطا باشد و در حدی علی غایت
ب باید که طالع یکی از این برج باشد **ب** باید که سعدی هر دو فقره متصل باشد **ب** بهتر آن



یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع ناظر باشد بطالع و سعدین و محمد و
 وی سه خیر است نشاید که قدر در خانه های برین باشد و در وقت لوتیر محنت
 نشاید که طالع یکی ازین بروج بود و او نبود که در طالع وقت باشد **بنیاد**
افکندن و بنا نهادن درین اختیار مشروط است می خیر است اما حفظ حال طالع
 و درین باب صاحب کفایه التعلیم فصلی شرح می آورد و می گوید که چون
 بنا خانه نمی چنان ساز که خداوند چهارم رطل افتد و وی صاحب در فلک است و
 در هیاه طالع و کثیر العوض شمالی ناظر آفتاب شتری تا آن خانه بزرگ و بلند
 و باشکوه آید و اگر در بروج در آن طالع بر نیم بلند آید اما اگر در بروج که طالع
 باشد است آید و در بروج در آن طالع از اول سرطان است تا آفرقوس زاید
 الم طالع نیز گویند باید که ماه در بروج خاکی بود و قدرانی گفته است که در بروج
 باشد و بهترین سبب است و محمد ایوب که یار باید که در برجی ثابت باشد
 و بهترین است و ثور هم شکو است و حکیم غزنوی گوید بهترین برجهای
 برای بناد لوست و میزان برای ارتفاع نیک است اما منقلب است
 باید که ماه زاید باشد و در نور یا در حساب یا در هر دو باید که قدر صاحب باشد

۱۵

در شمال و اگر این حال سرع السیر بود نهایت کار باشد باید که قدر متصل بود و یکی که
 آن کوکب قریب العهد باشد بیشتر و اگر آن سعد خداوند خانه قدر باشد و مقبول
 از او اولی بود بیشتر طی که در وند باشد یا با یکی و باید که قدر روز تحت الارض
 بود و شب فوق الارض و باید که ماه روی شرف نهاده و بر سر از متوسط باید که قدر
 در برجهای زاید مطالع بود که آن دلالت بر نیکوی بنیاد تمام کند باید که آغاز
 بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال از او تا و فورست باید که ماه
 متصل بر سعد و از تثلیث یا تسلس یا تقارن ایشان باشد یا باید که تسلس
 یکی از او تا باشد سعد بعدی و مقبول از خداوند خانه خوش نظر مودت
 و اگر چهارم باشد آن با صاحب که میمون بود باید که وند الارض را چند
 تواند اصلاح کند که صلاح خانه چهارم که دلیل سکی است یکی از شرائط کلیه
 گفته اند پس باید که از نحوس دور باشد و موجود خیرین باید که خداوند طالع
 رابع و قدر صاحب بیت قدر معادن یکدیگر باشند از انواع قبول باید که قدر
 بیشتر نبوده و شتری در وسط آسمان بیاید یا در نیم تا آن بنا بجز و جو
 کرده شود باید که رطل بی خطر و ضل باشد در رابع و زهره و قمر با او نظر مودت

در بروج

که در آن خانه آب روان حاصل آید خاصه که استعلا قمر باشد چه که
 زحل استعلا بود آب استاده بدید آید باید که زمره در چهارم
 باشد بقران عطارد تا آن بنا زمره باشد و بقا ویر از گشته گردد
 اگر زحل در چهارم ننوازد که باید که او را قوی حال گرداند و فصل سازد و طالع
 و راجع خداوند طالع و در برجی ارضی باشد و مشرقی بود و در آن خوش باید که طالع
 یکی از برج ارضی باشد و آتشی نیز جایز داشته اند باید که خداوند راجع
 مخفی بود که خداوند طالع را گفته باید که قسم از عقده جوزهره در گشته
 باشد بیشتر از سه درجه و شش فصل بود باید که خداوند خانه ماه ناظر
 باشد بماه از ترجیح که آن دلیل بقا بود و در مقابل خاصیت نیست که اگر
 قمر در ثور بود و زمره قوی حال ببار خداوند شش بارک آید که گفته اند بهترین
 است که ذنب در دوازدهم طالع افتد و ستر این معنی بحقیقت معلوم نیست
 مگر آنکه کسی در ششم دلیل صحت و سلامت باید که از ثواب است و گمان
 که بر فراخ علوی آن در یکی از او تا باشد با ماه یا سهم الساعده که باید که
 خداوند جوز اجتماع یا استقبال مقدم در و تدبیر افتد یا در یا ملی و شش

در تمام رطل استعد که در
 در شش بارک آید که گفته اند
 بهترین است که ذنب در دوازدهم
 طالع افتد و ستر این معنی
 بحقیقت معلوم نیست

و مسعود بود که باید که سعیدین یا یکی از مرد و در و تدبیر الارض باشند
 و یکی در عاشق و یکی در راجع پسندیده باشد و دلالت کند بر دام
 سر و در بسیار خیرات که باید که خداوند طالع بطالع ناظر
 باشد و بقر و در تحت الشعاع نبود و پاک بپوشد از خشمها
 پسندیده تر آنکه در بنا باید از طالع وقت یکی از برج
 ثابته کنند و در برج حبه نشاید که طالع بکمر قوس بپوشد آن ثابته
 شود و بعضی گفته اند دعوت نیز جایز است که خانه مشرقی است و در
 برج منقلب اصلا نشاید که اگر خواهند که با بلند بود باید که اتصال دلیل
 بکوی فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود که سمت الحسن نزدیکتر
 بود باید که آن کوکب صاعد بوده در افلاک و در عرض شمال دلیل
 بر صاعد و مسعود باید و اگر بنا نیست خواهند اتصال قمر بکوی تحت الارض
 اختیار کنند و دلیل هم خط بود در جنوب محمد و رات وی
 شازده خیر است اول اجتناب از برج جه اکابر گفته اند باید که
 برج راجع خصم نباشد در بنیاد نهادن که آن دلالت کند بر تباهی

کار و دیرانی عمارت باشد یا که قمر و خداوند خانه او و کیم الساعه منو شش باشد
 بدو اگر اتفاق افتد که در انطی بطلع یا یکی از دلائل باید که زمره قوی باشد
 و متصل بزر که میان زمره و برج حد است و نظر زمره بدو و در آن نظر او کند
 باشد یا که میان زمره و زحل اتصال باشد مگر بود اگر آن هم نباشد بزر
 باشد که قمر از زحل یا زنب باشد که بسیار کم میده بود باشد که زحل
 بد حال و محو در رابع بود طالع که آن دلیل رجب و معیت و قوا
 و تیرگی و غم باشد باشد که خداوند خانه قمر ساقط بود از قمر یا خداوند
 طالع انطالع که آن دلیل تمام نداشتن باشد باشد که خداوند
 طالع یا صاحب سبت قمر تحت الشعاع بود یا محو سبت که دلیل قوت
 صاحب آن نباشد پس از تمام باشد که ماه ناقص شود
 و احباب بود باشد که کیم بوی ناظر بود یا در قمری بود خصوصاً
 طالع و رابع که دلاکت در سوختن با و واقع شدن جنگها و انقضای و در آن
 از دوخته شدن و زخمی اگر شش و خداوند چهارم سر و تحت الارض باشد
 از زین مشکف بود و ماه و در درجه مظهر باشد صاحب رابع

کرمه در خانه بزرگ

محقق بود آن بنا یک دو و یک و بی هو آید باشد که صاحب طالع
 مقدر بود یا در دوم باشد که آن خانه از بهر ادای دین فروخته شود
 در جامع شاهی آورده است که نشاید که زمره و مشتری بهم پیوند بزر
 اتصال که بزر و این سخن بسیار نا در افتاده و سر این مفهوم نیست
 بدتری حالها آن بود که ماه جنوبی بطلع باشد و گفته اند که بدتر است که
 بین المیزان و اجدی باشد باشد که صاحب طالع و خداوند خانه
 قمر راجع و محترق باشد که چکس در آن بنا ارام نکند باشد که
 صاحب ثامن طالع و خداوند شش ناظر باشد که آن دلیل آفت و سخت بود
 باشد که خداوند خانه سیم قمر نیز متصل بود اگر چه بعدی باشد چه درین
 حالت بالغرض غمی شود که آن خانه مرک و غم مهیت و خداوند سکا
 همین نیز رعایت باید کرد که طالع و صاحب طالع و قمر ناظر باشد و خداوند
 شریطی که در باب بنامان گفته شد ملاحظه باید کرد و آنچه حاصل این باب
 مجدد ارم و یک است بطریق کیم چون خواهند که در وضعی شری بنامانند
 باید که نسبت تا آن ضعیف بود که ام قلیت و دلیل آن اقلیم کدام گوشت او

وضع مظهر کسب است
 منزل کرمه و در این باب
 حالت رست در

بعدت یا خمس که ام برج حقه اوست باید که گوی که باشد باید که در
 آغاز یا مشتری مقارن وی باشد یا در وقت باشد و اگر مشتری کوکب
 دلیل باشد باید که یکی از ثوابت باشد که بر فراج وی باشند باید که ماه را
 بصلاح آورد و به مشتی و زمره ناظر سازد یعقوب فخر السیاح و دیگران
 اختیار اصلاح حال قمر از اصلاح صاحب طالع موافق ترست باید که ماه
 بر تثلیث طالع باشد که آن دلالت بر نیکویی حال کند باید که طالع یکی
 از خانه مشتری باشد باید که خداوند ساقه یا سعدی قوی حال باشد باید که
 خداوند خداوند ساعت بود بهتر باشد باید که ستاره دلیل آن شهر
 در شرف یا در فرج بود باید که آفتاب در برج ناقص المظالم باشد
 باید که آفتاب در حد سعدی بود باید که سهم السعاده و خداوند در
 برج سعد باشند باید که قمر یا سهم السعاده بود یا صاحب ناظر که آن است
 فراخی نعمت بود در آن شهر و نیکو کار ساکن آن شهر باید که سهم
 تبار بود و درین باب سهم الفوائد بجای او کار توان داشت باید که در
 زمره مشتری بصلاح آید که آن دلیل کند و در آن شهر و آبادانی بسیار

سهم الفوائد
 در هر سال

در هر سال

مردم در آن و کثرت خیرات صلاح کار و مطلق آن شهر و مقدار قوت
 مشتی باید که اثنا عشر به ماه در موضعی مسعود باشد ~~در هر سال~~
 باید که اثنا عشر به والی یعنی کوکبی که دلیل آن شهر است آن شهر مسعود باشد
 و قوی بنظر مسعود حکیم بطلمیوس گوید که در بنا و شهر باید که ثوابتی که فراج
 زمره مشتری باشند در او تداوستند که ثبات بقای آن شهر
 در بسیار سالها بر حال پسندیده و عدم تغییر از احوال حاصل شود از جهت
 سعادت فراج و مکرر کلمات در بنا و شهر باید که آن ثبات و بقا
 ممکن نباشد که کوکب متحیره که بطبع سعد باشند بکار آید باید که در بنا
 حصه از ثوابت رجل بجز با محکم الا عنه یا کوکبی که بر فراج
 علوین باشد بر حاقی در حد طالع افتند یا عاشر در حد
 سهم السعاده تاسیس کوکب باید که بود بهتر آنست که در مثل این
 بنا طالع وقت است که کند که برج ملکیت و ثبات او زیاده
 از عقرب و دولت و دیگر برج ثابت نیست نیز نشاید اما با نظر
 مشتی باید که تاسیس کوکب آید و محذورات وی معانی خود است

سابق است و آنچه خاص این اختیار باشد هشت چیز است نشاید
طالع برج باشد که مخرج را در آن حفظ بسیار باشد **ب** مذکر
از آنکه خداوند ساعت بنا را مخرج یا محقق باشد که دلیل کثرت پسر و فرار
سکانش شهر باشد **ج** دو آن بود که ماه مخرج بیونند که دلالت بر قنوت
و تنهایی حال مردم آن شهر باشد **د** نشاید که ماه رطل به حال بیونند که
آفت و رنج ساکنان آن بوده باشد **ه** نشاید که مخرج به سلم السعاده و خداوند
مقتل بود که آن دلیل فراخی و وفاء و حال متوطنان آن شهر و کثرت نعمت باشد
و نشاید که رطل به سلم السعاده باشد که در آن شهر خیر اندک بود و دشمن
همه وقتی قصد آن ولایت کند **ز** و اگر رطل و مخرج هر دو به سلم السعاده
باشند صاحبش صاحب طالع یا با خداوند ساعت والی
پوسته در آن شهر جنگ و شغب بود **ح** طری کویه و جدی تا مخرج به رطل
کمی از شهر نماند و اگر طالع در بنای شهر نماند و اگر میر نشود باید که بیشتر را قوی
که شش دفع آن خلل بکند **د** در آن **و** شهر و طاعتی چهار است
ا باید که مخرج به جنوب **ب** یا یوک ماه از مخرجی منفرد بود و بعد

مقتل و اولی آنکه آن سعد که قمر بدوی بیونند و مشرق باشد و صاعد و مستقیم
و اگر میر نشود باید که قمر که مقتل شود بخداوند خانه خویش بودت تا آن
ویران گردد و اگر از ربع یا مقابل بگذرد و شوار باشد **ج** باید که طالع
برجهای موی یا آتشی باشد **د** باید که قمر و خداوند طالع در یکی از بیوت
هوان و ناری باشد **ه** بهتر آنکه طالع برجهای زاید مطلق باشد **و**
پسندیده تر آنکه خداوند طالع مغربی بود و ناقص در سیر و مقتل باشد
بستاره ناقص السیر که باطل بود **ز** باید که ماه مشرقی بود و ناقص هم
در نور و هم در حرکت **ح** باید که از ثوابت اینها که بر فراج بخسین اند
چون مکتب الاسد و مانند آن در حاقی در جه طالع یا عاشر یا اواد و دیگر باشند
یا ماه و دیری باب از شهری شهری شانی که بر فراج مخرج و عطا و مستقیم
عجب دیده اند **د** باید که قمر زایل بود و طالع و مقتل به یکی که زایل باشد
از طالع **ه** باید که ماه افرق الارض باشد دفع تدبیر خود بسته کند که از زمین
باشد و اگر تحت الارض بود دفع تدبیر خود بسته کند که قمر از زمین باشد
مگر کوکب که یکی دیگر بیونند که آن را در آن خانه خفی باشد چون شرف

و صد شش و دهم و مانند آن باید که ابتدای آن عمل از بیت ویم
 ماه باشد تا آنکه وقت انقضا منورست - اگر خواهد که بنای کاره
 شود باید که ماه بعد از آن خانه خود با قباب ناظر بود که اگر ازین ساقط
 باشد مرکز آباد نشود **۶** طری آورده است که اگر طالع اسد باشد
 و قدر در عقب بود و از اقاب ساقط ممکن نبود که مرکز آن جای آبادان نشود
 الا ماشاء الله **۷** باید که زحل در او باشد ساقط از قدر و ضعیف
 و مختل بود و محذورات می سه جزئیست **۸** نشاید که ماه پناه
 راجع شوند **۹** نشاید که خداوند طالع یا راجع یا محرق بود **۱۰** نشاید که
 صاحب نام از طالع باشد که ویران کننده به اقتضای **فرمود**
۱۱ **بای و سببان بجهت** **۱۲** مشروطات می هفتده جزئیست **۱۳** باید که ماه
 در برج ارضی باشد **۱۴** باید که او تا د ثابت باشند معبود خرمی
 و اگر معبود را در آن خطی باشد اولی بود که خداوند برج و شرف باشند بهتر
۱۵ باید که طالع ساقط باشند و اگر در ششم بر شرف و زحل در او باشد
 و بر عکس بر یکی بود **۱۶** باید که قدر طالع معبود باشد **۱۷** باید که زحل ناظر معبودی از خود

اینهاست
 در طالع

آخر از کند و در آن محقق نیستند که اگر زحل شش ناظر بود دلیل آبادانی و پناه
 و زحل **۱۸** باید که قدر اول ماه بر شرف زحل یا تدیس او بر **۱۹** باید که زحل در یکی
 از خطوط خود بود **۲۰** باید که نیزین قوی حالی باشند در وقت یا مایعی و معبود بر سواد
۲۱ باید که رابع و خداوند شش معبود باشند و در اصلاح رابع نجات باید که
 بدو وجهی که آنکه عاقبت دوم آنکه ضایع و عقار تعلقی بدو دار گوشت اند
 درین اختیار اصلاح هر چهار مورد ضرورت زیرا که طالع دلیل ازین است
 و عاشر دلیل زحل وی و رابع دلیل بر نکران و سابع دلیل بر غایت و صلاح
 حال آن پس هر چهار باید که صالح باشند و الی کس که در آن که مطلق و
 دلیل زمینت و عمارت آن و شتری و ستاره که ماه از او برگشته است
 دلیل خریدار و وسط تمام دلیل درختان که در او بود و سابع دلیل بنای کاره
 از و خیزد و رابع و صاحبین دلیل عاملان و فرار عانی و آنکه ماه معبود است
 است دلیل عاقبت پس هر دلیل که قوی تر بود حال بدلول او **۲۲** باید که
 و عکس بالعکس **۲۳** باید که ماه در حجاب زاید بود و اگر در شرف خود باشد
 یا در وسط تمام و خداوند طالع معبود و بر شرف **۲۴** باید که ماه و خداوند خانه آن

فرمود
 در طالع

غالی باشند از نحوس باید که طالع برجی خالی باشد و اگر ثابت بود آن
باید که سهم السعادة و خداوندش مسعود باشند تا خیر و برکت یابند باید که خداوند
آنی عشره قمر السعد و نظری باشد باید که صاحب شمس نیز از نظر مسعود محفوظ
باشد باید که سهم السعادة الصالح در موضعی نیکو افتد و قوی حال باشد و در آن
چهارت نشاید که نحس در یازدهم باشد یا در چهارم باشد
و در الارض هر برجی آتشی باشد یا کوهی آتشی آبی بود که میناسد آبی آبی
باید که خانه چهارم برجی آبی بود و زحل در وی یا از وندی ناطر وی
که آن نیز سبب تباهی ندهد یعنی رواند که وسط آسمان برجی آبی بود
در برج در وی یا از وندی ناطر وی که دلیل فساد میوه باشد **موردی**
آنکه مسکن باشد مشروطات وی هفت است باید که در الارض که تعلقی
بموضع مسکن دارد برج ثابت باشد باید که مسعود در او نماند باشند
خصوصا در رابع باید که خداوند آن او را مشرقی باشند و زیاده در
سیر و صاعد در شمالی که این دلیل انطام کار و دوام و ثبات باشد و در
مسکن شادمانی باید که ماه مسعود و سیر مسعود باشد و در جی و صاعد در

باید که طالع و خداوندش مسعود باشند باید که صاحب طالع قمر ناطر
بود باید که نیرین عبودت بیکدیگر کنند و محذورات وی دوست
نشد که چهارم برج نحوس بود که تمام آفت عظیم بر آن چون غرایب و خوش و در آن
ورد و حرب فتنه و امثال آن نشاید که رابع زحل نحوس بود که سبب
تباهی و فساد آن جای بود بر زلزله و جفت ماندن آن **موردی** **کارزار و جاه و جوی**
مشروطات وی دوازده است باید که ماه تحت الارض در میان
و الرفق الارض باشد باید که در حادی عشر باشد باید که سعدی ماه ناطر باشد از پنج
ثابت و اولی آنکه مشرقی از وسط آسمان بود و اگر شمس متبیر نشود
باید که شمس در عاشر افتد که بودن شمس در عاشر دلیل بود بر دوام
آبادانی کارزار و جوی و اگر آن نیز متبیر نشود و زهره را در عاشر نماند نیکو
باشد باید که زحل شمس بود و سقیم السیر باید که ماه زحل
ناطر باشد از تثلیث یا تسلسل تا نیکو آید باید که ماه در
بروج آبی بود و در اسد و دلو نیز رود داشته اند چه بخر اول اسد
و تمام دلو از بروج اعطایند باید که زحل در یازدهم باشد و طالع مسعود و

وین یکی زود درختن است و زود بار گرفتن و این وقتی باشد که بطالع ناطق بود اگر
نبود فایده ندارد و اگر شش بود و غیره باشد باید که در فصلی باشد که در آن
یا مالکی و او را در طالع یا در آن موضع که در آن فصلی بود بهتر است که طالع باقی
ماه برجی باشد که در آن درخت بود و در ماهی که در آن فصلی است و در آن
و گزینست ط اگر ماه در برج ثابت باشد باید که خداوند خانه او ناطق بود از
برج آبی تا در آن درخت خلل پیدا نماید - باید که ماه و طالع بطور خاص و معهود
از آنست که باید که ماه ناطق در آن فصلی باشد یا در آن فصلی باشد که
در آن در خانه خود یا شرف یا فرج بود - باید که قابل تدبیر سعدی یا در برج
هوای و ناطق بطالع - باید که راجع و صاحب فرموده باشند - باید که قدر
زاید انوار و احباب بود و در آن شفاعت یا درخت خشک شود -
باید که خداوند خانه ماه باده ناطق بود صاحب آن درخت از آن
نفع گیرد و همچنین بود صاحب طالع ناطق نکرد - باید که مشتری ناطق بود
برخی بطور موده از خانه خود یا از شرف یا از موضع که از آن در آن فصلی بود اگر قدر
در نور بود بعدی ناطق بود از تئیس یا از تئیس از میوه آن درخت نفی تمام

رسد - اگر قدر در برج باوی باشد و بعدی فصل درخت زود تر برآید و بهتر است
ببالد و میوه بیشتر دهد - اگر درختی می کارد که بقای آن مطلوب است چون فرما
جود و مانند آن اولی آن باشد که قدر در برج ثابت بود و خاصه شود و طالع
یکی از این برج باشد و صاحبش نیکو مال و اگر درختی می کشد که بار ندارد چون
سرو و چنار و مانند آن باید که قدر در برجی باشد که تئیس آید و مخدور است
وقت چنار است - کشید که در فصلی که در آن فصلی بود که تئیس باشد و در آن
حال صاحبش باشد - باید که ما فصلی باشد که در آن فصلی باشد و در آن
ناری که آن در آن فصلی کشیدن درخت بود از آن فصلی کشید که خداوند
خانه ماه مخفی بود بطوریکه از آن خوش که صاحب آن درخت از میوه آن
بخورد و یکی که از آن برخوردار شود - باید که صاحب طالع غریبی باشد که در آن
در شش نهند - کشید که خداوند خانه ماه مخفی باشد که کشیده درخت را
رسد و خد کند از آن درخت و قهر صاحب طالع از طالع که صاحبش از آن
درخت بر نخورد - خد کند از نظر مرغی طالع هر وجه که باشد که
بسیار باشد و میوه بود - تخم افکندن و بسیار داشت که خوب بود

و قبل از درختن است و زود بار کفن داین وقتی باشد که طالع ناطق بود اگر
 نبود فایده نهد و اگر شش بود نمیشد باید که در حال بیرون رود
 اما در طالع ما و ران موضوع که در بعضی بود بهتر است که طالع باقی

شیخ قرآن و یکتیه صاحب کتاب تاریخ
 اشیاء و زرش شریعت منتهی = فارسی قرآن
 شش فارسی خرافات تعلیم = صاحب و سعید
 شش قرآن بیان و یکتیه = شریعت منتهی
 و زرش فارسی خرافات تعلیم صاحب
 تاریخ فارسی صاحب = یکتیه قرآن

خود
 تاران
 تری ناطق

برخی بنظر موده از خانه خود یا از شرف یا از موضع که آنرا در آن حال اگر
 در نور بود بعدی ناطق بود از تکیه یا از تکیه ای از موه آن درخت لغوی تمام

رسد اگر قدر در برج بادی باشد و بعدی فصل درخت زود تر باید بود
 باشد و موه پیشتر دهد اگر درختی می کارد که بقای آن مطلوب است چون فرماو
 جود مانند آن اولی آن باید که قدر در برج ثابته بود خاصه نور و طالع
 یکی از برج بهر و صاحبش نیکو حال و اگر درختی می کشد که بار ندارد چون
 سر و جبار و مانند آن باید که قدر در جدی بهر تاسک آید و خود را
 هفت خیر است که یک در فصل فصل بهر یکی طالع که نیم تا بهیشت
 صاحبش بهر باید که ماه فصل بهر برج یا آفتاب تخصیص از برج
 ناری که آن دلیل خشک شدن درخت بود از بی آبی و نشاید که خداوند
 خانه ماه محسن بود بنظر یکی از محسن که صاحب آن درخت از موه
 بخورد و یکی که آن را ببرد و شد باید که صاحب طالع غنی و بخیر باشد
 و بر شاخه نند که یک که خداوند خانه ماه محرق باشد که نشانه درخت را
 رسد و خداوند از خیرت و قوت صاحب طالع از طالع که صاحبش از آن
 درخت بر بخورد خداوند از نظر مرغ طالع بهر وجه که باشد که
 بسیار ناپسندیده بود و تخم افکندن را بسیار دوست که خوب بود

ویندوزش است و زود بار گرفتن و این وقتی که بطالع ناظر بود اگر ناظر

بنود فایده نپذیرد اگر شایسته نبود مقرر باشد باید که اصل و فرع را بداند

ما عالمی اور اور طالع یاوران موضع کہ برخطی بعد بہتر است کہ طالع یاوران

تایید و طول و کثرت. ۳۳۳ و تایید و کثرت. ۳۳۳

۴۰ در معین کشید سطرش ۱۰ —

$\frac{190}{190} \times 190$

نیمه طرح مستطیل ۸۵ فاع و ۵۰ عرض و ۱۰۰ ارتفاع

$\frac{90}{100} = \frac{x}{80}$

۱۲ ذریع و ارتقا ۳۰ ذریع معجز کینه عاقبه

$$G(1) - G(0) = \frac{1}{2} \cdot \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$$

۹۰ دین و ارتقا شش ۸۰ درج بین کد غنی بود
۳۵۸

برجل بنظر مودة از خانه خود یا از شرف یا از موضع دیگر از او رسد علی بن ابراهیم اگر فر

در نور بود بعدی ناظر بود از تنگت باز تدریس از میوه آن درخت نفعی تمام

رسد اگر فرود برج بادوی باشد و بعد از فصل درخت زودتر برآید و بهتر

بیالدمیوه بیشتر و بدتر اگر درختی می کارد که نقای آن مطلوبست چون فرماو

چون همانند آن اولی آن باشد که قدر در راجع ثابته بود خاصه شود و در طالع

یکی ایندیج و صباش نیکو حال و اگر درختی می نشاند که بار نزار و چون

سرو و چنار و مانند آن باید که فمور و جوی بهر تانک اید و مخدور است

وقت حضرت شایده که راضی و فصل بنویسید و بطریق کتب و

حال حاضر ہے۔ - باید کہ ماوصلیہ پر مروج یا اہل باب جہتیں پر
نہ کہ آموختہ و غیر مستند ہوتے۔ - ہذا فی جواب

ماری که آن را در کمال است در آن است بود و ابی انبی است بدیده خداوند
خداوند ما میخیزد بود و نظر ما از آن کس که صاحب آید و دست از موه

نخورد و نگذارد که آنرا لغو و هدر دهد و نماید که صاحب طالع غنی مختصر نماید که در

دیر شمع زنده شد بد که خداوند خانه ماه محرق با هر که گشت زنده درخت را

رسد و خدا کند از خوشت و قضا صاحب طالع از طالع که صاحب از آن

درخت بر نخورد - عذر کند از نظر مرغ بطالع بهر وجه که باشد که

بسیار پذیرد بود تخم آگندن را باید دانست که خوب نورش

و تخم انگدن سنگبراد و در بدن جدی را و ز در بوش گوید گشتن جدی
 راست و درخت نشاندن نور را پس بصلاح آوردن هر یک از اینها
 شرطی که باشد اما شرط چهارم ده است **اول** باید که طالع راجح
 باشد و خالی نباشد باید که خداوند طالع در برجی مغلوب بود باید که
 صاحب طالع برین باشد از خوش زمانه و بعد بطلع و بخداوند خانه خوش
 باید که ماه در برج مغلوب نیز خصوصاً صاحب طالع و در جدی نیز نیکو بود
 باید که قمر زایل بود در عدد و حساب و باید که قمر از تحت الشعاع دور
 و از صاحب سلیم باشد باید که راجح و خداوندی معبود باشند باید که صاحب
 طالع زایل شود از نظر طالع اگر دایم و بقول بکار و باید که قمر در حوت
 بر مفضل نباشد تا بر او را بداند و در خفا چیزی که رنگ بوی دهد و
 زعفران و معصومین معنی رعایت باید کرد اگر قمر در برج باو
 برنج و بکوی سعد مفضل رستنیها بر آید اما مالیدنش متوسط بود اگر
 در برج آبی بود و در برابر و بهتر ببالد و مخدورات وی چهارست ان شاء
 قمر ناقص النور باشد که آن تخم تپاه شود با غری گوید درین اختیار اگر قمر راجح باشد

هم چیز از آن تخم بصلاح نیاید و مفقود گشت رسد نباید که خوش را
 بطلع نظری باشد و بعد جایش که آن زرع را آفت رسد نباید که قمر مفضل
 بود بطر عداوة که سرجه بکارند در بر وید و نشود تا اندک ببرد و نشاید که
 قمر عرج نکند بهر نظر که باید که آن گشت از بی آبی تپاه شود **تخم قمر کوکری**
 مشروطات وی پنجست ۱ باید که ماه در برج کثیر الولد باشد و آن مثلثه
 آبی و جدی است و ربع بعضی میزان نیز بسیار فرزند است باید که طالع
 نیز یکی ازین برج باشد ۲ باید که صاحب طالع نیکو حال باشد و بطلع ناظر
 ۳ باید که سعدی در راجح باشد یا در حاس ۴ باید که صاحب طالع
 صاحب اتصال قبول بود و اگر بخداوند چهارم نیز شرط موده کرد یا
 که بطلع و مخدورات وی دوست ۱ نشاید که نحی در طالع باشد
 یا در رتبی خصوصاً در رتبه الارضی ۲ نباید که قمر تحت الشعاع باشد
 و در طریقه محترقه نیز بدست ۳ با حاره و لون زمین و با مشروطات
 وی هشتت ۱ باید که طالع معبود باشد چه ان و لیل
 موجود است و ماه و لیل استاج و وسط التماس و لیل بدل

کتاب
 در
 طالع
 نبی
 در

اجاره و چهارم دلیل عاقبت پس اگر طالع قوی حال پس اجاره دهنده را
 نفع تمام رسد و اگر طالع ضعیف باشد پس اجاره دهنده را ضرر تمام رسد
 انکار شد باید که قمر نکاحی باشد و در برج ارضی تا اجاره نشانه
 منتفع گردد باید که ماه مصرف بهر از سعدی متصل بعدی که آن
 سعد بیکدیگر ناظر باشند و نظر موقوف اولی بود باید که ماه
 بخداوند خانه خود ناظر باشد باید که خداوند خانه ماه ارماس
 دو باشد باید که او تا بعد از خیزش باشند خصوصاً وسط السما
 تا استجاره با نفع و در خوشی باشد و کار بر مراد رود و مستاجر عذر
 نیاورد و در ادای بدل اجاره عذر نیاورد باید که خداوند طالع مخالف
 یا مقارن صاحب سابع بهر از سعدی بدین نظر بود اگر اربع قوی حال
 باشد و خداوندش نیکو حال بود و بطالع ناظر آن اجاره مبارک آید
 و مخدورات اعداد اینها بهر **و فی** نهاده مشروطات وی هست
 باید که قمر تحت الشعاع باشد تا آن سر نهان باشد باید که طالع و خداوندش
 هر دو معبود باشند باید که قمر بخداوند طالع ناظر بود و نظر موقوف

باید که خداوند عاشر و سابع سر و ساقط باشند از زیرین
 باید که صاحب طالع قوی حال بهر از مسعود متصل بخداوند طالع با اتصال
 محمود تا آن حال ضایع نشود باید که قمر در برج منقلب بهر از اگر بر تثلیث
 زحل بود بیکو آید باید که خداوند بیت المال صمیمی بود اگر در وقت الارض
 بهر از تیره و مخدورات وی هست باید که قمر و خداوند خانه او خداوند
 طالع و خانه مخدورات باشند نشاید که قمر در عتق قوی بهر از پسندیده
 نبودند **و فی** نهاده مشروطات وی سه چیز است باید که
 قمر صاحب طالع متصل بهر بدلیل و فی با اتصال قبول باید که صاحب
 ساعت نیز بدلیل و فی پیوسته بود بخداوند باید که سعدی در او تاد
 باشند و مخدورات وی بودن بخس است در او تاد که موجب تنجا
 بود یا مانع بید آید **و فی** نهاده مشروطات وی ده است
 باید که قمر یکی از سعدی یا ببطارد مسعود متصل باشد در تحفه آورده است که قمر در
 برج منقلب باید و در دلو نیز جایز است و مخدورات وی خلاف اینها بود
 و دیگر اختر از باید که از ضعف مشتبه که او دلیل امانت است

و اگر نکمال نبود در آن باب قصوری پیدا شود تا ناودان **و آب راه**
ساعت مشروطات می چهارست ۱ باید که قمر در برج آبی باشد
 باید که طالع نیز یکی از این برج بود ۲ باید که سعدین بطالع ناظر
 باشند ۳ باید که روی ناودان و آبرایه بجانب مشرق و کمال باشد
 و این نکته در باب نجوم چندان مدخلی ندارد اما اگر در کتب اختیار
 برین موجب ذکر کرده و گویا بجزیه معلوم فرموده اند که چون این باشد
 خسرو برکت در آن موضع پیدا کند و مخدور وی است که نشاید که روی ناودان
 و آب راه بجانب جنوب و مغرب بود که بنا به ما پسندیده بود و **وقت**
مباشرت مشروطات می هفت ۱ باید که قمر در حمل باشد و در
 و جدی باشد که آن دلیل بود بر دنیا و قیامت و بقا و قوت
 جهد باید که قمر متصل بود بر مریه که آن دلیلست بر غمی و دریا و
 شهوت ۲ باید که ماه ناظر بود بر مریخ بنظر دوستی که آن دلالت بر
 قوت تمام کند ۳ بهتر آن باشد که قمر از مریخ منفصل بود بر
 متصل بر کس نیز نباشد ۴ اگر باقیاب متصل بر دلی بود بر یکباره رخت کرد

از دایه محبت و کثرت لذت ۵ اگر خواند که فرزند پیدا باید که قمر
 در برج عقیم باشد که جز او اسد و سنبل است و طالع نیز برج عقیم باید
 و قمر از سعدین ساقط ۶ اگر حوت بود لذت زیاده بر خصوصاً
 نظر مشته می کوحال و در برج بادی نیز همین خاصیت دارد
 اما در برج آتشی زن و لذت و نشاط و فرح می یفراید و محدود است
 و و خیر است ۷ نشاید که قمر زحل متصل باشد که آن دلالت کند
 بر سستی و انقطاع ۸ باید که زحل در سابع باشد که آن دلیل
 تباهی و فحل بود **و طلب** و **وقت** مشروطات می شانزده است
 ۱ باید که قمر در برج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب و حوت
 ۲ باید که قمر مریخ ناظر بود بر مریه ۳ بهتر آن باشد که قمر از سعدی
 منفصل باشد و سعدی متصل ۴ باید که سعدی و طالع با و
 التماسی است الرجا بود ۵ باید که قمر صاحب خامس صاحب
 طالع ناظر بر مریه ۶ باید که صاحب خامس طالع مریخ مریه
 باید که صاحب خامس طالع مریخ مریه ۷ باید که قمر در یازدهم

باید که طالع قمر مریخ مریه

باشد و صاحب خانه شش بوی ناطق صاحب برین الکفایه گوید بهتر
آنست که آفتاب در جوزایا در سرطان بود اگر فرزند مذکر خواهد بود باید که
قسم در برجی مذکور بود در مثلث شمس و خد او نه طالع و صاحب
قمر و خد او نه در بروج با اربعه مذکور باشد و اگر انشی خواهد این دلایل
در بروج یا اربعه نوشته باید باید که در طلب مذکور و ساعت
موجود باشد از روز یا شب فردا بر و در طلب نوشت و آن ساعت
زوج بود طلب و گوید باید که در برج اول روز بود که شمس آید است
درین وقت نقطه بهتر کرد و در طلب داشت باید که در برج آخر باشد
در طلب چنین خد او نه ساقه کبی مذکور باید و در بروج مذکور طلب
برعکس باید که خد او نه شمس شمس بر و میکو حال باید که طالع
برجی ستیقیم الطلق بر و باید که قمر از احراق دور بود و مخدورات وی
چهار است انشا که قمر در درجات محرقه بر و باید که خد او نه
ساعت در طالع و خاص بر و بر نیز از رجعت و احراق
و رجعت صاحب خاص مذکور کند از آن در مرقه که دلیل

تجاسی حال فرزند بود و نظر بر و آن آوردن طالع در از چشم طالع وی است
باید که ماه ناقص النور باشد باید که قمر زهره و شمس ناطق بود
معدت و ترجیح نیز جایز داشته اند بهتر آن بر و قمر جو به ناطق
باشد باید که خد او نه طالع و قمر در بروج نوشته مستوی الطلق باشد
باید که طالع نیز یکی از این بروج بر و سعدی بوی ناطق و مخدورات احداد
مشرطیات بر شمس داون کو در ک مشروطات وی چهار است
باید که ماه از نحس بری بود باید که زهره مستقیم البرج باشد باید که
قمر سعدی خصوصاً زهره متصل بر و باید که زهره در فلک خویش مخدور
بود و مخدور وی رجعت و احراق زهره است سافر زنده به البرج
مشرطیات وی شش است باید که طالع وقت جوزایا بر یا سنبل
یا اوایل و شمس باید که طالع و صاحب شمس معهود باشند که آن در حسی
ترجیح بود باید که قمر از نحس پاک باشد که آن دلالت بر قبول خد او نه
طالع کند باید که قمر صاحب خانه خود متصل بود باید که قمر ناطق
باشد معهوده ماملوه تربیت تمام بیاید باید که قمر معهود برین تعیین باشد

تا دایه برود تسبیح بود بخند رات او بخت **۱** نشاید که یکی از فرزندان
مخوف باشد خصوصا عجبی که صاحب خانه را بر او بود که کودک را خط
بهر **۲** نشاید که بخشی در دوم بود که غذا و شویا پذیرد **۳** خدر کند از آنکه قمر
محمودین الحسین بدید که طفل رقیبت تمام نیاید و دایه بر وی مهربان شود
و دایه او که زهره و قمر از طالع اسقاط باشند که دایه را هیچ بود **۴** نباید که
صاحب رابع و عاشق بدجال باشند و از طالع صاحب طالع اسقاط
که دایه و کودک سر در دایه بود **۵** **از شیر مادر که کودک کشته شد** و دایه
بخت **۱** باید که ماه دور باشد از شفاع آفتاب به خدا و درجه و بعضی
بنود درجه گفته اند **۲** باید که ماه متصل باشد بنجد او و نه خانه خویش
و بنجد او و طالع دور گشت تحفه الملوك آورده است که درین چندین بار
باید که قمر خداوند خانه خود را نه میسر کند که خداوند خانه وی آفتاب
بود که نظر ایشان بیکدیگر پسندید و بنود **۳** باید که خداوند خانه ماه
صاحب طالع در برج ارضی باشد و نکاحال بود **۴** باید که طالع یکی از دو
خانه شش بار **۵** باید که ماه در برج آبی بود و معهود و معهود است

افراد اینها باشد و دیگر آنکه نشاید که طالع خانه زهره بود که آن دولت
کند بر آنکه مادر آن فرزند بخواند فرزند هیچ فرزند دیگر از شیر مادر نمند
چه گوید ک بگوارد **نهادن** مشروط است می خیزت باید که ماه در
برج معهود باشد و بعضی گفته اند در حمل و قمر و سرطان و میزان یکست و در جوزا
و سنبله دو و لو میانه و در باقی بدب باید که قمر مخصوص بین العیدین باشد
باید که طالع او داده از نظر خوشایک باشند باید که قدر دوت یا مائلی باشد
باید که مستوی بر طالع یکی از عیدین باشد و مخدرات می و خیزت
انشاید که خداوند ثامن و سادس و ثلث عشر طالع ناظر باشند یا
در یکی از اوقات بودند نباید که قمر خداوند طالع را بصاحب ثامن و سادس
و ثانی عشر نظر بود که آن موجب رنج طفل گردد و یکی که بخاطر کشد و رنج تمام
رسد نوبت در پوشیدن و قرش و خانه افکند اگر دیر اختیار جاره شد
از احتیاط تمام کردن چه نوبت در پوشیدن را درین از عظیم است علی الاطلاق
درین باب باید که زهره ضعیف حال باشد که کوکب نیست و خوشحالی بسیار
نیکو بود و نباید که ماه در رسد باشد که بسیار بد بود آنچه خواهم

گفته که ثابت ترین رجهاست و چون ماه دوم باشد چنانچه
 نموان پوشید که بسیار ماضی ماند سختی عامست از برای آنکه
 بسیار پشیده رسیده است که کسی نماند است جامه نو در پوشیده
 ماه در رسیده چون بران حال وقوف یافته که حال پیرین کرده
 و دیگر پوشیده و اگر برین حال وقوف نیافتی پس بر نیامدی که بگوید
 شش ماه آن جامه از وی بپوشد پس در این صفتی دیگر است
 و معنی بیرون آشفته ثبات او و خواجیه فیض الحق و الدین قدس
 سره در شرح کلمات بطلیحوس در تفسیر این حکم که الما لیس
 کرده بملکاد استعمالها و التفرقة الاستغناء انکان منجوسا و علی حدیث
 الشمس می آورد که مراد از عمل قطع جامه نوست و بعضی خیانت
 و نسج نیز کرده داشته اند و اقلی آنست که ابتدای خلط کنند و نه آغاز
 نسج اما استمراد در عمل محتاج نباشد باخیاری چون ثبات در جامه نمودن
 و استبدال محمود پس و ابتدای عمل آغاز استعمال یعنی پوشیدن و ثبات
 کردن و در رج ثابت نشاید و ثابت ترین است به نسبت این حکم است

معاش در بقا شمال بسیار و صورت اسد و الی غیر بر خوش و تسلط
 و بعد از اسد غریب ثابت تر باشد و درین باب مذکورم ترجمه بود طهرت و
 خانه فرج و بعد از آن دو که خانه خلست و خل لیل ثانی و ثبات از هم که غایب تر شود
 باشد که خانه زهره است شرف و کلمات آل طوون حکیم محمد المکمل المصطفی
 شرح همین حکم فرموده است که بر رج ثابت نگردد است در ساختن و بریدن و پوشیدن
 جامه و اسد از حد بدتر است زیرا که او قهر کند هر چه را مجاور او بپوشد و در راستی
 نماید در هر چه نزدیک او بپوشد معلوم شد که منع اسد برای ثبات ثبات است
 و پس گفته اند که طبع اسد آتش است و گرم و خشک و طبع جامه زهره و سرد و
 نرم پس طبع اسد ضد طبع جامه بود مگر او با بنسوزد یا نه در و اسد طبع
 آتش سوخته شود و اسد طبع سببی دریده کرد و نیز تا آن جامه دارد
 دلش مقبوض و در مانده بود از آنکه اسم دلیل دل و سینه است حکیم اسماعیل
 باختری آورده است که در حد و دری دیدم که بزرگی یکی از زنیگان خود را
 بخشید و یکی را کلهای و یکی را عوز و هر سه روزی پوشیدند که
 ماه رسد بود و آن روز احتراق رطل در رسد و ماه در محاق آن سر

تقدیر کرد که روزی بغایت خوش است و کسی که کلاه و موزه داشته بود یکی
بخشیدند و آنکس که بپا داشت آن روز بیرون کرد و پس از آن روزی بخندید
پس آنکس که کلاه پوشیده بود چهل و پنج روز بیمار شد و بغایت از آن مرض
صحت یافت و آنکس که موزه پوشیده بود سی و سه روز بیمار شد و با فر
بعثت رسید و آنکس که قبا پوشیده بود هفتاد و دو روز بیمار شد
و او را از روی بیداری بردند و یک روز بر بیداری خفتی یافت و در آن حال خطی
کرد که سبب گشتن شد و سیم روز را ملاک گشتن خطی جانی می اندک
مرض را آنکس که آن سبب افتاد که دیگر مایه مر اجبت کرد و جامه پوشید
غرض از این حکایت آنست که مر اجبت با آن لباس نیز از حال اوست و بوم
بعضی از حکما اعتقاد در بریدن و پوشیدن جامه بر منازلی قمرست و بعضی
منازلی که از نو بریدن و پوشیدن منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت
شده در آن باب خطا کثرت می افتد و با اختیار رات منازلی
را بعد از این تفصیل ذکر خواهم کرد و آنست که در وقت طلوع و اهل هند
حکم جامه پوشیدن و بریدن باز افتد و بر سینه بکشند و بدان ایامی

خواهد رفت آنچه حکما از فریادت دین باب شرط کرده اند هفتاد
باید که قمر در برج مقبل باشد آلاجه ای که روی مکرده بود و در روی
حبیبی نیز شاید تحقیق حوت که بغایت پسندیده بود باید که
حد او را در سابع ناقص السیر باشد و مقرر در جنوب باید که ماه زاید
الزور و احساب بود باید که قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف بود باید که
قمر متصل به زهره و اگر اتصال موقت به اولی بعد باید که بریدن و پوشیدن
در ساعت مسعود اتفاق افتد و اگر آن ساقط شتری بود جامه پاک نماید
و در ساعت زهره شادی و غمی گذرد و در ساعت عطارد
مسعود نیز نیکو باشد اما اگر ساعت شمس بود باید که سعدی در طالع بود
تا موجب شرف زندگی گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر سعدی متصل
باشد تا بخرماید شادی داشته آید و اگر غمی متصل بود شاید باید که سعدی در
طالع وقت بعد از زهره بهتر اگر ماه بدان سعدی در طالع مسعود باشد
اختیار در غایت خوبی بود باید که زهره قوی حال و مستقیم بود و خواج
زکات آورده که درین اختیار طالع وقت و یازدهم باید که مسعود باشد

باید که ماه بخداوند خانه خویش ناظر بود **باید** که خداوند خانه ماه قوی
حال بود و از خوش تر او بسجود ناظر **باید** که طالع سرطان بود و اول
و قمر نیز درین موضع بهتر بود و در آخر دلو و اول ثور نیز روا داشته اند
چنانچه حکیم باجری گوید که آنچه نفس کرده اند که قمر در برج منقلب باشد
خجسته و در برج منقلب که چون ماه در وی برج غفلت پوشیدن نیاید
محمود بود و ماه در اول ثور که برج ثابت طالع پوشیدن بغایت
ستوده است و با فرد لو بخان و در برج جوت سراسر هیچ غرض نیست
باید که ماه بگوئی متصل شود که صاحب طالع از منفرد بود و از گوی
منفرد شود که صاحب طالع بد متصل بود **باید** که صاحب طالع مسعود
بود در وضعی که ناظر طالع بسجود و آنچه از وی اخذ از لازم داشته
اند است چنانچه است و **باید** که ماه در برج ثابت باشد و تباہ نباشد
است چنانچه سبق ذکر یافت **باید** که قمر مقدار خوش باشد
یا در مقابل و ترجیح ایشان که دلیل امرادی باشد در وقت استعمال
طالع از مقتضای طبیعت آن شخص خصوصاً که قمر در برج ثابت باشد

خداوند از معارفه و مقابلت آن آب که آن دلالت کند بر آنکه جامه درخند
طال گفته و امرادی بود از جهت ملوک و سلطان **باید** که بر نیز در غایت
دخل که زود جامه بخری که در آن جامه دارد و عین و درم باشد **خداوند** از
ساعت خرچ که جامه زود بدرد و از سبب بدان خلل رسد و رواند که
قمر در طریقه محترقه باشد از هر آنکه از وی غرضی مؤثر است **باید** که کسی که
خداوند از پوشیدن جامه وقتی که قمر در برج آتش خیز و آبی نمی غرضیت
خداوند از آنکه ماه با بطایر و ضعیف حال که قصوری تمام بدید آید **باید**
باید که مشروطات و غیبت **باید** که ماه متصل بود یکی از معین جامه
نظر مودت **باید** که قمر بطایر و ناظر باشد تا در آن مجلس
سخن از آداب و حکمت و شعر و لطایف کند و خوردنهای از نوع
پیش آید **باید** که قمر نیز متصل باشد با وجود اتصال عطارد در آن مجلس باشد
و اما تازه روی و آهوناک سیر دوست کوی و شایان که ملاقات کند
اگر قمر با وجود نظر عطارد بر شمس بیرون در آن محفل باشد و او با
اصحاب میاست و ارباب و صاحب نماید **باید** که عطارد در محفل

بود متصل بیشتر تا کار بر مراد رود و اگر عطار در مسعود بر سره ناظر باشد
در آن ضیافت نشاء و غری باشد و هیچ غایب بدین نیاید و باید که فرد
برج دو جسدین باشد تا امر از یک دست **باید که از ثواب**
انها که بر فراج زمره و عطار در یکی از اوقات باشد با ستم سعاده و صاحب
ماه و آن ستمارگان سبکین اند و سر واقع و روف مانند آن در نشاء
بفرایند نام سبک بجاصل آید و محدود است **در چهار چهره** است انشاید که
ماه و عطار در برج متصل باشد خصوصاً بفر عداوت که در آن مجلس **و غایب**
بدید آید و طهارت نامسا که در پیش آید و بدان دعوت رخص جایز نبود
بسر و آینه که قهر عطار در رخص اتصال کند که در آن مجمع با جمعی و در حقیر
طافا کند و سخنان خوش و کلیر شنود و موجب شامت گردد **و در**
نشاید که یکی از دو مجلس در هر دو که مجلس نیز بر او گذرد و حذر گذارد که
طالع وقت عقرب بر سر که در مجلس غایت بدید آید و غرض شفق گردد **و در**
به آنکه عطار در دلیل باز نیاست پس همه حال باید که رعایت حال
او بکنند و طالع و صاحبش دلیل آینه آکنده بود و سبب و صاحبش

دلیل حریف و ماه دلیل کثرت و مشرزی و انقباض دلیل بر
پس هر کدام از این دلایل که مسعود قوی باشند صاحب آن دلیل بر دو
هر کدام ضعیف و منحوس باشند صاحبش مانند در کفایت تعلیم می آورد
که یکی از روز مرسل است که میگوید از ده درجه شود و در هر یک شصت
وارده است ماه عقرب جنوبی وارده عقرب تا ده و در غری وارده و لو تاده
شمالی چون مرغ در ربعی ازین و بعدا باشد اهل آن ربع در حرب غالب آید
برای آنکه مرغ با ایشان جناحه اگر در ربع می میری برج او غالب آید پس
ملاحظه این حال که اصلیت درین باب فانیل نباید بود و اما مشروط
دیگر مبتدویت و دست **باید که در طالع سعدی** تا کار بر مراد رود **باید که**
صاحب طالع در عاشره بود تا آغاز کنند به برود **باید که در برج**
بود تا آغاز کنند غالب شود **اگر ماه متصل** به ربع سعدی آنکه آغاز کند غالب
گردد و اگر متصل به ربع نحسی آنکه اول باز و مغلوب شود **اگر خواهد که هر دو در**
برابر باز بر خداند سبب و طالع هر دو را در وسط آید **اگر ماه و عطار**
هر دو سبک حال باشند در میان هر دو راست بازند و دعای می کنند

نقشه ای گوید در آن برج آن جانب باشد از شمال جنوب و اگر جان اتفاق آید
که در جانب موضع برجهاد از بعد جناحه ماه در برج حمل بود حمل دلیل قسمت
و جانب مشرق کشید و باقی برقیاس هم میگوید باید بهشت که مشرق یابد
شمال بود و خوب معاون جنوب پس در ششون ملاحظه ای جهاد کند تا غالب آید
باید که مرغ در آن جانب بود که مصاف بود و جهت آغاز کننده ماعلیه کند
اگر صاحب طالع بخش کند و صاحب برج را علیه جانب آغاز کننده بود اگر
صاحب طالع و برج مقارن باشند در سمت الزجاء مشتری و طالع بود یا خورشید
و بعد از بر خیزند از طالع و صاحب در عاشر بر سر و زهره و طالع هر دو
حریف بختر خورشید باشد و چون فارغ شوند حرم و خورشید باشد
اگر طالع برج و خورشید بر سر و خداوند طالع نیز در برج محبسه
بر سر هر دو و چهار است کنند و عاشر باشد باید که قدر
بروج منقلب باشد الاهی در جود اموافق است باید که
قسم متصل باشد زهره ماعطارد و مرغ تا بازی بکشد باید که
طالع برج زاید المظالم بود اگر کسبله زاید النور و العبد و باشد

اگر خواهد که بازی دیگر کند و طالع برج ثابت کند که اگر منقلب بود بازی زود
کند و طالع اگر متصل بود زهره و عطارد مسعود با وجود آن مشتری و طالع
باشد آغاز کننده برود اگر ماه از عطارد منصرف ببرد و صاحب طالع
متصل دلیل کند بر خصوصیت کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد و اگر بعد از آن
از عطارد و صاحب سابع متصل شود دلالت کند بر خصوصیت کسی که با آغاز کننده
خصوصیت کند و حریف را در تعلیم دهد اگر طالع یکی از بروج محبسه باشد و قدر
حالی السیر هم که ام بر یکدیگر غالب نشوند اعظم شرائط دینی بایست که
عطارد مسعود بر سر و طالع و صاحبی ناظر و آفتاب و مشتری بی متصل اتصال
محمود و محمد و رات و می هفت است شاید که خداوند طالع و صاحب یکدیگر
نمکنند از مقابل که آن دلیل خصوصیت بود باید که صاحب سابع صاحب بود در
جنوب بلکه باید که خطی بر سر در شمال باشد که چون صاحب طالع و سابع
در وسط آنها بود عطارد و طالع بود که میان این دو مباحثه بسیار بود
و شاید که در همین حال با وجود بودن خداوند سابع و طالع در
عاشر مرغ در طالع بود که در مرغ بسیار رویند و آخر وقت کنند

فصلی گوید در آن برج آن جانب باشد از شمال جنوب و اگر جان اتفاق افتد
 که در جانب موضع برجهاد از بعد چنانچه ماه در برج حمل بود حمل دلیل قسمت
 و جانب مشرق کشید و باقی برقیاس تم نیک بود **بیا** بهشت که مشرق یابد
 شمال بود و غرب معاون جنوب پس از شستن ملاحظه این جهاد کند تا غالب آید
نما که در آن جانب بود که مصاف بود و جهت آغاز کند تا غالب کند

۱	بص	۱۱	۶
۱۲	۷	۸	۳
۹	۱۰	۵	۴
۱۳	۱۴	۱۵	۱۰

یعنی رطل غلبه در جانب آغاز کند بود **اگر**
 بهشت از جهاد مشرقی در طالع بود یا خنثی
 بالغ در عاشر بر سر و در طالع میزد و
 در فارغ شوند خرم و خوش حالی باشند

و خداوند طالع نیز در برج محبسه
 جان جان **بیا** بهشت که مشرق یابد

بروج منقلب باشد الا جدی و در جزا موافق است **باید** که
 فصل متصل باشد بر نه عطا در خارج تا بازی نیک آید **باید** که
 طالع برج زاید المظالم بود و اگر کسب زاید النور و العود باشد

اگر خواهد که بازی در کند و طالع برج ثابت کند **اگر** منقلب بود بازی در
 کند **باید** که فصل متصل بود بر نه عطا و مسعود با وجود آن مشتری در طالع
 باشد آغاز کند **باید** که اگر ماه از عطا و منصرف ببرد و بصاحب طالع
 فصل دلیل کند بر خصومت کسی که آغاز کند و را تعلیم دهد و اگر بعد از آن
 از عطا و بصاحب سیاه متصل شود دلالت کند بر خصومت کسی که با آغاز کند
 خصومت کند و حریف او را تعلیم دهد **اگر** طالع یکی از بروج محبسه باشد و فقر
 خالی السیر به که ام بر یکدیگر غالب نشوند **اگر** انظم شرایط دینی باشد که
 عطا و مسعود ببرد و صاحب سیاه و مشتری بی فصل تا فصل
 محمود و محمد رات می نخست **نشان** که خداوند طالع و سیاه یکدیگر
 نکرند از مقابل که آن دلیل خصومت بود **باید** که صاحب سیاه صاحب بود
 جنوب بلکه باید که در بطایر در شمال **نشان** که در جوی صاحب طالع و سیاه
 در وسط آنها بود عطا و در طالع بود که میان ایشان مباحثه بسیار بود
نشان که در همین حال با وجود بودن خداوند سیاه و طالع در
 عاشر خیر طالع بود که در سیاه کومند و آخرات کند

هـ نشاید که در همین حال مذکور دخل در طالع بود که هیچ یک بریزد و
 خنجر شوند و برادر بر خیزند و را بنود که قدر است و قوی و جدی باشد
 متصل بر دخل و خنجر کند از آنکه قدر در طالع باشد که هر که آغاز کند
 از و بریزد **شرط** با **حسن** شرائطی که در باب بریزد
 گفته شد در شرط نیز مرغی باید داشت و آنچه حاضر شرط باشد
 در جزئی است **۱** آنکه باید که قسرا عطار در مصرف بود و مرغی متصل
 از و بر آن عطار در دست نه لعبت و مرغی بریزد لعب
 باید که دخل قوی حال و معبود باشند و بطالع صاحب طالع ناظر
 و افتاب باشد بوی ناظر و صاحب بر غل و الکفایه گوید
 شرطی دخل است و در عطار و در امر که شرطی باز و نیک عالی
 عطار و در هر تقدیری ماه معبود باید و چون این شروط بجای آورده
 شود آنکه آغاز کننده بود بر دو مخدرات و همان مخدرات باب سابع است
 و در باب **فریدن جهت سودا** شرط است و در جزئی است **۱** اگر ستور ریاضت
 می خرد باید که طالع و حای ماه بر خنجر باشد و در نیکو کسی که حای ماه و طالع حای ماه

یا و در بابی از برج محبسه و قبولی که بسیار قدر است و ترساید و اگر این
 ستور ریاضت نیافته باشد طالع و موضع قسری نه آفرین است
 باید و با خونی گوید درین جهت بسیار قدر در برج مغلوب باید متصل بعدی
 و اگر طالع مرغی در حیدری کند بهتر بریزد و چهار بای زود تر ریاضت بریزد
 و بهایش زیاده شود **۲** باید که ماه متصل باشد بگوئی ستیم السیر
 و بهتر آنکه لوک سعدی مرغی شرقی و صاعد تا در بهاء و نیکی ستور باشد
۳ باید که او تا از خوشی خالی باشند و معبود مرغی **۴** باید که صاحب
 صاحب سلیم باشند از حسن **۵** باید که صاحب ششم صاحب
 طالع و خداوند و از دهم نیز با او موافق باشند و اگر صاحب طالع
 در حمل باشد پس معبود بود **۶** صاحب ستر است و اگر گوید درین
 اختیار قسرا در طالع وقت رو باشد **۷** باید که قدر تبیین
 یا بتبیین زهره **۸** باید که قدر متصل بود بستر یا مرغی تا تمام قوه و
 نیکو آید طری در باب **۱** خریدن خضر صاف آوده است و اگر حقیقت بعضی
 از این نکات را را معلوم نیست تا ما بجهت تبرک ایراد کرده میشود و ان

مشتعل است برده نفع نفع اول با قیاس اسنان اسبابا نفع
با قیاس الوان ایشان **نوع اول** اگر آب در ساله خرد باید که قمر در عاشر
باشد و منتهی مسعود بود و اگر ساله خرد باید که قمر در عاشر
بود و اگر چهار ساله خرد باید که قمر در وسط السه بود و طالع مسعود بود و اگر ساله
خرد باید که قمر عیان و تدسابع بود و اگر پنج ساله را بیان و تدالاف و طالع
نوع دوم اگر آب سیاه خرد باید که زحل در طالع نبود و قمر زحل باشد
تا که انهی رسد و اگر آب جرده باشد باید که مشتری در طالع بود
و قمر بدو متصل تا آن آب است و غرم کرد و اگر آب صفر یا لکون
باشد باید که مریخ در طالع وقت نبود یا قمر متصل با قیاس تا آن
آب است و کرد و اگر آن آب خشک باشد یا جرمه باید که مریخ
در طالع وقت بود یا قمر بدو متصل بود تا آب جرمه کرد و در صورت
شود اما بر برج کشیدن قادر و توانا نبود و اگر آب اتقی باید که
در طالع وقت بود یا قمر بدو متصل بود تا آن آب جرمه کرد و در صورت
باشد که ماه بگوئی منتهی قمر که آن حیوان بر دل خداوند ناختن و کولان آید

نمایند که قمر زحل با طالع باشد که ستور را بجم بود و خداوند منس را
افزاید **نوع سوم** خرد کند از تقاضای قمر و مریخ که آن دلیل تاجی چهار پای بود
نوع چهارم نماید که جای ماه و طالع برج سباعی باشد **نوع پنجم** نماید که
قمر بگوئی را بجم بودند و اگر آن چهار پای را طالعی بود آید و گفته اند اگر
کوکب مساعد باشد در تن ستور نقصان بدید آید اما در بهای و
جبری بفراید **نوع ششم** نماید که قمر بگوئی تا به استقیم باشد در تن ستور
آید و بهای وی نقصان بخداوند منس رسد **نوع هفتم** نماید که قمر در سجد
باشد و مریخ در وسط السه دلیل کند که آن آب و دندان بکر باشد
شود و از وی رنج رسد **نوع هشتم** نماید که قمر در برج مقطب باشد و
از مریخ که آن چهار پای سرکش و تند و تیز باشد **نوع نهم** نماید که قمر
فونین مریخ در منتهی طالع باشد که صاحبش را بکشتی رسد **نوع دهم** نماید که
فونین جت حل با تاج مشروطات وی دو چیز است اگر
چهار پایان مار کشن باشند چون مشروط نماید که طالع وقت قمر
آخرین قوس باشد و اگر چهار پایان باشند بجهت تاج چون کادو کند

از آنکه در موسم باران طالع یکی از برج آبی کند و قمر و زهره و زحل
که البته از باران ضرری برسد و بحال انجامد **۴** حد کند از خوش طالع
و مقوط صاحب دارا کند عیش منقی کرده **عش تا شاگردان در آن**
محمد ابوب که بدتر است تا شاگرد آب میتر نشود و زهره و زحل
و کشتیهایس باید که اختیار کشتی در آب بکنند و روان کردن را
ملاحظه نمایند و آنچه فاصه این اختیار است از مشروطات پنج است
۱ باید که طالع وقت برج آبی باشد **۲** باید که زهره و زحل در طالع بود یا
دوم یا یازدهم یا نهم تا آن کار با شط و طرب بود و بکنند برآید
۳ اگر ماه متصل بود به زهره و زحل و در برج و حسیه و دلاست کند
بر آنکه در میان آب کشتی را بچند که بدیدار است نشان شود و اگر
زهره بیشتر متصل شود یا قمر خنجر میبند و همین حکم دارد **۴** باید که ماه
در سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم باشد **۵** اگر خواهد که از آن تماشایر باشد
طالع برجی ثابت حال کند با آبی و ماه را در وسط اسعاده تا در آن تمام
بسلامت ماند و باد های خنجر و هوا خنجر آید و اگر خواهد که از آن تماشایر

باز آید طالع برجی منقلب باید خاکی یا آبی و سعدی و زحل و ماه و زحل
خود یا فرج مسکن تا معاد و معاد و زحل بود و آنچه خود را است
مشروطات است **۱** **شراب** **۲** **بختی** مشروطات و بی شش است
۱ باید که قمر در برج آبی باشد الا عقرب **۲** باید که قمر زهره متصل
باشد تا آن شراب طرب او آید **۳** اگر قمر سعد و زحل و زحل
ببوند و بفرموده سیارگان محظوظ شوند **۴** اگر اتصال با عطارد
سعد بود آن شراب بخوری و طرب خورد و با و بپایان
۵ اگر شراب برای معالجت کند باید که ماه و زحل در برج موافق بود
عطارد تا از آن فایده یابند **۶** بهتر است که ماه بیشتر ناظر بود
تا از آن شراب منفعی عظیم رسد و مخدورات وی دو خیر است **۷**
نشاید که قمر زحل ناظر باشد به عطارد است که آن شراب غم فرماید
و دلگیر و خارا آورند و اگر نظر مقبول بود این شراب بهر خور شود
روا بود که قمر برج مکرر نظر نمایند که آن دلیل کشش
یافته شدن شراب باشد **۸** **شراب خور** مشروطات پنج است

باید که تمام در خانه های آن سره یا شرف وی بود - باید که شتر
در طالع بود یا در قدی دیگر اگر ماه در میان دهم و نهم طالع باشد
یا در میان چهارم و طالع و در آن وقت شراب کهن خوردن سود دارد
و در آن دو ربع دیگر شراب نو سار کار و نسیه بود و در زبان
اگر نسیه خورد باید که مایه متعلق باشد بمولد - اگر شراب نسیه در شتر
خورد باید که مایه شتر متعلق بود به شتر محمود - اگر شراب اکووی خورد
ماه نهمه نبوده و با اتصال پسندد - اگر شراب خورد که از حیوانات
کرده باشد چون گندم و برنج و از آن مانند آن باید که قدر در ربع
متعلق بگوکب سعد تا موافق آید - خوردن شرابها را بهتر است که قمر
برهبر متعلق باشد از نو یا میران و درین شرط باید که قمر مشرقی بود و در
مغزی اگر خواهد که در شراب خوردن بر کسی سبقت کرد باید که در
ربع نشیند که قمر در ولایت اگر در میان طالع و عاشر باشد در جانب مشرق
نمای نشیند و میان نهم و چهارم در جهه غری جنوبی و میان عاشر و سابع در
جانب غری شمالی و میان چهارم و طالع در طرف شرقی جنوبی و محمد و راکب

در جزایرت ماه و ربع فاک و متعلق به شراب اکووی خوردن را
زبان دارد به طبیعت را - ماه و ربع آتشی و متعلق به شراب اکووی خوردن
منقرت رساند **عده جوکان** **ردن** را مشروطات وی بازده است
باید که ماه و ربع متعلق باشد - باید که مایه متعلق باشد بسجود یا خرچ
نظر نمودت خصوصاً نسیه - باید که طالع مردن رفق برای جوکان زن
برج متعلق باشد و طری که دید رجاست طالع باید که از اول آن برج باشد
برای آنکه سر بر جی که متعلق است به اول آن برج را انقلاب نیاید - باشد که
برجها جنب این اختیار و حمل و میرانست از برای آنکه مرد و برجهاء اعتدال اند
تا جوکان زدن و نشاندن و اسب و ایندن بر جا و بود و دست بر
باید که خداوند طالع بسجود متعلق باشد - باید که خداوند طالع فوق الارض
خصوصاً عاشر و عادی عشر - باید که صاحب طالع از احتراق کونس پاک بوده -
اگر خواهد که غالب شود کوی بدان جانب باید زدن که ماه و در آن جانب بود
و روی بدان جهت باید که در قیاس از باغ خبا که در اختیار زدن با خن
گذشت و با فوری که بدین گفت از آن جانب باید که جهت کند در مرد و

باختن در روی می نشینند که هم در آن ربع است غالب می آیند و در
نشتن و روی باجم کردن نیست باقر می کنند اینجا نیز همچنان می باید
باید که در پنج قوی حال بود و در عورت بهتر زیرا که او دلیل و حساب است
باید که عطار مسعود به تا لجهها و زینبا و سبکو توان نمود و کارها سبک
توان کرد باید که صاحب طالع در مهم باشد یا باید در مهم متصل مسعودی
و بری از شمس بهتر آن بود که قمر صاحب طالع محصور بر شمس باشد
تا آن کار سبک بر آید و محمد زرات و یحیی خجست است باید که ماه ابرج
نایب باشد که آن دلیل که آن و کالی به دو در بروج و جسدین نیز بود
و شمس از آن ولایت بر افتاد و در کعبه د - نباید که متصل
باشد هیچ نوع از انواع اتصال که آن دلیل بطور کت باشد و در آنکه
ماه یا خداوند طالع متصل باشد بسیار باید که آن دلیل افتاد آن آید
باشد محمد اویس که یک کسب سعد در ویش باشد که این کار را موافق
مرا بر این سخن یقین معلوم نیست - عرض خان که باید که فصل و رتبه
نباشد فاصد صاحب که تمامی فصل آرد و **طالع و عطر است**

و شمس است باید که طالع محل یا قوس باشد باید که زهره در طالع
بود تا آن طالع سبک آید - باید که قمر در خنجر آتش باشد و در نور نیز باشد
باید که قمر در خنجر متصل بر زهره تا بسیار نماید و در وین طالع
و نافع بود و اگر قمر در طالع بود متصل بر زهره و همین فاصد است و پدری اگر آن
طالع بدست بکار دارد بهتر آنکه قمر در جوار باشد طالع متصل و اگر آن
طالع از زهره بخور باشد باید که قمر مقابل مرجع آفتاب و تا بخور از شمس
بوی خوش باشد و محمد زرات و ی آن بود که به هر هنر او بود و صل
در طالع آن طالع بر یان آید و بوشن تغییر کرد و **عزیز در شمس است**
شر و خات و می منت است باید که در وقت هدیه و شمس در قمر در شمس
طالع بر مسعود تا آن هدیه قبول افتد - باید که خداوند صاحب نیز در طالع
مقبول از صاحب طالع تا آن هدیه محبت تمام بدو برفته شود و اگر آنکه
مستقیم در بخم بود و قمر در منتقم آن هدیه در محل قبول افتد و فایده تمام دهد
اگر قمر از چهارم بخور و در طالع کز در بطور مژده و خداوند صاحب قمر آفتاب
موقع آن هدیه بکند باشد و مراوش بر آید اگر خواهد که زیاده را از آن

منقعی بوی رسد باید که طالع برج و جسدی کند خصوصاً جزا حکما
 گفته اند پدید آمدن دلت با نشتادن و قی تو که خداوند رحمت
 کی از سعدی باشند یا آفتاب با مقبول و پسندیده بود **و اگر قمر در مقم**
 طالع و خدای و در طالع و خداوند خیم که آن پدید بخشد و باز آید و در میان
 مسج طاعتی شود **و اگر قمر در طالع آن وقت باشد که پدید میخشد و از**
 خداوند طالع منفرد بود و خالی است یا بکشد و نزد دوم نموده و بکشد
 که بر سر آن پدید چیزی دیگر زاید گفتند و به تبرک نابر داشته و اگر
 نیز وقت مگو با فایده باشد و محذورات و ایست که است پدید که در آن
 هضم راجع بود و قمر موقوف در سلسله متعلق صاحب طالع که آن پدید
 نشود و حال و خشت پدید آمد **عج غصابت زینت که** در شر و طاعت
 و و است اما باید که قمر و جزا و رحمت باشد **باید که ماه و نیز بر**
 بود و در زمانه که از نودن ماه در سرطان و عقرب که پسندیده باشد
 و در روج و دیگر شود و **عج غصابت زینت که** پدید آمدن شر و طاعت
 شدت **اما باید که سعدی در طالع بود تا مقصد حاصل کرد و در طالع**

فایده کرد **اما باید که سعدی در طالع بود تا مقصد حاصل کرد و در طالع**
 و تحلیط کنند **اما باید که مقم و صاحبش شود یا باشند یا بعد از است**
 بیمار نزد طالع پدید **و اگر رابع نیز صالح الحال باشد یا سعدی** اینجا بود
 علاج بکشد کار آید و عاقبت طیب هم بیمار پدید **و اگر قمر**
 از سعدی منفرد بود و بعدی متعلق بیمار و طیب از یکدیگر را می باشد
اما باید که طالع از راجع منقلب بود **اما باید که خداوند طالع سعدی متعلق**
اما باید که ماه در برج منقلب باشد تا علت روزه را بکشد و در محذورات
 وی و است **اما باید که نحی در طالع باشد که آن علاج خطا و دو تبا**
 آن ظاهر شود **اما باید که نحی در طالع بود که آن بیمار تحلیط کند و در میان**
 نزد کار بر طیب و نوار کرد **اما باید که نحی در طالع بود که بیمار را آن**
 طیب دیگر بود **اما باید که نحی در طالع باشد که بیمار را خطا بکشد و بود**
 نماید که قمر نحس بود یا متعلق نحس که طیب بیمار از یکدیگر میخشد **اما**
 روان بود که طالع وقت نحس بود و خصوصاً صاحب نام که بیمار را محظوظ باشد
اما باید که از یک صاحب طالع در ششم باشد یا صاحب ششم در طالع که بیمار

آفت رسد ماه در طالع وقت داد و خورون باشد که علت دوم
بویاید و گفته اند در هیچ و تدبیر نشاند **ب** هر چه در آنکه خداوند طالع
محقق باشد یا نجس بد و ناطق احتراز نماید که در آن بودن صاحب
طالع در ششم یا صاحب ششم در طالع که آن دلالت کند بر زیاده و نقص
فصل در اعضا اعضا در مشروطات وی شش است **ا** هرگاه که
را علاج خواهد کرد بداند که آن عضو از مشروطات کدام برج است باید که
ماه در آن برج باشد معهود قوی حال و دور از نجس این قول اختیار کنیم
سخنی و نام با فزنی است و بعضی برانند که ماه در آن برج نباشد
قول خالی از نجس نیست پس اول آنکه اگر در آن برج باشد البته معهود
اگر علاج بخند بالا خواهد کرد و آن از فرق بود نامت باید که قمر
و تدالسا و تدالرا که اگر اناناجیت علیها خواهد شد اگر علاج نیز برین
خواهد کرد باید که قمر در ناحیت منفی باشد **ا** اگر مقصود از معالجه نقصان
خوابیت از بدن یا استفرغ خلطی باید که ماه ناقص النور بود و اگر علاج
از بدن یا استفرغ خلطی باید که قمر زاید النور بود و در هر یک از این باب

در طالع وقت معودی باشد تا نفی حاصل آید **ب** باید که قمر زاید النور باشد
تا آن کار آسان بر آید **ب** باید که مقم و صاحبش را معهود منزه و از
صاحب طالع یا عیب گرداند تا معالجه بطریق حسن جوید و کرد و شد
اضداد مشروطات بود **فصل در اعضا** اعضا در مشروطات
نج است **ا** باید دید که آن علت از دلالت کدام کوکبت که موجب
و دلیل آن بیماری باشد و آن وقت علاج باید که در ششم باشد و در وقت
زحل دلیل بود آفتاب در وقت یا ششم باید گرفت و اگر عطارد دلیل بود
زهره در وقت باید و اگر قمر دلیل بود که ماه در مقابل خداوندان برج بود
ماه در وی بود **ب** باشد و در وقت استعلاج **ب** باید که ماه از نجس خالی باشد
ب باید که قمر معهود و متقبل باشد یا معطارد معهود و این بهتر باشد **ب** باید که
معودی در طالع بود و معودی در رابع **ب** باید که ششم و صاحبش را معهود
ار و معهودات وی نیز نج است **ب** باید که ماه در معهود باشد و مال
یا طریقه محرم که کار برادر نرود **ب** باید که قمر در مقابل ششم یا ششم باشد
روان شود که بافتاب تقارن بود یا در مقابل و بر معودی باشد **ب** باید که قمر زاید

میان قمر و برج او کمتر از دو اذو درجه باشد. اگر کمی دلیل مرض باشد که
 در وقت معالجه در وقت باشد که زبان رسد **علاج** یا در بهای قدیم
 مشروطات وی است. باید که ماه در قمر و ششهای وی باشد
 - باید که قمر از خوش بایک باشد. باید که سعیدین در او تا دو ماه باشد
 تا مرض معادوت نکند و احتراز باید که دارا انتقال ماه بر حال که آن سبب
 مرضی است **قمر علاج** و دست و پا از وجع حاصل و غیره مشروطات
 و این پنج است. باید که طالع جدی باشد و دلوی با حوت. باید که قمر در کجی
 ازین برج باشد. اگر این علاج مسهل خواهد کرد و مرغ سحره پس باشد
 بقمر که در تابوت است و در او با طراف رسد و فایده دید
 و محدودات صفات مشروطات است **قمر و ارض** سبب قمر در
 دار و حوزدن سبب راعی الاطلاق شرف خیر است و باز سبب
 نسبت علی که از صادر شود و مثل دفع صفایا مود او مانند آن شرفی
 خیر است خاصه هر یک بجای خود که در میکود او مانند سبب
 مطلق سیرده است. باید که طالع وقت برجی آن باشد. باید که قمر در برج

باید که قمر در برج
 سبب قمر در برج
 سبب قمر در برج

آی بود خاصه عقب حکم بطریق سبب اتباع او برین قول متفق اند
 و خواج در شرح نمره آورده است که بودن قمر در برج آبی قضا
 حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات
 داروای سهل را کجایتی زیادت نتواند بود و سبب ان اخلاط با
 میسر کرد و بعضی گفته اند در برج جنوبی غایب است الاجدی و جوی
 میزان رو او داشته اند که از برج جنوبی اسافل است. ماه باید که
 ناقص التور و الحباب باشد. باید که ماه مسرف بود و از سعیدی متصل
 سعیدی دیگر. باید که دوری ماه از دست بنسب شیرده در برج
 و باید که عرض جنوبی بود. باید که ماه مایل بود در جنوب تا خط افق
 - باید که قمر فوق الارض بود و متصل باشد به ستاره تحت الارض که
 ستاره در رابع شود. خواج در گفت می آورده باید که قمر متصل
 گوئی منفی چون زمره و عطارد و ان کوکب اگر در تحت الارض بود
 باشد تا دارو شود به اسافل بدن شود. اگر مسهل بحسب علاج اندازی
 باید که سعید در آن برج باشد که دلیل است بران عضو یا بطور دیگر

باید که قمر در برج
 سبب قمر در برج
 سبب قمر در برج

باید که قمر در برج
 سبب قمر در برج
 سبب قمر در برج

بهتر آنست که قمر در حد زمره بود **۱** مایه که صاحب طالع مکرر
 تحت الارض یا کوکب منفی متصل باشد که بغایت شود و بود و محدود
 و میوه است **۲** فایه که قمر در سید بود که بغایت باشد و
 سنبه و جدی نیز میگویند **۳** نشاید که قمر را با زحل اتصال بود که
 دارد کار گزیناید و نشاید که عطارد و دیگر توکل کند **۴** نشاید که قمر به برج
 از نظر عدو که در دانات و جعدن رود به بد آمد و از نیت
 تدبیر غایب است تا در دین کار کرد و در چند ماه به برج تر و دیگر
 بود عمل او بشیر باشد و در چند روز تر بود و در فصل خلافت
۵ نشاید که ماه و شمس معارض باشند که اثر او ضعیف بود
 آنکه قمر منوع قوه طبیعی است و چون باشد با طبیعت قوت
 تمام یابد پس از موزع غیب سهولت منفعل کند و وزر و این عمل
 جو طبع او تر قبح اخلاط و تر طبع آن باشد **۶** نشاید که قمر با قیام
 باشد منوط حاد که زبان دارد و حار است و یسیرت زیاده شود
۷ نشاید که قمر مکرر راجع متصل بود یا مکرر مکرر که در وسط السما باشد که در **۸**

اعالی بدن کند و بقی براید **۹** حد کند از اتصال قمر با صاحب طالع
 مکرر مکرر که در عاشر بود که دارد کار کند و بقی متحرک کرد **۱۰**
 نشاید که صاحب طالع محسوس و محرق بود **۱۱** حد کند از آنکه نجی در او تا
 قمر افتد و اگر ضرورت افتد نظر قمر نجی مایه که نظر نموده بود **۱۲**
 ابو مفرک و نشاید که ماه کثیر السعاده باشد و نیز نشاید که کثیر الخساره بود
 از آنکه قمر و لیل طبعیت و اگر طبعیت قوی بود سهل مکرر کار کند و اگر
 ضعیف بود زیان دارد **۱۳** و در وی که فطرس و افزون در نزد طالع
 سه خیر است **۱۴** مایه که طالع برج از بروج آبی بود **۱۵** مایه که جای ماه
 برج آبی باشد **۱۶** مایه که قمر معبدی متصل باشد و گفته اند همیشه بهتر بود
 و محدود است و میوه خیر است **۱۷** نشاید که جای ماه و طالع وقت
 بود که ناک بر طبیعت سود است و قوت دارد و دارد **۱۸** مایه که
 قمر بر زحل متصل باشد **۱۹** و در وی که ضعف آورد و در نزد طالع
 سه خیر است **۲۰** مایه که طالع مکی از بروج نابی باشد **۲۱** مایه که قمر
 متصل بود و گفته اند زمره مکرر است و محدود است و میوه است **۲۲**

نباید که طالع و خانه ماه برج آتشی باشد - هذکذا اگر آنکه قمر برج یا آتشی
 متصل باشد هر نظر که باشد **خورداری که بلیغ آورد** و مزد و طاعت وی
 سه جز است اما باید که طالع برج آتشی بود - باید که جای ماه بزرگی از برج
 ناری بود - باید که قمر متصل نیز با آتشی یا اتصال موده و محمد و رات و
 سه است - نباید که خانه ماه و طالع برج آتشی باشد - رود است که
 قمر نهاده بود که زیان مند باشد - نباید که قمر برج متصل بود
 متوجه شود **قمر دارد وی که اسهال عظیم کند** و مزد و طاعت وی
 سه جز است - باید که قمر متصل باشد بگوئی که اگر تحت الشفیع سربو حلی
 آدن - باید که ماه سبزه بود که در آن وقت مستقیم شده باشد
 تا عاقبت بعاقبت انجامد - باید که قمر متصل بر سره باشد خصوصاً
 محمود و محمد و وی ده است - نباید که ماه متصل بود بر فصل - نباید که قمر
 سبزه راجع یاروند تحت الشفیع سربو و قطعه **اردوی که کما می کند**
 مزد و طاعت وی سه جز است - باید که ماه در چهار روز و حید باشد
 - باید که قمر سریع سودین مانند یا تربع عطار و مسعود - باید که قمر

بیشتر ناطق بود و خصوصاً بنده موده و محمد و رات وی ده است - نباید که
 های ماه و طالع برج آتشی باشد - نباید که قمر در طالع بود که از
 حوزون دارد و باید که نه عین **دارد وی که انکلا کم آورد** و مزد و طاعت
 وی سه جز است - باید که قمر در برجهای ثابت بود - باید که طالع و
 بزرگی از برج ثابت بود - باید که مسعود در او ماه باشند و اگر طالع
 بگوئی که مسعود زمین باشد بهتر بود و هذرا باید که اگر آنکه قمر در یکی از
 باشد که حوزون دارد و دشوار باشد و مغت نرسد **هذرا دارد وی که**
عقبت سر و چشم برود و مزد و طاعت وی چهار است - باید که
 در حلی باشد - باید که قمر ناقص النور بود - باید که ماه بزرگی
 - باید که میان قمر و دنب کمر از شیر دره درجه بود و گذشت
 وی نیز چهار است - نباید که قمر در لود و حوت باشد - نباید که
 ماه سریع سربو بود - رود است که قمر از اجتماع منفرد بود و در
 با استقبال نهاده باشد **هذکذا اگر بود** و قمر با دنب **مب**
مب حوزون و مزد و طاعت وی دو جز است - باید که قمر در برج

باید که طالع وقت بزرج منقلب باشد و عدد را بداند که از آنکه جا
 ماه و طالع برج ثابت بود **مطلوب حوزة دن** از شروعات و
 سه خراست باید که طالع و خانه ماه برج آبی باشد - باید که ماه بزرج
 متصل باشد **7** باید که درجه طالع و جای ماه از بروج منقلب بود و در
 وی هم است **1** است باید که طالع و جای ماه برج خاکی و آبی باشد
 - در کند از اتصال ماه یا قتاب ماکی اگر چنین **7** اگر طالع و خانه
 برج ثابت باشد نباید تبا بود **عدد جوار فی حوزة دن** از شروعات
 وی دو است **1** باید که در خانه سحر باشد - باید که شکر بافت
 متصل باشد با اتصال محمد تا نفع پیدا کند و محمد و است وی دو است **1**
 است باید که در خانه عطار دود - در کند از اتصال قمر بزهر عطار
صد فی و غر غمره که دن از شروعات وی نیست **1** باید که
 ماه در حمل باشد از دوازده درجه مائیت و بعضی در تمام حمل باشد
 بخت آنکه این دو برج محلی اند و از مائیه صعود و علی که از انقضای صاحب
 - باید که طالع بزرجی از بروج صاعد باشد **7** باید که قمر ناقص از نور بود

7 باید که قمر متصل باشد بعمار مسعود یا یکی از مسعودی **1** باید که مائیه
 باشد و متصل بود بگوپی صاعد فوق الارض که مسعود بود و اتصال قمر
 بگو اکب علوی نیز سنبه است **7** باید که مسعودی در طالع بود **1** باید که
 صاحب طالع قوی حال بود و ناظر طالع **2** بطلیوس کد در علاج
 و غرغره را قمر در مثلثه اتنی باید اما بزرجی که مسعود باشد بزهر و محمد و
 وی سه است **1** است باید که قمر متصل بود بزرج یا قتاب از ترسع خاصه
 چون در حمل باشد که درین معالجت حار است از حد اعتدال گذرد
 - است باید که مائیه ستاره راحه بودند و اگر آن کرکب سعد باشد
7 در کند از دودن قمر در حقایق که پس باشد و دود **عدد و است**
که هفت بقی سب **7** از شروعات وی دو است **1** باید که
 در حمل و در دوزخ باشد - باید که ماه بزهر و متصل باشد که سب
 عاقبت و تحت بود و محمد و است وی هم دو است **1** است باید که قمر
 در بروج هافلی باشد که آفتاب بداید و آن از بر است ناحوت
 - در کند از آنکه قمر بزرج متصل باشد که جلال و رخسند **عدد و است**

در کوشش و مینی چکینیدن مژدحات وی سه است باید که

مژد سلطان و هند و سبله باشد - باید که طالع یکی از این بروج بود

باید که قمر متقبل باشد سعد و و آخر از باید که دار اتصال قمر یکی از این

صح علاج سفیدی و درم چشم مژدحات و چشمی است

باید که قمر در نور و صاحب اندید بود - باید که جای مابین چشم

باشد که اگر بروج محبت و منفصل بود دیگر بار به سنگاری چنانچه

باید که قمر شمس ناظر بود و مژد **ای** باید که در طالع و نیزین کتب

باشند از کتب نهالی - باید که نیزین که دلیل عشق است نهایت

قوی حال باشند - باید که قمر از نظر مخرج پاک باشد اما نظر مخرج

مخبر بود - بود سهل باشد نیزین که مابین سعدی ناظر بود و مژد رات

اصدا را نماید و **اصط و سنگاری چشم** یا مینی مژدحات و مینی است

باید که قمر را در انوار و طالع باشد - باید که مخرج از طالع ساقط باشد

باید که صاحب طالع سعد باشد - باید که قمر متقبل باشد و مینی

مخبر باشد و اگر یکی از این سعد که قمر در متقبل است در خانه باشد

باشد و یکی در طالع غایت کار بود - بهتر است که قمر ناظر باشد

و مقبول بود از وجه آن دلیل ملاقات و مژد بهتر شدن باشد - باید که

مخبر از طالع بود - باید که قمر از نظر مخرج پاک باشد خصوصاً از

نظر مخرج که آن دلالت بر بسیاری مخرج کند - باید که مخرج از

مخبر ساقط باشد و مخرج از طالع بود و اگر مینر نشود در مینی

قوی باید که در طالع و مژد رات وی سه است - است باید که

قمر مخرج میوند و در حالت اجتماع بود - مژد کند در سقوط صاحب

طالع از طالع و از نیزین - بر پیر و اگر آنکه مژد در مینی باشد که چشم

بدان مینوب بود و حکم متفق اند بر اینکه آهن باید ایمی بودن که

قمر در آن مخرج باشد که بدان اندام مینوبت نشاید از برای آنکه

قمر در مینی مینوبت باشد و طو بات بدنی مینوب بدان عضو بود و

سعد تقصیر مواد کند پس و اجتناب رسانیدن با حصول رطوبت

افزونی و استعدا تقصیر مودی نظر باشد **حققت که در دن**

مژدحات و مینی سه خبر است - باید که طالع مینی بود و از بروج

باید که فرد در میزان یا عقوب باشد **بهتر است که ماه را از المیزان**
باشد متصل بعد و محذورات وی دو است **به برین در ارتباط**
فرد برج که آن سحر و جادو شکم آورد **حد رکند از برین سحر و جادو**
که آن دار و دار از عمل وی باز دارد و منفعت نرسد **فادع نهار**
مزد و طاعت وی پنج است **باید که فرد در برج آفرین باشد** **باید که**
طالع نیز یکی از این برج باشد **باید که فرد در برج یا آفتاب متصل باشد**
با اتصال محمود **باید که صاحب طالع بطالع ناطق بود** **باید که فرد**
فائده ماه با منفصل باشد و محذورات وی دو است **باید که فرد**
در برج آفرین باشد **حد رکند از آن که ماه در آن برج باشد که**
بود به آن عصب که دایره بر آن خواهد نهاد و گفته اند اگر مستعد **در این**
باید عصب موضع با ماه بود جائز باشد **قبضه کردن و پنهان**
کسب **مزد و طاعت وی شش است** **باید که ماه در**
برج باشد تا نضاد خطا نکند و گفته اند در نور به سجده رواند
باید که ماه را از المیزان و الحباب بود که خون اندک بردارد

دران وقت قمر ناقص النور بود و بطی السیر **باید که فرد در برج که**
باشد **باید که طالع وقت از برج موالی بود تا خون هانی سرون نباید**
باید که ماه بعد و منفصل باشد خصوصاً بهر تا خون باشد آن
بیرون رود و آن کارسان و سبک بر آید **باید که سدی در طالع**
باشد و اولی آنکه آن سدی بود و محذورات وی دو است **باید که**
ماه در برج منقلب باشد و در حیدین نیز رواند فاضله جز او سرچ که
مطلوبت بدان اندام که فضا می کند آن نیز باشد **باید که فضا**
ماه و طالع هر چهار ارضی باشد که برودت بیست و پنج شود و
باشد و اگر بر جی آبی برود برودت بر طوبت دفع شود و اگر بر جی
باشد هم و اوست منفع نشود و این هم مطلوب است **از وقت آفتاب**
نادار از ساعت این کار را نشاید چه آن ساعت مخوف است که
کما انرا ساعت گویند و درین باب مبالغه ای عظیم کرده اند و از
قدر خصمانه و نموده **حد رکند از آن زمان استیصال که آن نیز**
سبب بود **باید که یکی از جنین در طالع وقت باشد که آن دلیل**

۱۹ احت بود **و** باشد که ماه بر فل بود که هم بدید آید سودا
 باشد و گفته اند مگر ز فل حضور از ثلث در اول ماه زمان ندارد
 اگر ماه قوی حال بود و حکم کوشیار نظر فل بسجوه جایز دارد
 به آن قصد بی فایده بود **و** باشد که قمر ماه پنج باشد که در کلاه
 شدن آن عضو بود و گویند سبب خرید موست و بعضی نظر
 در پنج ارتدیس و ثلثت جایز دارند و پس به مقابله و مقارنه و پنج
 با قمر دلیل خط شدن مبطع و تعویض التیام و احتیاج اگر اتصال
 از هیچ دو حدیق باشد دلیل بود که بکند به باریا شیر مبطع فرو باید
 بودن و شاید نیز که چون بر نیاید **و** حدیق باید کرد اگر آنکه رطل
 در نامن طالع باشند **و** در اسنود که رطل با جریخ در دهم و ششم
 برین باشند که آن بخونس تر و قتی بود و مریخ بود انهن را **و**
 نش که قمر حال استیر باشند که سحج فایده نبود **و** قوی است
و کرد **و** است **و** مریخ طالت وی پنج است **و** باید که ماه
 و طالع از مریخ هوایی بود و ناخون فاسد بود و ده مانی ماندن

آن طالع شود **و** باید که ماه شمس متصل باشد **و** باید که ماه زائید بود
 در نور و حساب قمرانی گوید که ناقص نور و الحاسب باید و حکم فایز
 نیز بر قول قمرانی رفته و بر سر تقدیری باید که از پنج شمس باشد
و باید که خداوند خانه قمران غیر نظر مودت باشد **و** اگر خواهد که
 بیشتر بودارد باید که قمر در بروج مذکره بود و نظر مودت و مریخ
 چون قمر در بروج ارضی باشد یا در حوت باشد که مریخ ماطر بود
 محدورات وی هم عجبت است **و** باید که ماه در بروج فانی بود
 در نور که سودا بدید آید و بقول بعضی پس بدین بد و در بروج
 نیز جایز نیست که خوف فاجع و لغوه باشد **و** باشد که در زمان
 و یاد زمان اینان نمی باشد که تبانی آورد **و** نباید که مریخ الشیاع
و رو ابو ذکر مخی در طالع باشند **و** حدیق کند اگر کند قمر ماطر و در رطل
 و خاصه چون خواهد که خون اندک بر بار **و** قد خون بسیار
و داشتی **و** بد از هم نطفه شرایط قصد مریخ طالت خاصه و مریخ
 اما که قمر سرع استیر باشد **و** باید که ماه نیمه بود و اتصال

محمود و محمد رات همانست که در باب سابق گفته شد و بجز این
 قمر در دهم طالع بود و زحل در ششم تا طالع که بسبب این باشد
خست کردن از طالع است و نیست اما باید که تا متصل باشد
 اما باید که قمر متصل بود یکی از سعدین اما باید که خداوند خانه قمر باشد
 اما باید که قمر در جهات شمال بود اما باید که ماه زاید باشد و نور و گویا
 گوید که تا قمر باشد اما باید که خداوند طالع صاحب باشد اما باید که خانه ماه
 طالع بر جهات هوایی بود و محمد رات وی سه جرات است اما هر یک که از
 بودن ماه در عقوبت خاصه چون مریخ بوی ماطر بود و اراو نام دارد که گفته
 چون موده باشد و ماه ناقص شود و خندان بد نباشد
 بر سر دار و نظر ماه بر زحل هر چه که باشد که مذکور کرد از جدول قمر
 مریخ در اراو نام طالع **تو چهار دای خشی کردن** از طالع است
 و چهار رات اما باید که قمر یکی از سعدین نباشد و صاحب شکر
 اما باید که صاحب خانه قمر ماطر بود اما باید که ماه در برج هوایی بود
 و اگر طالع بر چنین باشد اول بود اما باید که قمر بر نه مستعمل بود و

و محمد رات می دواست اما باید که ماه در عقوبت بود و صاحب
 با متصل مریخ - مذکور کرد از نظر چنین هر چه که باشد **قربند**
خست کردن از طالع است و نیست اما باید که تا متصل باشد
 از فی دها ای بود الا جدی و حکم عمر قمر خان گوید و در هر جهات باشد
 الا حمل و عقوبت جدی و نه آنست که قمر در برجی بود که صورت
 مردم باشد و آن جوزاء سنبله و میزان و دلو بود و نصف اول
 و بعضی در حوت هم روا داشته اند و درین باب و در یونس را قوی
 شمع است و آن آنست که اگر جای ماه و طالع بوقت فیدین نباشد
 برج حمل باشد و ببلید و خائف و ذر باشد و جرات مذکور شد
 آن و سرطان روا شود که مذکور شد و کسی کند و همدانید و بگو شود
 و نمایا بد اما بسیار خوا را باشد و از داسعا مالان باشد و اگر سنبله
 هر مایه و کار گفته باشد و چون میزان باشد این و راست گوید
 بود و عقوبت نماید که غنی پس و صعیف دل و خائن باشد و اگر دوس
 بلید و قوی باشد اما کردن کشش بود و اگر جدی بود در برج کوی و جدی

و چون دل بود کار کند و با صلاح باشد و چون در حوت بود و اندک
 باشد اگر سعدی درین برجهای بود چتر و سعادت زیاد و اگر در اندک
 نقصان کند و اگر کمی بود در نکوست میواید و از سعادت کم کند مایه که
 طالع برچی مستقیم الطوع باشد و با جزئی که بدتر آنست که طالع نوبت
 پس جز این سنین پس میران مایه که خداوند طالع و طالع از نخوس
 باشند پس ضایع این چنین ترتیب کرد و مایه که خداوند سادس
 با صاحب طالع عازمی محمد و باشد تا میان سنده و خداوند کار
 باشد مایه که قمر و خداوند طالع در او تا باشد مایه علی ساید که
 او تا طالع قایم باشند از آنار نخوس میرا و با نوار سعد و حین مایه
 صاحب طالع در برج اتنی باشد و قمر و یوست مایه که سهم العبد
 حال باشد و صاحبش که با طالع ناطق موده اگر این ملکوت حبه
 آن میزد تا او را بنده آموزد مایه که صاحب عاشر را با نقالی محمد
 که از او سادس اگر آن سنده که میزد و دست او صنعتی بود مایه
 طالع و خانه ماه نیمه آفر جزا باشد اگر آن سنده خاص حبه دست

ما که صاحب طالع نوبت میرا و با نوار سعد و حین مایه

مخبر مایه که قمر مقبول بود از عطارده اگر خداوند طالع در وسط میان
 سنده بود و مولاد سنده از سیم راجی باشند اگر خداوند سادس
 طالع بود قمر صاحب طالع متصل سنده را طالع و فرمان برداری عام
 اگر خواهد که سنده ناست قدم بود مایه که قمر در نیمه اول میران بود
 متصل بعدی که در روتد بود مایه که همه عالمها سادس و صاحب سادس
 باشند از نخوس محمد و رات ی چهار است مایه که جای قمر
 خانه و مرج باشد مایه که از آنکه قمر چنین باشد تحت الارض و
 برج منقلب که علام کبر بای بود مایه که قمر از نخوس منفرد
 که علام کبر بزند و بی تیار بود و اگر نخوس متصل باشد در بر بود مایه که
 از آنکه دنب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم سید که
 سنده و دوان سیم و ناکس بود و از ضرری پاکت او سید
 قمر سنده و قمر و ختن را درین اختیار هر چه باشد سادس
 مایه که قمر مالی اسیر باشد تا فایده رسد اگر سعدی در طالع وقت
 بسیار مناسب بود و خوشه و خوشه نفع یابند

منصف

آزاد کردن را باید دانست که آفتاب و کوکی که قمر بود و متولد شود
و طالع وقت دلیل خوانند است و هر کوکی که قمر بود متصل بود و طالع
و دلیل بنده و حاضر دلیل بر حسب آزادی و رابع و دلیل بر عاقبت آزادی
پس ازین چند آنچه نوی حال و با سعود باید چنان سازند چه این اثر را
بکرات اما نزد طالع و نیشست باید که ماه را از این الیوم
باشد چه از زیاده و نوریستی و از زیاده و مال باید - باید که
ماه در بروج نایب باشد ۷ باید که قمر بعدی شرفی متصل باشد چاک
مولی بود از پس آزادی بپوشد چار شده و صغیر بروی غالب شود
ی باید که طالع و خداوندش از خوش پاک باشند ۸ باید که زمین
یکدیگر ناطق باشند از نیکبختی یا قیاس و سر و در خوش سالم که
دلالت کند بر موافقت مولی و بنده و دوستی بنده یا خداوند ۹
باید که آفتاب و وسط السامره و پاک باشند از مباحث و خداوند
آفتاب نزد باید که ماه در برجی نایب باشد از خوشی و منفعت و بعدی متصل
که آن دلالت بر خیر و منفعت کند ۱۰ باید که قمر صاحب طالع دفعه تدبیر

کند

کنند یا سعود و دفع تدبیر صاحب طالع کنند و هذرات وی چهار است
۱ حذر کند از تعالیه نرس که آن دلیل خصومت بود میان بنده و خداوند
و نظر ترس میانه باشد ۲ شاید که ماه نحوس بود و در سابع که باشد
آفتاب ۳ حذر کند از آنکه قمر و محاق باشد ۴ بر سر دوازده ماه از
منصف باشد و نحوس متصل که بنده را کار بدان انجامد که او را
ببیند که بهتر از آزادی باشد **تعارف کرامت** این باب
چند مهلت باید که تا طالع احتیاط در بر بچرخد و مقدار نذر و تهاون
و تعاضل بر و اندازند چه هر فعل که درین اختیار آفتاب کج و زغاف
یک حکم است بر خستیار و بر عمر خداوند اختیار را معذب و اراد
آن مدتی الله را ولاد و اعتقاد و رسیدن شرط آفتاب که درین
باب اهتمام تمام دوی باشد و بعد از محافظت شرایط بکند آنچه از خیریت
ملاحظه باید فرمود و میت و نذر شرط است ۱ باید که طالع و سایر اوتاد
سالم باشند از نحوس ۲ باید که قمر بر سر سعود باشد ۳ باید که زهره که
است در خانه ای سعود باشد یا در حدود ایشان و اگر زهره در

نمک را باند و سکر در برج شونث حرد را در آن تزویج بهتر از این باشد
و نیز بکلیس **لا** باید که زهره ناظر باشد بطالع و بخوابد و بطالع
باید که زهره بخوابد و خانه خود متصل باشد و اگر سعد باشد و اگر وی
مصرف باشد اگر خوش بود و باید که ماه و سکر و زهره سر
بکلیس منکله باشند و بهتر آنکه در منکله ای باشند باید که ماه و زهره
زهره بود و یا در خانه های وی یا در فرج وی تا آن مهم بخوابد **باید**
قرمقارن بیشتر بود یا بر ثلث و تسدیس که آن دلالت بر شتر
خیر کند **باید** که قرمقارن غفار و سعد باشد یا متصل بود که آن دلالت
بر بسیاری و زنده کند **باید** که آفتاب و طالع و خداوند طالع و آن
ستاره که قمر از وی مصرف است **باید** که این سه دلیل کار نیست **باید**
حرد است **باید** که ماه و زهره و سابع و جمش و آن ستاره که قمر
بوی متصل است پاک باشند از نحوس که این سه دلیل کار نیست **باید**
عائز و خداوندش بر مکنو باشد که این دلیل است بر معاشی نشان
و باید که هیچ وجه و سبط الهی از سعدی عالی نباشد تا بگوید مکنوی مکنوی باشد

باید که رابع و صخش را اصلاح آورد و سعدی در وی باشد که آن
دلالت بر عاقبت کار ایشان کند **باید** که از اصلاح خداوند خانه
عائز نشود که آن نیز دلیل تمام کار خاکست **باید** که ماه و زهره
نایب باشد و بهتر آن نور و سعد خانه از ده و زهره نور نایب است
و در اختیارات طبری آورده است که قمر در سعد باشد و زهره در
الاست که نشود بر مال زن منفق شود و زن را بر مال شود و شقت
باشد و هر یکی در اطفال و اطفال مال دیگری کوشند و حکم کوشاید
در اختیار عقد منقلب **باید** و در زفاف برج نایب و بعضی برای عقد
کحل بودن ماه و در سرطان جایز ندارند و کوشند و در برج حریث
مگر آنکه زهره ناظر باشد و از فرج ساطع اما اگر مخرور شود است که
اگر وقت کحل سبق عیبت آن دارند که زفاف بعد از زنده باشد
برج نایب **باید** و اگر زفاف برودی خواهد بود و لا محاله برج منقلب
و در جامع نامی آورده است که کحل کردن ماه و در حمل نایب
و سبب نور بهتر است **باید** و اول و آخر و صلف و حال زنان مردمان باشد و اول

از خوراک بکویت و نیمه آفرین بود و تمام سرطان بدینست و نکست
 اما زن و شد سر و اندک مال کم گوشتند و سنگند و زن منوی و دره
 پسند و بود اما زن بکر را بد بود و میران کجای را نکست اما زن
 نشاید و اول عقرب نکست و آخر تباست جد دلالت بر فقر است
 و عدم ثبات صحبت کند و قوس میانه بود و گفته اند و عدت غرضی را
 و اول و میان جدی بدست و آفرین و او را بود و لو بود و تیر شود
 بود و حوت نکست اما زن سلیمه و غشی گویند بود و باید که در وقت
 آنچیز بر فراج مرغ و زحل اند چون شجاع و هر دو و زحل الاسد و یکی را و او بود
 یا با ماه و سهم السعاده باید که میان صاحب طالع و صاحب ساعت
 محو بود و اگر سعدی در مقیم باشد بهتر بود و کار بود و باید که
 دوم شمش و فدا و بدان ایشان را حیدر که تواند اصلاح کند که یکی المال
 ناکست و دیگری بیت المال مکتوم اگر غرض از این ناکست طلب
 باید که شمس فدا و از این اصلاح کند و البته صاحب پنجم را بطالع با طر
 و صاحب طالع و پنجم فدا و اگر در بین مال فقر و سیم بود غایت کار باشد

در کثرت خورند و غشی صادق است عطار در اعتبار صاحب
 باید ساخت و باید که سرد و مسعود باشند در برجی از برج کثیر الزمان
 طالع باید که قمر زاید باشد و زور و عدد که بهتر است که طالع وقت
 برج آتشی باشد و ثابت و گفته اند منقلب باید و این قول صد است بر
 تقدیر از پنجوس یک است بود و مسعود و غرضی تا آن کار در غایت بگوید باشد
 و میان ایشان بعضی گویند بود و آفرین و مکتوم بگویند باید که قمر زاید
 باشد و صاحب که آن دلالت بر غریزه و برکت کند باید که ساعت
 کجای ساعت مسعود بود و فدا و شمس قوی مال باید که ریش و فدا
 پنجم بود که آن دلالت بر بسیاری و زنده کند با عمر و زنده ماندنی باید که
 سهم الترویج و سهم الولد و سهم المال و سهم السعاده و را و تا دباشند یا در مانی
 مقبول از فدا و فدا خویش باید که قمر از و تدبیر سعدی کند که آن دلالت
 بر زیاده شدن مال کند حکیم محمد بن سحر گفته است که اگر در وقت شمس
 مسعود ظاهر باشد بهتر بود و آن حال دلالت کند بر آنکه از و زنده بماند
 باید که شمس صاحب طالع و صاحب ساعت و صاحب مال و صاحب طالع

و عفت و صیانت است و اگر نظر نرود با این حال دست دهنده
کار باشد و محمد زارت وی دارد است **۱** نشاید که زمره بخوش نامزد
باشد و فی الجمله از حال زمره که گوشت عاقبت است از باید نمود و نشاید
ماه از ده بخوش که در خصوص شرط ترس که آن دلیل وقت خدمت بود گویند
اگر از مقابله بگذرد از ترس بخوش تر بود و اگر نظر شلیت و تدبیر بود
با هم ساختگی بود اما ریح و چاری و بی برکی بدیشان رسد و گفته اند اگر اتصال
قرن بخوش از معارفه باشد دلالت بر هلاکت یکی از روچین کند خصوصاً که
قرن در طالع یا عاشر بود **۲** نشاید که قرن در نیمه اول جزا و نیمه آخر عقوبت
جدی و تمام دلو باشد و نه در سنجید و نه در شیر و اگر امکان هلاکت قرن
۳ نشاید که قرن در ثانی عشر از طالع یا در سادس و ناس که هم باشد
نه زکند از بودن قرن در طالع و عاشر که عاقبت آن کار نباشد است الحاد اگر
باشد بقدر روح از هاق در جبهه و بر باشد **۴** نشاید که بخشی در طالع بود چنانکه
صاحب طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی جزو **۵** نشاید که آفت بخوش
مقتل بود و خصوصاً بطلان است که میان روچین تراعی قائم باشد **۶** گویند

از بودن قرن و ادب که کار برادر نود **۷** نشاید که قرن در حد و حد
۸ نشاید که قرن در جبهه اجتماع یا استقبال نزدیکی **۹** نشاید که ماه
مقارن زمره باشد که دلیل بهایی حال من بود و درین سخن محل نام است
۱۰ نشاید که بخشی در نیم باشد که آن دلیل اندکی فرزند بود و بدین
در نیم بدتر بود **۱۱** نشاید که قرن در **۱۲** نشاید که قرن در
پیوند و از بران و اگر آن سعد زمره بود بدتر باشد و سعدی نیز در
طالع باید و نشاید که قرن در ششم و ششم باشد و با ادب و زحل بود **۱۳**
۱۴ نشاید که قرن در **۱۵** نشاید که قرن در **۱۶** نشاید که قرن در
و بکر است بسج اختیار از اختیار خوب ثانی ترجیح اگر درین باب
خطائی واقع شود سبب تنصیل ملت و دولت و علی الاجمال قبل از وقوع
درین باب باید دانست که طالع و لیل نیست که کحلک خواهد رفت
و نیم خانه یاران و اعران است و مقیم دلیل دشمن است و نیم لیل
انصار را و چون کسی را **۱۷** نشاید که قرن در **۱۸** نشاید که قرن در
که قوی باید ساخت و مسعود جهان سازد و از آنکه ضعیف و بد حال باید

گردانید چنان کند کار برده و درین اختیار احتیاط اتم و کامل
باید کرد و شرط تمام گای باید آورد و از محدودات بکلی احتراز باید نمود
شروط و دی چهل و سه است **۱** باید که طالع یکی از خانه ها و مکان
علوی باشد و بهترین خانه ها و مرغ است **۲** و وجهی که نظر این است
زهره بود و چنانکه مرغ را در باب خوب وقت زهره را در این باب
ضعیف پس در اختیار کردن این خانه ها قوه خداوند اختیار است
و ضعف ختم او و وجه دوم آنست که مرغ کواکب و نسبت پس در تیار
مرجه بد و نسبت دارد اولی بود **۳** باید که اگر طالع خانه های مرغ باشد
مرغ بطالع ناطق بود از طبعیت ناطق پس **۴** باید که خداوند طالع در طالع
و سالتیا عادی غنر باشد و اگر نتواند در رابع یا سابع مقبول گفته اند در سابع
و سابع نباید و این قول بصواب از نسبت **۵** گفته اند که ماه در برج
سابع بیکونست و کوشیار گوید ماه در برج منقلب باید و خداوند طالع در برج
نابست یا در سابع و محمد ابوبت گوید ماه در سرطان باید تبدیلست مرغ
و بیشتر ناطق که بسیار بیکون باشد **۶** باید که خداوند ضعف طالع یا در ناطق

غنر و یا مقبول باشد و اگر متصل بود بکوی ساقط بهتر باشد **۷** باید که خداوند
طالع در برجهای سقیم الطلوع باشد **۸** باید که صاحب طالع نجیب و خداوند
مقتل بود **۹** باید که خداوند ششم در زمانی بود **۱۰** باید که نرس صاحب طالع
باشد که آن رکنی بزرگست درین اختیار و اگر آن نظر وقت **۱۱**
طهر باشد **۱۲** باید که خداوند طالع شرقی باشد و بطالع ناطق سبب پسند که
آن دلالت بر نشاط و خوشدلی سپاه کند و دلیل باریان آنست که
ابتداء کار را زار کنند **۱۳** باید که ستاره که ماه از وی منفردت در آن
وقت قوی باشد و در وی و سقیم السیر بود که آن معین طالع است
۱۴ باید که ستاره که ماه و متصل است ضعیف حال بود و در رابع
که آن معینست معین سابع است **۱۵** باید که ماه منقلب باشد و ستاره
علوی و متصل بود ستاره سفلی **۱۶** باید که قمر ناطق باشد بطالع که دلالت او
ا قوی و دلالت خداوند طالع و دیگر دلالت بیج و نیست **۱۷** باید که مرغ
و نه باشد و اگر در خانه خود خوب قوی کرد و عرض حاصل آید **۱۸** باید که
طالع از سعادتی عالی نبوی یا صاحب طالع با سعادتی بود **۱۹** باید که ناطق که خانه

در سابع طالع
در سابع طالع
در سابع طالع

اعوان و انصار است و خداوندش مسعود و توفیقش باشد **جائز**
از آنکه بصلح از آنکه کواکب حرب یا آن مخرج است عطار و ماه و ماه و ماه
فاته و یس باید که محق و یکن طال باشند **ط** باید که سهم السعاده
در طالع باشند یا نانی **ط** باید که صاحب طالع فوق الارض باشد **ط** باید که
خداوند طالع است علی باشند بر زمره و ناظر نوبند و **ط** باید که صاحب
مسعود باشد و مخرج از وی مقبول بود که آن دلاله بر قدرت اعدا کند
ط باید که از ثوابت که بر مخرج شکر و مخرج اند چون مسک و انشان
و شعری غالی و قلب السعد و سماک راجع و نرطیر آنچه تواند در یکی از
او نام کند یا مقارن ماه یا با سهم السعاده که دلیل فتح و نصرت شد
ط باید که سهم الطوف در طالع باشد یا در ثانی یا در عاشر یا در الحرام
تا میگوید **ط** باید که مخرج خداوند عاشر یا در ثانی باشد ثبوت یا تیس
ط باید که صاحب وسط السعاده باشد و از آنکه صاحب **ط** که آن
بر طوفان غار کنند **ط** در **ط** اگر خداوند سابع خداوند متصل
دلیل تباهی حال دشمنان باشد **ط** باید که سعدی در طالع بود و صاحب

سر الرابره بود و نمره در طالع اولی که او قاندر مخرج که کواکب
جولت کند **ط** باید که صاحب طالع در برج ثابت بود و در مخرج
توفیق و مخرج **ط** باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برج متقلب
و در هبوط ضعیف حال و مخرج و راجع و اگر از کواکب سفلیه بود برترند
ط باید که خداوند سابع مضبوط این الحقیقی باشد اگر تریک **ط** ثبوت
بود دلاله بر ضعف خیم کند **ط** باید که در ملاحظه اربع عاقل شود
در باب نزد با حق گفت که **ط** در **ط** ثبوت نماید و در هر اندر قدرت
و از ده است و ده عقرب جنوبی و از ده عقرب یار و لو غمی و از
ده و ده و ده ثبوتی و امام الحامد غنوی ایمنی را یکی از مخرج
میدانند و میگویند چون مخرج در ربع باشد ازین اربعه اهل آن ربع
در ربع غالب آیند برای آنکه مخرج این از اعداوت کند چنانکه اگر
در ربع مقارن باشد و غالب آید و ابو نظر مظهری ترک که افعلا
احکام است و از جمله نخبان **ط** میگوید من این حکم را در سیم
حرب میآورم و خداوند است **ط** باید که طالع کنس که مخرج بود

اگر برج مغرب باشد خداوند او در برج ثابت باشد یا در حیدر
برو تا غروب جانب وی باشد **ل** باید که انسی عشریه ماه قوجال بود
و مسعود که دلیل عاقبت **ل** بطلمیوس گوید اگر قمر در طالع
باشد بر ثلث برج یا ششم هر که جفت غار کند طغافر باشد
ل و طبری گوید اگر قمر در جزا بود و سر طالع و قوس باشد بگفت
نشرطی که نحوس نباشد و اگر بعدی ناظر بود نشانه طغافر است **ل**
اگر خداوند طالع و صاحب سبک دیگر ناظر باشند بوده دلیل صلح بود **ل**
اگر خواهند که سرد و خشم سبک دیگر باشند باید که آن ستاره که ماه
مصرف است از طالع ساقط باشد و از آن کوکب نیز که ماه بوی
و خداوند طالع و صاحب از یکدیگر ساقط باشند **ل** اگر عطارد
بود هر دو خشم بگوید حلیت دارند **م** اگر عطارد و زهره
نزد و زهره را با باشند **ل** اگر خواهند با دشمنان فزاید خشم
بودی که ماه و در ثلث برج باشد و در روزه باشد
ماه بود یا در مقادیر او **م** اگر عطارد و زهره

متصل بود و لایق خشم بدست آید اگر خداوند نامن بخداوند نامن
بود دلیل قوه صاحب اختیار است و ضعف لشکر دشمن و محدود است
وی زوده است **ل** باید که خداوند طالع و زهره و صاحب باشد
نشاید که خداوند صاحب متصل بود ستاره که در روزه باشد خد کند
اگر خداوند طالع ساقط باشد از طالع **ی** بر برادر از اتصال صاحب
طالع بگوئی ساقط **ل** نشاید که خداوند طالع محرق باشد و نشاید که
صاحب متصل بود به خداوند رابع که آن دلیل قوه خشم است برای
رابع **ل** کسب عاثر خشم است **ل** نشاید که خداوند طالع متصل باشد
نظر خداوند صاحب نامن بگوئی در نامن بود که محاطه باشد نشاید
خداوند نامن در صاحب نامن باشد که نشانه ضعف لشکر بود و در
و بجانب خشم میل کردن **م** جزا باید که در آنکه ماه و خداوند عاثر او
باشد که تباهی و فساد **م** جزا باید که در آنکه ماه و انسی عشریه ماه
او دلیل عاقبت باشد **ل** نشاید که زحل در خانه خداوند طالع باشد یا
طالع که آن دلیل بریت بود **ل** نشاید که صاحب طالع بجا صاحب

و صاحب سابع در خانه خویش باشد متصل بخواب و ند طالع که آن سید لالت
 بر فراز کند **دش** باشد که دلیل مطلوب بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلالت
 بر غلبه خصم کند **دش** باشد که ماه در نور و سنبه و صبی و حوت بود و خصم
 بر پنج و زحل ناظر نظر ناپسندد که عاقبت بوجاهت انجامد و اعاده
 9 بطلب مطلوب گردد **دش** باشد که صاحب خانه را الجا و نذ سابع نظر
 پسندد و باشد که خصم غالب گردد **دش** باشد که مریخ ناظر باشد
 که آن دلیل فاسد شدن سپهر سالار بود **دش** باشد که سابع در خانه
 و خداوند ایشان بیکو حال باشد که دلیل قوه خصم و غلبه اعدا او باشد
 چند کند از آنکه هم القاده در مقام شتم افتد که دلالت بر غلبه دشمن کند
دش باشد که گوشت و بقیه باشد که سبب ثباتی تعبیه شود باشد
 و این جمله که در کرده اند و تمامی 9 بها باید که ملاحظه کند و در باب
 حصار و قلعه ها حکما گفته عجیب استخراج کرده اند و منازل و قریه
 کرده و بعضی را داخل و بعضی را خارج نام نهاده و بنا و جوی اختیار قلعه
 بر آن می نمایند و بعد از این بقتضای مسطور خواهد گشت بترغیب انداختن

نظر
 پسندد
 که آن
 و خداوند
 چند کند
 دشمن کند
 بقیه
 و این
 حصار
 کرده
 بر آن

قید تا ملحق و شش چون بدون برای یکی که در باب 9 بگفته اند
 اینجا رعایت آن را نوازیم باشد و شر و ما خاصه این عمل سه جز است
 1 باید که خود در برج متعلقه باشد - باید که ماه مریخ سیر باشد
 بعدی که تحت اشعاع بود 2 باید که سعدی بر وجه ختم طالع باشد تا
 مراد حاصل گردد و خود در وی است که **دش** باشد که مریخ ناظر باشد
 بهر نظر که باشد و سایر محمد و رات ملاحظه نماید شود
قید سلاح خریدن و ساختن مشروط است وی دو است
 1 باید که مریخ در خانه یا شرف یا منتهیه یا قریب یا در خویش بود -
 باید که قمر یا مریخ باشد که بهتر بود و قدر باید که در آن گنجست مریخ و ضعف
 وی قیود بر آن **کردن حصار** تا خاصه وی سه جز است
 1 در موضعه المنعین آرد و است که در بین اختیار زحل در دلو یا در
 میزان باید و شکر در وسط السماء - باید که قمر مخفی بود و خصم ضعیف
 2 باید که زحل در غایت ضعف بوده که اگر زحل و ثمال باشد و یکی
 بازان حصار یا بدان شود و گفته اند چون در افراشتن بنای و قلع

چهار ماهه زحل مظلوم است سر آینه در ۱۹ صنف او باید طلبید
 و او را تو بجا نباید ساخت تا آن محل و بر آن ماند **تفسیر**
شکر شروحات وی همان شروحات و ب که است آنچه
 مخصوص این اختیار بود پنج است ۱ باید که طالع برج مغرب باشد
 باید که خداوند طالع و سایل از او آید باشد ۲ باید که خداوند طالع
 و سایل از او آید باشد ۳ باید که طالع و سایل از او آید باشد
 شریک محبت و سر این بکلی محقق نبوده ۴ باید که قمر و قمر
 و محدورات آنست که خداوند طالع در سابع نباشد **طلب**
و گرفتن و کم شدن کردن شروحات وی پاره است ۱
 باید که قمر در حلقه فصل برج یا در جدی باشد ماطر زحل - ماند که قمر
 بخداوند طالع ماطر بود بنظر موده ۲ ماند که قمر بخداوند طالع ماطر
 ماند که خداوند طالع ماطر بنظر موده ۳ ماند که قمر بخداوند طالع ماطر
 آن دلیل گرفتاری که نباشد و اگر بجای و زحل باشد عکس که گرفتاری
 ماند که سهم السعاده ماطر باشد به نیز که آن دلالت بر بافتن

۱ باید که نیزین اندک دیگر ساق باشد ششده از طالع تا مظلوم است
 ۲ باید که نیزین در سابع بود تا اگر طالع باشد ۳ باید که صاحب
 راجع باشد تا اگر نباشد که در ۴ باید که نیزین با ماطر باشد یا ماطر
 که نباشد و دریافت شود ۵ اگر طالع در ۶ باید که نیزین در ۷ باید که نیزین
 معبود و باید که باز و در ۸ باید که نیزین در ۹ باید که نیزین
 قابل تدبر ماه باشد و در ۱۰ باید که نیزین در ۱۱ باید که نیزین
 نیزین در طالع باشد و اگر در طالع بود مستقل باقی نباشد اقیاب
 در وسط السعاده بود ۱۲ باید که ملاحظه ارباع کند و در روز طلب کردن
 ماه در هر ربع که باشد در آن نخبه طلب کند و اگر ارباع نخبه بدو رسد
 و ب که نشد ۱۳ اگر قمر در تحت انصاع برود آمده باشد و بجای
 پیوسته از ترس یا ماطر طلب کردن میگویند و محدورات
 سه خیر است ۱ نشاید که قمر تحت الارض بود فاضله و در تدالار
 که یا فاضل متعذر بود ۲ نشاید که ستاره که قابل تدبر است در برج
 که آن دلیل بود بر خوشبختی مانند طالع که نباشد و کم شده ۳ اگر ارباع

از نقطه تیرین از طالع و از مکه که آن دلیل خوبی باشد و اگر
 یابد گنبد است تا در وقت که چنان کسی بکشد چندی قمر را از نور
 یا ناقص شود در برج متقلب بود یا ثابت اگر ناقص بود امکان
 یافتن بود خصوصاً که در برج ثابت باشد و اگر ناید بود شکل توان
 یافت خصوصاً که در برج متقلب بود و گفته اند هر قدر که در برج
 باشد چنان که که قمر بخود باز آید **قمر متقلب و ثابت است که در**
 مشروطات وی نه است اما بدید که قمر در برج محبته باشد و گفته اند
 در خوشی و اینود - اما بدید که قمر یکی از سعدین متصل باشد - اما بدید که
 صاحب طالع بطالع ناطق باشد از وقت قوی حال بودی اما بدید که قمر از
 کوکی علوی منفرد شده باشد که آن کوکب سیم است و در شرقی
 در وقت و مقبول از آن را در آن خانه نهادن باشد - اما بدید که قمر یکی
 متصل باشد که آن کوکب ضعیف بود و در برج متقلب و در زایل الودیه
 در مباحنه عملی اما بدید که قمر ناطق باشد بطار مسعود - ابو مؤمنان
 که در عملی که می آید چون محاذله و مباحنه و مباحنه غیر آن

اما بدید که خداوند عاشر را بیل محاببت خداوند اختیار بود و هیچ صاحب
 تا طرز صاحب اختیار را بود - اما بدید که عطار مسعود باشد و طالع
 تا واقع تدبیر بود و صاحب طالع - اما بدید که صاحب طالع متصل بود
 یکی ساقط که او را قبول کند یا یکی که روی با جتر اقی دارد و محدود است
 وی نه خبر است - اما بدید که صاحب طالع قوی حال باشد و خداوند
 بدو متصل - خداوند از خوشی و صنف عطار - اما بدید که قمر از کوکب
 بر کرد و یکی قوی بخود و گفت **و صیت پیا تو شمس مشروطات**
 و صیت - اما بدید که قمر ناید باشد در نور و ناقص بود و صاحب
 - اما بدید که ماه متصل باشد سعدی فاصه شمس - اما بدید که قمر ناطق
 قدرانی گوید در حال و صیت طالع برج ثابت کند و قمر و خداوند
 طالع اما بدید که برج ثابت باشد تا آن و صیت تغییر پذیرد - اما بدید که
 قمر یکی است باشد و متصل به کوکب یکی است که آن دلالت بر عدم تغییر
 کند - اما بدید که او تا در خوشی عالی باشند و شمس و زمره در وقت
 و قمر ایشان تا آن و صیت پیا در تیر بود و یکی که پیا در تیر

و در بعضی اگر کتب بطور است که اوری محفشی از نهدی بیرون شد

چون روز دهم خبر شنیدن آن فغانم و آنکه رحمت و ای رفیق بود

و مثل این روایات بسیار است حاصل سخن آنکه در سن باید
اختیار سفر احتیاط نمودن اوجب و الزم است و قبل از
شروع در بیان شروط باید دانست که طالع و دلیل مسافرت
و ابتداء سفر و نهم دلیل مقصد و ششم دلیل قوام مقصد و چهارم
دلیل رجوع از سفر و قمر و عطارد که کوب سفر و مریخ دلیل قطع
در سفر و خنجر و زحل دلیل عین حال در سفر و یابن در حال
و لایل باطل باید فرموده آنچه قوی حال و مسعود باید چنان سخت
ماند برادر و در این ملاحظه از جمله کلیات است اما از اینها فرقی که
در ذیل بایست بگای باید آورد و چنان است باید که قمر و برج ارضی
باشد و اولی آنکه منقلب بود تا سفر در آن شود و در میان
باید که طالع وقت سفر او تا در آن طالع از خوشن حالی
باشند تا مسافر و مقصد رسد و آغاز سفر وقت و کت باشد
از ششگون اول مغارب است باید که سعدی در یکی از او باشد
که آن دلالت بر منفعت و کثرت خیر کند اگر در طالع بود در ابتداء

سفر نایب رسد و اگر در خانه بود در میان سفر و اگر در سال
نایب هم در نفع او بود و رسد بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد
وقت معاد که در وی منزلی آورد چندی روی نایب و در چهارم
محمی الین منوی آید است که اگر در وقت مسعودی در طالع باشد
کفایت بود و چهره نقصانها بکند باید که صاحب طالع از نظر کسب
باشد که در کثرت صاحب طالع مسافر از مفاطره عظیم بود و چنانکه
اختیارات طبری آورده که چون در وقت سفر طالع کس باشد
صاحب طالع مسعود بوده دلالت بر محنت بدن کند و چون طالع
باشد و صاحب طالع در کس مفاطرات بود باید که صاحب
دلیل مقصد است سعدی آراسته بود باید که صاحب طالع
باشد و از خوشن پاک باید که خداوند نهم که بیت سفر است
سعدی بود و بهتر آن سعدی طالع باشد و از خوشن
۲ نیز آنست که ماه در پنجم طالع باشد و بطلیموس میگوید چون
قمر در پنجم بود در پنج مسافر کم بود و حاجت او روا نشود و راه

یا سانی از پیش رود و متاع بسلامت بماند **ط** باید که کهنی از
 ماه ساقط باشند و از طالع هم و سحر در کتاب معانی آورده
 کرد در اختیار سفر کردن نظر کهنی بطالع سهل تر است از نظر ایشان
 بفرماند باید که ماه بشکر یا بافتاب متصل بود بمولد **ط** باید که
 تدبیر ماه قویال بود و در طالع یا وسط است یا بیت از جا باشد که
 آن دلیر است بر حصول چیزهای بسیار **ط** باید که در خستیا رستگار
 اصلاح خانه دوم و خداوندش بگوید که از غلبه ضروریات است ریاضت
 عاشر و حشیش نیز لازم بود **ط** باید که ماه بخنداند خانه خود را
 باشد **ط** باید که خداوند طالع در و تدی باشد سعوه از استه و از کهنی
 دور **ط** باید که خداوند خانه ماه در و تدی باشد از حشیش سالم **ط**
 اگر آفتاب تبرع سعوه باشد یا در مقابل ایشان دلالت کند
 بر آنکه روز از آن سفر باز گردد **ط** اگر طالع مسافر معلوم است
 باید که صاحب طالع وی از کهنی پاک باشد و سالخیزه وی همچنین
ط باید که طالع وقت سفر دوم طالع اصل مسافر باشد یا سابع یا سابع

و طالع تجویز و آنها بجای طالع اصل بکار توان داشت **ط** باید که
 قدر باز دوم یا پنجم یا سیم طالع اصل وی باشد و اگر در هم دوم
 بود بهتر بود که قویال باشد و اختیار صاحب روضه آنست که در طالع
 اصل بهتر بود و اگر طالع اصل معلوم نبود باید که بیت کند از بهر سفر
 بطالع ششده کرد و آن طالع را عوض طالع اصل بکار دارد **ط** باید که
 قدر زیاد المذربود متصل بعدی یا در خانه سعدی **ط** اگر ماه زایل گردد
 باشد خوشتر بود جز زیادتی عدالت کند برز و در رسیدن مقصود
 در راحت و شادگامی ماندن **ط** باید که عطارد در کواکب شرف
 در قدح خویش متصل بعدی که آن دلیل آسانی سفر بود **ط** اگر سفر
 تجارتست باید که دوم از طالع میگوید حال باشد و صاحب وی
 بوی ناظر از نیست خواه ایمن و خواه اسیر و نقد اند خداوند
 دوم فوق الارض باید و اگر همه در دو از دوم افتد و ابو **ط** باید که
 اتصال محمود میان صاحب تاسع و خداوند طالع تا انچه مراد است
 در آن سفر مخفی بر آید **ط** در خستیا رستگار سلاطین باید که در اصلاح

از کجاست ماه یکی از کجاست که او را با سحر و جادو می باشد
 و از کجاست ماه یکی از کجاست که او را با سحر و جادو می باشد
 و از کجاست ماه یکی از کجاست که او را با سحر و جادو می باشد

جوت سوا قط و ذوا ایل از طالع لصل اختیار کنند که نقصان کلی روی
 نماید و حد کنند از بودن ماه تحت الشعاع که فعل آرد و شاید که
 در ثانی غریب باشد و شاید که عطار و معوه در ششم باشد
 و از دهم افتد و شاید که نهمین مقدار نهم باشند یا در
 تریج و مقابل ایشان خصوصاً آفتاب که آن دلاله کند بر روی
 ماندن در آن سفر و مسافر از مرض و حبس و خصومت روی نماید
 و امکان موت بود و از آن سفر او را مراجعت دست ندهد
 تا سعدی بدان درجه نرسد که آن کجاست و باشد و شاید که
 محرق یا راجع بود و شاید که ماه در او ایل ماه متصل باشد
 که آن دلیل آفت از دندان یا از اعوان یا دانه یا از ایشان
 باشد شاید که ماه در او ایل ماه متصل بود و فصل که آن دلیل کند بر
 موانع و آفات و نزدیکی و نایان محاربت و مزاج بدستی
 غلبت و حد کنند از بودن ماه در رابع که آن دلیل و نشانه

راه و دوری مسافت باشد و شاید که آفتاب در طالع بود که
 بهم مخاطر باشد و بودن قمر نیز در طالع بیماری مسافر باشد و راه
 رنجی سخت بوی رسد و شاید که نهمین از طالع ساقط باشند
 که دلیل درازی سفر یا موت مسافر است و حد کنند از بودن
 قمر در طالع محرق که آن دلاله تریج و معوه کند و از دهم
 کنند از مقابل نهمین با طالع که آن دلیل راجع بود و شاید که
 صاحب ثانی تحت الارض بود و خصوصاً در رابع و فاس و مسکن
 و بعضی را باند که اگر صالح باشد تحت الارض مایه است و شاید که
 قمر تحت الارض بود و سیما در رابع و در ثانی و فاس و مسکن
 و شاید که خداوند طالع با خداوند خانه قمر مقیم باشند
 که عاقبت کار مسافر خنیم بود و شاید که در ابتدای سفر
 یکی از کجاست در خانه افتد پیش از خانه قمر که در آن مقیم است
 و شاید که یکی از کجاست در وادی یا راه طالع بود که
 مسافر مقصد و مقصود نرسد که طری که گوید شاید که قمر در ثانی

نخوس فلفل می زاید - مایه که موضع قمر از نخوس عالی باشد مایه که
 طالع و سایر اوتاد مسعود بود مایه که طالع و وقت برج آبی باشد
 و اگر سعدی فرین بود بهتر مایه که خداوند غنزد در برجی آبی بود
 مسعود باشد - اگر خداوند طالع در برجی آبی بود با سعدی عاید
 کار باشد - مایه که زحل در فوج بود و قوی حال باشد تا آخری رسید
 مایه که قمر فوق الارض بود و زهره بدو ناظر تا از موج کشتی
 مایه که زهره و عطارد مسعود و بطالع ناظر باشند که آن یزدی
 سلامتی بود - مایه که سعدی در طالع بود تا آن سفر بر او رود و در
 عاشر مگو باشد و مژده رات وی بازده است - مایه که ماه
 بر زحل پیوندد خاصه از و تدا اما اگر قمر در موضعی قوی حال باشد قتل
 مسعود فایده زحل کم کند - نشاید که در طالع ستار بهیقم بود
 با مات رجعت کشتی و بر رود - نشاید که ماه متفکری
 باشد ستار بهیقم کشتی در آب راست برود - نشاید که
 زحل در برج آبی باشد تباه مایه که جم غرق شدن کشتی بود و وفات

زحل در مسعود یا
 عالی مایه که بنت صاحبی

حال طرح در سفر بسیار - نشاید که طالع صدد و نخوس بود
 و اگر از باید کرد از بودن ماه در برج نایب و در و چ
 اول جزا و بیت در به آخر میزان و ده درجه اول جدی نیز
 بگویند - نشاید که قمر تحت الارض بود خصوصاً با نخی و اگر
 کشتی زحل باشد دلیل در آب افکندن زتها بود - حد کرد از
 نظر کشتی بکشد و نظر عطارد و بدین که آن دلالت بر کشتن
 کشتی کند - هر چه در آن بود زحل در طالع یا در ترس و متعادل
 بسیار باشد - اگر کند از آنکه صاحب طالع ستار بهیقم
 یا با بط پیوندد که هم به گرد آب افتادن باشد مایه که کشتی در
 وسط آسمان بود که حمل و سراسر غلیم آورد و هم و بر ماندن غرق
 شدن باشد این نیز باید که در سفر آب گفته شد با شتر و طاقت
 کشتی نشستن کشتی در آب روان کردن ترجیح مایه که در طالع
 اجزا و خبر در برج علیده گفته بنود آن است کشتی در برج
 آب روان مگر در شتر و طاقت و سیر و آب مایه که

قمر نیز در برجی آلی بود و عقرب مستثنی باشد در این مختار
 باید که ماه از سعدین در عیوب پاکبره باشد و از تحت الشعاع
 و در باید که سعدین در آوا و و نیز باشد اگر از بهر
 تجارت در دریای نشیند باید که ماه با عطار و معبود باشد
 باید که خداوند طالع صاعد باشد و در طالع بود که آن دلیل است
 بر کشتی باشد باید که قمر زائده النور و القدر باشد که آن نیز
 دلیل زده و زفق کشتی و سلامتی آن کند باید که ماه شمس
 ناطر بود از سرخان یا حوت چه مرغ و شمس نشیند و در
 باید که آفتاب معبود باشد و از کوس سالم باید که خداوند
 طالع یا خداوند خانه ماه در نهم یا دهم یا یازدهم بود که آن دلیل
 رود و من کشتی و مقصد رسیدن باشد باید که سعدین در آوا
 باشند و اگر شمس در برج ماه باشد عاید کار بود
 باید که نیز از برج و مقابله و مقارنه یکدیگر سالم باشند
 اگر ماه زهره ناطر بود و زهره تحت الشعاع و لالت کند بر این است

مقصد رسیدن و مقدرات وی دو از ده است ان یک
 ماه دو مجای بود که موجب رسیدن باشد است یک
 عطار و باز ظل بود که منفعت رسد بود و عطار و با مرغ
 دلیل نغمه باشد خدا کند از آنکه یکی از جنس ماه ناطر باشد
 یا آفتاب که آن دلالت بر بلا و سختی کند و لظم مقابله بد باشد
 است باید که صاحب طالع در چهارم و ششم بود که آن دلیل
 بر کشتی بود و است باید که خداوند خانه قمر در و تد الارض کرد است
 بر تیون امور اهل کشتی کند و در ششم نیز صاحب بود و است
 خداوند خانه ماه در مقابل ماه باشد که اهل کشتی را بپاری
 است باید که خط صند مرغ باشد و ایتی که بفرج اند و در خانه
 یا وسط آنها باشند یا مقارن طالع که موجب فساد کشتی و اهل کشتی
 باشد است باید که طالع عدد و دغوس بود که مقرر عظیم رسد و در شمس
 یا بیان کمزریان دارد و از خود ریا است باید که ساعت روشن

ناتوانی که بخش نایب که هم ملاکت بود **۱** حد کند از نمودن ماه
تحت الارض متصل بجای که بکشتی و ایل افی رسد از جوهران
۲ حد کند از رعبت سحر که دلالت کند بر بازگشتن درای
امانگ نشود **۳** **فکند در تیره و غار و نشتن را حکم می است**
درین اختیار شرط احتیاط رعایت باید که که این باب است
جهانت که انرا در مزاج و مصالح مراد انری تمام دارد و در خول
از است که چشم بر جایگاه مقصد افتد که آن اقل و وصول است
در مشروبات دی نوده است **۱** باید که فرد در بروج نایب بود که
فالک باشد تیره باید که طالع و خداوندش از خوش بری باشند **۲** باید
دوم و حاشی که دلیل معاش اند در مسکن تو جال باشند **۳**
باید که صاحب دم کوکب سعد باشد **۴** باید که خداوند دوم و اول
بود الا در نیم و گفته اند اگر طالع باشد تیره **۵** اگر صاحب نایب خوش
باید که طالع و خداوندش بنظر سپید و ناطر بود **۶** باید که مقبول
باشد از خداوند مایه سعد **۷** باید که سعدی در رتبه باشد تا در آن نرسد

نماند و کارش بر باد رود **۱** اگر خواهد که در آن نرسد بسیار
کند باید که ماه و رتبه باشد مقبول از خداوند طالع و سعدی در
۲ باید که ماه در رعایت قوه باشد بجای از مناس و دور بود **۳**
باید که هم السعاد و در طالع با در وسط الساب و ناطر صاحب طالع
۴ باید که ماه فوق الارض باشد تا در آن نرسد شهر شود و اما
در آن نرسد کارهای بوشید و خواهد که و باید که ماه تحت الارض
و در تحت الشعاع بهتر باشد **۵** باید که صاحب نایب مستقیم السیر
۶ باید که ماه با صاحب نامن باشد و فوق الارض تیره **۷**
باید که ساعت و خول ساعت گوی سعد باشد **۸** اگر که سلطان
با عمل بزرگ میکند باید که فرد در دم یا بازو هم باشد و مقبول بود
خداوند طالع و اگر خداوند هم گوی سعد بود و در طالع باشد و
آفتاب لالت کند مرا که کارش نظامی باشد و رعیت و از اصغر
باشند و دست دارند **۱** باید که رابع که دلیل مسکن و حاشی
بکمال بود **۲** صاحب کفا که گوید درین اعتبار باید که رطل که گوید

نصفه کوکب خمس مانع که هم هلاکت بود **۱** حد کند از خود در ماه

نحت الارض متصل بجای که بکشتی و اهل افق رسد از جوهر گویا

۲ حد کند از رجعت مغرور که دلالت کند بر بازگشتن کبی

اما تلف نشود **۳** در شهر و خانه **۴** حکم کبی است

است باید که در این باب آن جمله

براد از برای تمام دارد و در خود آنجا

فقد که آن اول وصول است

در شروعات وی نوره است **۱** باید که فرد در برج ناسته بود که

فان باشد بهتر **۲** باید که طالع و خداوندش از خوش بری باشند **۳** باید

دوم و صاحبش که دلیل معاش اند در مسکن قوچال باشند **۴**

باید که صاحب دوم کوکب سعد باشد **۵** باید که خداوند دوم در افق

بود الا در نهم و گفته اند اگر طالع باشد بهتر **۶** اگر صاحب نای خوش

باید که طالع و خداوندش بنظر سپند ظاهر بود **۷** باید که مقبول

باشد از خداوند فایسعد **۸** باید که سعدی در و تیر باشد تا در آن نشود

ماند

ماند و کارش بر جاد و **۱** اگر خواهد که در آن شد بسیار تمام

کند باید که ماه و سعد باشد مقبول از خداوند طالع و سعدی در

۲ باید که ماه در غایت قوه باشد بجای از مخرج دور بود **۳**

باید که سهم السعاده در طالع با در وسط السعاده ظاهر باشد صاحب طالع

۴ باید که ماه فوق الارض باشد تا در آن شهر مشهور گردد اما

در آن شد کارهای بوشید خواهد کرد باید که ماه تحت الارض بود

و در تحت الشجاع بهتر باشد **۵** باید که صاحب نای مستقیم السیر

۶ باید که ماه با صاحب ناسم باشد و فوق الارض تیر **۷**

باید که ساعت دخول ساعت کوکب سعد باشد **۸** اگر که سلطان

با عمل بزرگ میکند باید که تیر در هم یا با زخم باشد و مقبول بود از

خداوند طالع و اگر خداوند هم کوکب سعد بود و در طالع باشد و تیر

آفتاب دلالت کند بر اینکه کارش نظامی باشد و رعیت و زرع

باشند و در دست دارند **۱** باید که رابع که دلیل سکنت و قن

بکرمال بود **۲** صاحب کفایه گوید در این اعتبار باید که زحل در کوكب

مسکن است در فرج باشد و قوی کمال **طریقی** گوید اگر کسی طالع

ناموافق در شهری رود باید که بگذارد تا قمر غایب باشد

مشکلات را قطع کند پس طالع موافق و روزی سعد برون

نمود و سه روز در برون توقف نماید تا یک برج تمام شود

و آن رفتن کلی خوانند و برون ماندن را جزوی پس طالع یکین

و اختیار موافق اندر نذر آید چنانکه خداوند دوم مسعود باشد

باقی شرایط رعایت کند و محذورات **کوی چهارده** خبر است

۱. نشاید که قدر در برج متقلبه باشد خصوصا که چنین متقلل بود

روا نمود که خداوند نانی تحت الارض بود که آن دلیل خوف

و دشواری باشد و هیچ مقصود حاصل نشود **البته** باید که بگویند

متقلل بود تا دفع آن عاید بکنند **نشاید** که خداوند نانی راجع باشد

یا تحت الشعل یا مقیم که آن دلیل نفع و زود برون رفتن باشد

نشاید که ماه با خداوند نانی بود که کار فرسته گردد **نشاید** که

نانی یا عطارد بود و در برج نوری یا طالع زجاج که آن دلیل قلت راحت

اگر بجای مرغ زحل بود و دلیل ضایع شدن مال و تقوی همت است

و اگر مرغ یا ماه در دوش باشد یا ناظر بود ماه از نوسن میل

بود از آنش **نشاید** که خداوند دوم در چهارم بود که یکم مرگ باشد

خصوصا مخفی بود و بگوید **اگر** صاحب نانی در نهم بود و در مقام

و زود برون رود **اگر** خداوند دوم در ششم باشد مخاطره کار در

نشاید که قدر در چهارم بود و یا با خداوند چهارم **نشاید** که صاحب

در طالع بود که بسیاری بد باشد **در** کارهای سلطانی احتیاط نماید

صاحب سطر السما در چهارم باشد یا خداوند رابع در خارج آن و لا

برای که شغل وی با تمام نرسد و رعیت فرمان وی نبرد **اگر** نذر آن

صاحب اختیار است **نشاید** که صاحب نهم در طالع باشد و صاحب نانی

در تاسع مگر خواهد که زود از آن ندر برون رود **نکته** **بعیت** **بجای**

تاج **بر تخت** **نشین** حکما در اختیار این معانی محبت ملوک سلطین

احتیاط تمام کرده اند و اگر کسی را از ملوک طالع ولادت معلوم شود

طالع اصل بکار داشته پس باید که در منزله طاعت و محذورات **کوی**

تمام می نماید اما مشروط است ای چهل و سه است ۱ مایه که طالع و خدای
 نوی باشند ۲ مایه که ماه و خدای و خدای از نخوس این باشند ۳ مایه
 طالع وقت برج ثابت باشد اسد که طالع ملکیت بهترین برج باشد
 درین باب امام ابوالمعالی غفرلای گفته است که مایه ای باشد طالع
 عقوبت شد تا عاشره اقدی مایه که جای ماه برج تا نیم باشند الا
 عقوبت که دلالت بر جنگ و شربت و فتنه کند و و جدیدی باشد
 خصوصاً قوس و حوت و میزان که شکر در برج ثابت باشد متصل
 با قناب و گفته اند درین اختیار قمر در حمل شاید که شرف آفتاب
 و در سرطان نیز جایز است که اوج او است ۴ مایه که خدای و طالع
 نیز در برج ثابت بود یا در جدید ۵ مایه که صاحب طالع یکی از سعدین
 ناخر باشند بطریق اول خصوصاً شکر ۶ مایه که قمر صاحب قناب ناخر باشند
 بیشتر یا بر شمس برج باشند ۷ مایه که دلیل ملک یعنی آفتاب
 بود ۸ مایه که ماه با قناب متصل باشد و آفتاب شکر اتصال قبول آید
 باشد ۹ اگر خدای و وسط ایما مشرقی باشد طاعت میگوید ۱۰ مایه که

آفتاب

آفتاب در برج نادری بود و آن سرج خلق بملوک دارند و آفتاب
 و لیلی این است ۱۱ مایه که او ماه چهار گانه از سعدی با سعدی
 بود و تصبیح تا عاشره ۱۲ مایه که خدای و عاشره خارج بود بخداوند طالع
 ۱۳ مایه که آفتاب و وسط ایما بود یا زمره و مشرقی و مبرکه که در شرف
 باشد ۱۴ مایه که سعدین مرد و مشرقی باشند از نخوس و اتراق این ۱۵
 مایه که خدای و طالع در و تدی بود که مایه که نیز باشد که بسیار میگوید ۱۶
 جدید کند تا فرق قوی حال بود در و تدی اقدی ۱۷ مایه که صاحب طالع در
 شرف خویش بود یا متصل بخداوند شرف طالع ۱۸ مایه که در طالع
 و وسط ایما از برجهای ناری یا سودائی بود که آن دلالت بر آرا
 لشکر و زیارتی و حمایت پادشاه کند ۱۹ مایه که ماه را الیگار
 ۲۰ مایه که مسلم السعاده تو کمال و مسعود باشند ناظر برترین و در یکی
 از او ماه خصوصاً عاشره ۲۱ مایه که طالع و تدی از او ماه طالع قرار
 گذشته بود یا از او ماه طالع سال با طالع اجتماع و استقبال مقدم
 آن بسیار رسیده اند اقدی و اگر طالع وقت همان طالع قرار این

مایه که آفتاب و وسط ایما بود یا زمره و مشرقی و مبرکه که در شرف
 باشد

بوده اوسط و خوانه اضمحلت بود **اول** آنکه طالع وقت خالطالع
 آن نموده که دار استقله است **ک** باید که عاشر و حاشی منتهی
ک باید که خالطالع بر قوی و بکمال باشد و اگر قمر در خانه خود بود
 بهتر **ک** باید که قمر در قطره یا زهره مضرب بود و خوش یا شتر متقل
 که سبک سپند و بود کار یا دانه و در جای برادر بود **ک** گوشت
 آنکه در قدر او است **دوم** باید که بر وقت طالع بود یا وسط السان باشد
 بر فراخ سعدی بود **ک** باید که قمر از کوکب منفی مضرب بود و کوکب
 متقل نیز باشد آن کوکب را منحنی کند **ک** باید که سهم الملك و
 بکمال باشد و عاشر و حاشی در عاشر و کمال بود و در انحناس **ک** باید که
 خداوند عاشر و حاشی را در نوزده و مطلقه در نوزده بود **ک** باید که
 در موضع بکمال باشد از طالع و بهتر آنکه را می صاحب طالع بود **ک**
 باید که صاحب طالع شرقی بود و اگر صاحب باشد بهتر **ک** باید که قمر از کوکب
 باطل بر گردد و کوکب صاحب بود و که سعد باشد **ک** باید که خداوند طالع
 باشد تا که آن اقلیم که آن ملک در آن ملک است **ک** باید که سواد

آن اقلیم شرقی باشد و صاحب کمال بود **ک** باید که طالع زمانه ماه و خدا
 و در خانه ماه برج سیم طلوع باشد تا کار برادر بود **ک** باید که بر
 بخداوند طالع بودند و به سبکی **ک** باید که برین از خوش ساف باشد
 در محل درین باب از فراخ خزر زاده کند اگر میسر شود که قمر در آید
 نهند ناظر آفتاب بفرموده و آفتاب در جای بکمال بود نهایت کار باشد
ک حکیم ما شایسته مصری و قمرانی و کندی و خندی که از استادان
 شرط کرده اند که چون صاحب شد عاشر شرقی بود و در اخراق دوقه
 سلطنت در آن تر کند و در کارانی و سادمانی کند **ک** باید که در اخبار
 امور ملکی میان طالع اختیار و طالع سلطان و شرایطی که معتبر است
 دارد تا خیزی بار کند و نه بیک و نه بیک و محمد و رات چهار است
اول نشاید که قمر در برج منقلب باشد - روانه که خداوند طالع
 در برج منقلب بود که دلالت بر جمع ثبات و بقا کند **ک** نشاید که
 ماه ناقص بود و نور با عدد یا صاحب خصوصاً که متقل باشد و نه کمال
 برستی کار کند **ک** خداوند از برجی که موافق حرکت نباشد چون

و عقوب و جوی و دلو و ابرن بروج نه طالع تولد ساخت و نه موقع

از ماه توان کرده درین اختیار **ه** هذر کند از آن بروج زحل یا مریخ یا

بود **ه** هذر کند از آنکه بخشن طالع ناظر باشد صدمه از او تباد

ه بر هر ده کجاست بوز اجماع یا استجالی مقدم یا استیلائی

ایران بود که اگر چه در همه اختیارات اجماعی را رعایت باید کرد اما

ایجابی نیست آن اولست **و** است **ه** هذر کند از او است

کسوف و خوف که بسیار دید بود و درین معنی مبالغه نموده

ه است **ه** که ماه و زحل یا زحل بود بخشن **ه** هذر کند از او است

آفتاب مغرب بود که دلیل نقصان کار باشد **ه** هذر کند از او است

از بودن ثابت قانع بود در طالع با عاشر و از ثوابت بخشن

بزرگتر از او است **ه** هذر کند از او است **ه** هذر کند از او است

صاحب طالع و خداوند و وسط آنها سر نظر که باشد و گفته اند معانی

و تریج و مقارنه بهتر باشد و انظار دیگر زبان زباده و رنسانه

ه هذر کند از او است صاحب طالع در بیت زحل یا زحل بود افتاده

بود که کار بخت و انجامه **ک** کلو **ب** است **و** است **و** است

در خشت است **ه** باید که ماه و زحل یا زحل و عطارد و زهره و شکر شود

و اگر از برای حرب بود و در خانه های مرغ بهتر بود و در عقوب بیکند

از آنکه بروج ثابت و مرغ و درین بابا اصلی و توتی نام دارد

ه باید که خداوند طالع و در خانه های شکر یا مریخ بود **ه** باید که

ماه و خداوند طالع از نظر مرغ یا آفتاب خالی باشد و صاحب

یا کسی که آن بهتر بود **ه** باید که طالع و خداوند و جی و ماه

و صاحب خانه وی سکون باشند **ه** باید که خداوند طالع و جی و

ه باید که صاحب بیت تر شکر بود و اگر مستقیم باشد بهتر

ه باید که فرسودین متصل باشد **ه** اگر ماه و زحل یا زحل بود

مقارن سعدی و مرغ ناظر باشد بدان سعد بوده و ثبات

ستود **ه** باشد خصوصاً در او افوا و محمد و رات **ه** است

ه هذر کند از او است خداوند طالع راجع بود که آن دلالت بر گناه

شکر کند و ثوابت ایشان از امیر و گفته اند اگر صاحب بیت

راجع بود و چنین عمل کند - روان شود که ماه در سرطان باشد
 چنان که کار را بپایدار خندان بود - شاید که قمر زحل شود
 خصوصا بعد از آن **فکر و انگشاد** اگر خواهد که گواهی باشد
 بار کشاید که دیگر مانده باشد پسین مایه که معنی خبر عا
 ۱. مایه که ماه در برج محبت باشد - مایه که طالع بر یکی
 بر چهار بود - مایه که ماه در یکی از این اوقات بود - مایه که قمر سجود
 متعلق بود - مایه که قمر در نور و حد و زاهد بود - مایه که ماه
 صاعد باشد - مایه که طالع از خوشی سالم بود و اگر بار چنین
 آن مطلوب شود و نخواهد که بار دیگر بسته شود چهار شرط
 بجای مایه آورد ۱. ماه را محض باید ساخت - طالع بر یکی
 نهاد از برج کجین و صاحبش در وی - مایه که ساقه باشد
 از طالع و نیز آنکه در ششم باد و از دم بود - مایه که قمر در برج
 باشد در یکی از خانه های کجین و نیز آنکه در حد و محسن بود تا آنجکه
 مطلوبت درین باب بود که **فکر و انگشاد** استخراج خراج و جفا

منزومات وی نیست - مایه که ماه متعلق باشد بر زحل در اول
 ماه از نیکوشت باقیست - مایه که قمر در ماه زحل باشد بر طالع
 صعود و بری ناظر باشند که آن دلالت بر دوام محل و اقبال
 مال فرج کند - مایه که وسط السما بر جی ثابت باشد و از خوشی پاک
 تا عمل باقی ماند - مایه که باز دم را بیت المال علت چند آنکه
 تواند اصلاح کند - مایه که خداوند باز دم را بصاحب غایت
 باشد از موده و سرد و خجرات و طالع ناظر باشند - مایه که بر
 یکدیگر نگردد و طالع عاشر نیز ناظر باشند که غایت کار بود
 - مایه که نانی و خداوند او میگویند - مایه که طریکی بر
 اختیار درین باب است که قمر در جدی باشد یا در اول بود
 بر زحل ناظر تا رعیت رستنده شوند از سبابت و اگر سببت
 نکند بهتر باشد و رعیت خوشی دل باشند و خداوند مایه که از
 فدا و فانی و خداوندش و صاحب فادی عزیز که در آن کار تعویج
 اخذ **فکر و انگشاد** عمل کردن را منزومات وی نیست

۱. باید که وسط السماء اصلاح کنند. باید که مادی غرض
 بود تا روزی بمقتضای عمل او بزرگتر شود. باید که
 وسط السماء و وسط السماء بود و اگر نه باری وسط السماء
 باشد. باید که خداوند آن شد که در وی طلب عمل میکنند
 معبود باشد و ناطق بوسط السماء و صاحبش. باید که قوت و قاهر
 از نظر فرج نبوده باشد. خداوند خدا را آفریده حکیم با جز
 گوید اگر خداوند وسط السماء و خداوند فائده قریب است
 ماه و انشائی این اختیار بود و در حجب و خراج شانند و
 آن بسجده بود. باید که خداوند وسط السماء و صاحبش
 در ایام موافقتی باشد و افعال بکند و دیگر طبع آن معبود
 و به آن عمل سیاید آنست و این شروط را با شریکی
 در باب حاجت خویشی در خواهم کرد و بهر یک باید که مقتضای
 مقام و محذورات خلاف شروط بود **قل ولی عیسی**
 را بعد از ملائکه بعضی از شرایط بیعت و جلوس سلطنت که سابقا

که رنده قدری از شروط حکومت و امارت شنید که بعد از
 باید شروط خاصه وی و در چهار است. ۱. قرار در برنج
 باید گرفتن. قرار معارض رنره باید ساخته و حدز باید
 کرد از نظر قریب و باقیات برتر و متعادل و معارفه **قل**
رفیق **عسل** شروط و ای چهار است. ۱. ماند که
 در طالع باشد یا در سماع تا در آن رفیق خبر و شادی باشد.
 باید که ماه بعدی مقبول باشد. باید که رنره اردو و ماه
 و شکر کرد. باید که تانی صلاح باشد و صاحبش بکند و
 وی هم چهار است. ۲. نشاید که ماه تحت الشعاع باشد
 که در آن کار هیچ خبر نبوده. ۳. نشاید که ماه یکی از بخش ناطق
 یا با ذنب باشد که هم محاطه بود. ۴. حدز کند از آنکه بخیر
 دوم باشد که کاراکنان که از وی مانده اند تیار نشود
 ۵. نشاید که ماه و خداوند طالع محوس باشد که این
 در راه اندومی رسد یا خبر موختی شنود **طلب و بدین**

و عادی غنیر عالمی که آن نذر را باشد و حال مال و خراج او در
 بر عالمی که پیش از آن بوده است و ششم بر عید و خدم او و
 از هم بر ستوران و بندگان او پس تفحص این حالات بر
 و خوش و موافق ایشان و اتصال بعضی از ایشان بعضی می ماند
 و فی الجمله درین باب آنچه شرط کرده اند از فریاد است
 باید که طالع برج ثابت باشد و اگر متقلب باشد آن کار
 نیانی نموده و اگر در حد بین بود دلالت کند بر اینکه بار دیگر این عمل
 بد و دهند یا کمی را بد و شرک کنند - باید که خداوند حاضر از
 خوش و در باشد ۶ باید که صاحب وسط السما بخواند عادی
 ناظر بود بنظر استبداد ۷ باید که قمر بخواند خانه خویش نکند
 بدگویی ۸ باید که قمر در غایت قوت و سکو عالی باشد و اگر
 قمر را سکو عالی نتوان کرد از طالع را خط باید کرد ۹ باید که صاحب
 رابع تو کمال بود و ناظر باشد سبوع ۱۰ در اصلاح باز در خدمت
 اوس می بیند تا مرادش بکلی بر آید و خراج آسان است

در وقت عادی که آن نذر را باشد
 و عادی غنیر عالمی که آن نذر را باشد
 و عادی غنیر عالمی که آن نذر را باشد

۲ اصلاح باید آورد آن را که از طالع بهر دارد چون
 خداوند قد و وجه و شرف و خداوند شرف و دلیل عالی او بود
 در ذات و خداوند حد دلیل صلاح و شرف و معیشت او باشد
 و خداوند وجه و دلیل حجاب و نواب ولی بود ۳ باید که
 سلم السعاده و خداوند پیش بر سکو باشد که آن دلیل نفع است
 باید که خداوند وسط السما شرفی باشد که آن دلیل ثروت
 و زیادتى جاه بود ۴ اگر خداوند طالع پیوند و پیوست
 یا با و بر فضل متقبل باشد و فراید بود و در نذر دلیل آن باشد
 که مدت دراز در آن حکومت باشد ۵ باید که خداوند
 طالع بود است بخواند باز و هم کند تا مال باستانی بدست
 ۶ باید که خداوند باز و هم از نظر خوش و برود که آن
 دلالت بر اصابت دای کند ۷ نظر بخواند خانه و صاحب
 عادی غنیر دلیل ثبوت خراج و بسیاری آن بود و محمد ز
 وی و است ۸ اند که صاحب حاضر صاحب عادی

بعد اوست - بر مبر و از آنکه خداوند طالع صاحب ششم کرد
 نشاید که قمر در ثانی عشر افتد یا سادس یا ناطر بخداوند این نوع
 برج که آن دلیل گرفتاری و حبس و بند باشد **حدز** باید کرد
 از آنکه خداوند دوازدهم بخداوند طالع میبندد و خداوند طالع در
 و تندی باشد که آن نیز دلیل حبس و قید بود **احتراز** کند از آنکه
 اتصال خداوند صاحب عاشر بخداوند رابع کرد که دلالت بر
 عزل کند **نشاید** که قمر در رجب استقبال باشد که مخالف طالع
 میباشد **نشاید** که خداوند خانه قمر راجع باشد و نه خداوند
 طالع که آن دلیل کرامت رجب و توفیق ایشان باشد و تا
حدز باید کرد از نود ماه در عقد و خصوصاً ذنب که آن
 دلیل گرفتاری باشد **میر** میرد از نود صاحب طالع در و بال
 و مبط و حبس یا بودن قمر در مبط که دلیل بستی و حبس
نشاید که در چهار و وسط السماز ابل باشد که نایب نیست
قلوب بر **تزو** **سلطانی** مشروطات وی دوست

باید که قمر در خانه سجدین باشد - باید که قمر در خانه که از آنها
 سجدین صاحبش کند و محدورات وی هم دوست **نشاید** که
 قمر با زحل و زنب میخ باشد - خداوند از آنکه قمر در خانه سجدین
 ایشان بود **قلوب** **سلطانی** مشروطات وی است
نشاید که طالع اسد باشد - باید که قمر در نوزده و در وسط
احتراز کند از آنکه با کسی خدمت میکند باید که قمر از ایشان
 دور و میان تربع اول و مقابله باشد **نشاید** که قمر صاحب
 و مقبل سجود **نشاید** که سعد و طالع باشند یا عاشر یا طالع
 و عاشر یا بخداوند ایشان **نشاید** که خداوند طالع در و تندی
 یا در موضع بکوه توکیال بود **نشاید** که صاحب طالع مستعمل باشد
 بر صاحب مایع یا مقبل بود **نشاید** که قمر اگر کوکب می منفرد
 باشد و کوکب صغیر مقبل بود **نشاید** که سهم السعاده و طالع
 با در وسط السما که طواختیار گشته را بود و محدورات وی است
نشاید که با ناقص النور باشد و خداوند خانه ششم محسوس است

اگر کسی خیار گشته حضرت بکند این طالع مرعی باید و خداوند
 بکند مال و مسعود تا تحت صاحب اختیار قوی تر با و بر خیزد
تکلیف ابتدای اعمال و اشغال دیوانی مشروط است وی در دست
 باید که قمر در خانه عطارد باشد تا طر بزهره یا در خانه های زهره بود
 تا طر عطارد - باید که ماه یکی از این گوگب که کفیه متصل باشد و از
 دیگری مصروف و اخترا کند از بودن قمر در خانه حرج که موجب تراغ
 و فتنه و ملالت باشد **قلط او ناست و عاقدون** مشروط است وی
 حج است - باید که طالع آن وقت برج همد یا قوس باشد
ب باید که آفتاب باشد در بار دوم طالع باشد یا در وسط آنها
 متصل کند او نه خانه خود یا صاحب شرف خود یا در باب ثلثات
 خود - باید که قمر بری از قوس باشد - باید که ماه متصل بود باشد
 یا شکر از او نادر - باید که قمر در اسد یا قوس بود تا طر که از
 طالع و اخترا کند از خداوند چنین فقر و گفند اند بودن قمر در عذیب
 در این عمل که اگر آهسته نیست **تم او ناست و عاقدون** این باب

در سبک یا نبوده و حکم را در این باب تصنیف بسیار است و طالع
 این باب را از سبکها و جمال قوم پوشیده و آشنایی تا این باب است
 در شهادت خویش و محارم شریعت استعمال نکند و فی الجمله آنچه مشروط
 و بست می باشد است - چون حکم دانستند که مسعود ترین
 که اکب شریعت و زهره چنین فرموده اند که در وقت که در آن
 یکی از این دو مسعود در طالع وقت باشد و دیگری در رابع تا ابتدا کار
 و عاقبت وی بخوبی بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید که طر
 تا کار بر خیزد و بر آید و گفته اند سعدی در رابع باید و دیگری در خانه
 حیات دینی و دنیوی ساخته کرد و در پیش بعضی است که یک مسعود
 رابع باید و یکی در تاسع تا سعادت سر و سرای حاصل کرد - **در**
 این سر و مسعود باید که مشرق باشند و قوجال و از نخوس و
 دیگر خالی و حقیقت آنست که سعد اگر مشرقی باید و مسعود اضعف
ج باید که قمر قوجال باشد و متصل سعیدین - اگر دعا برای آخر
 و طلب صحبت فاعله امان وقت باید که قمر در خانه های شکر باشد

متصل زهره و این صورت تجزیه بسته **و** اگر دعا را بگوید
 و نبات و طلب مال باید که قمر در خانه های زهره باشد متصل زهره
 و این معنی نیز مجرب است **و** دعا هر چه می که بنشیند بگویند الفرض
 وی مقبول بود و چنانچه برای طلب یا ست باید که قمر با قیافه باشد
 و با اتصال بسند **و** و آفتاب یکجا باشد برای طلب علم عال
 حاصل کند و متن علی هذا **و** باید که گویند الفرض سعود و بنشیند **و** باید که
 سعود در خانه غرض جمع باشند **و** باید که شکر یا بر سر بود
 و اگر در خانه باشند اول تا **و** باید که ماه مغرب باشد از خانه
 طالع و متصل به شکر یا مغرب از متصل کنایه طالع به شکر
و باید که صاحب وسط السما طالع در خانه خوش **و** باید که در خانه
 طالع در وسط السما بود **و** باید که او را در خوش بلی باشند **و**
 باید که صاحب طالع متصل باشد به شری یا سدر پس بود و تهنیت
و اگر قمر در سه بود و آفتاب در حمل یا آفتاب در سه بود و قمر
 حمل و بزرگی و رفعت خوشتر را بین باشد **و** اگر شکر خانه

یا نرف خوش باشد و قمر در سه باشد و او را نور یا میراث و
 اجابت دعا باشد و بیشتر است که فی الحال دعاستجاب
و اگر قمر در حوت بود و زهره در سرطان و عاقل است
 مقبول بود علی الخصوص در تامل و ترویج **و** برای طلب
 و ضیاع و اجنبه باید که زحل در میزان بود و قمر در دلو یا قمر
 میزان و زحل در دلو **و** برای ریاست و استبداد و رخ و حمل
 باید و قمر در سه **و** برای طلب علم و کتابت اشتغال و بوی **و**
 باید که عطارد در پارتو دم و رجو سنبه بود و قمر در پارتو ده در
 سرطان یا در پارتو ده و رجو نور یا عطارد و رجو زاماید و قمر
 شرف و آفتاب در حمل یا سدر تیس عطارد **و** اگر آفتاب
 و اعمال دینی و طلب زارت باید که قمر متصل باشد به شکر خانه
 قمر در سرطان باشد و شکر در نور یا شکر در سرطان و قمر
 در نور و این مناسب تر است **و** برای ملک و ملک باید که
 قمر متصل باشد بافتاب بشرط قبول **و** اگر آفتاب در وسط آسمان

بهتر **ک** برای کم شده آفتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر
در سه درجه ثور **ک** برای جبهه دولت آفتاب در حوت باید
و قمر در سرطان **ک** برای موافقت لغت زهره در بیت
و نشت در جبهه حوت باید و قمر در ثور یا در سرطان **ک** بهتر است که
طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند تا سه درجه حمل عاشر بود
و اگر سه درجه اسد طالع کنند تا بیت و یک درجه حمل هر دو سه افتند
اولی باشد باید که از نوزده درجه سرطان آفتاب کنند دعا کردن
و خضوع و خشوع کردن تا این وقت بدعا رسد و چون وقت
اسد بر آید باید که قطع کنند **ک** نکته مفید جامع کتاب آنست که اگر
میگوید که چون خداوند طالع در اصل ولادت یا در طالع کجاست
افتد اما سعادت صاحب تاسع یا بوقوع سعدی در طالع اصل بخیر
بهر سعدی بخیر او تاسع یا بخیر تاسع صاحب طالع و خداوند
بار اسد هرگاه چنان وضعی واقع شود وقت اجابت دعا
ل خوابه ابو الحسن بهی و کتاب ذخایر الحکمه آورده است

وقتی

وقتی دعا تا آنست که **ک** شکر بار اسد بود و شکر
راجع بود یا در سیر بار اسد موافق بود و این را اندر
باشد در اجابت دعا **ک** اعتقاد یهود آنست که در وقت
علی نبی و علیه الصلوة والسلام وقت بود که قمر استقبال از
کرد و دو به سعدی نبود و بهترین استقبال آن بود بر عم
که قمر در میزان باشد آفتاب حمل و میزان افتد **ل** نصاری
گویند که وقتی که قمر در شکر بر کرد و در اسد بود و وقت
دعا بود **ل** اختیار یکم و یونان در استجابت جمیع دعاها
طالع خیران اختیار کنند که شکر و اسد و معارضه در اسد
و زهره و زحل طالع و شکر و اسد و تاسع و زهره در
زایع یا زهره در طالع و لیل ابتداست و شکر در رابع که
اتهامست بعد از آنکه موضع سر و سعد بگوید و بخیر استقبال
و معارضه و ترمیم ایشان ساقط باشد و قمر در میزان متقبل
از نشت ثور باید باطل باشد حکم ضعیف بود **ل** شرط اعظم و برین باب

علاحد کف الحنظل است و او کوکبی است ثابت شمالی و قدر
سیم بر فراج رنره و زحل و در تاج نایف این کتاب کفره
ذبح الحرام سنده شان و سبعین و نماناید است حویه موافق دوم
نهر بور ماه قدیم شطت و اربعین و نماناید است نزد مقصدا
حاج نوح المغانی حدس نره جامع این کوکب در حمل است
بیت و نشت در ج قریب دو دقیقه و یک سیم نوح جد جبر
کو کانی انار اندر بانه مولف هم حمل است به بیت و نشت
وسی و دو دقیقه و این درجات تقوی است استاد ابور
رحمه الله در انار الباقیه آورده است که حکم یعقوب بن یحیی
کنندی رساله ساخت است مقصود بر اوقات دعا و در اینجا آورده
که هرگاه که قمر و عطارد و مقارن کف الحنظل باشد بر آید و وقت
دعا باشد و مرد عای که در اصلاح تن مستجاب نشود و اگر اشت
ند و میوند و دعا بکند و اگر نری و نجات مستجاب گردد و اگر نری
بکف حال ند و میوند و امید اجابت دعا باشد و در نهد آخر عمر

سعاد یا بد اگر زحل مخوس بود حال بر عکس بود و دعا کشده
در و نیش و فقر و بی نو اگر در دج بعضی از ادعیه است که ممکن
میشود بر داعی و آنچه خلاف تنای اوست حاصل میکرد و چنانکه
طبرستان در زمان حسین بن زید العلوی که سیلای قحط و جد
بودند با ستقا بیرون رفتند و هنوز از دعا فارغ نشده
که حریف در اطراف نهدند آمد و بیشتر سوخته کرد بدند و اگر
وقت دعا کردن کرده بودند دعا ی ایشان منع کشی چون
شتری بد و میوند و دعا کند و نره خواهد بر ظالمی طغیابد و اگر
رنره بد و میوند و در حال خوشن دعا مستجاب نشود و اما
در مال او زیاده شود و از عمر نقصان کند و اگر مریخ مقارن کرد
دالت کند و اگر داعی درین وقت رعد عد علیه ظالم است
دعا فرما مستجاب گردد و درین باب در احاطه است از غایم
و افسوسها استعانت فرموده تا اینجا سخن استاد است
اگر وقتی اجتماع برین باشد بر وجه کف الحنظل عظیم وقتی بود

برروانیدن حاجت و برادر شدن **و** باید که سهم الزجادر
 موضعی بکند از طالع و در حادی غنراولی بود **و** باید که صاحب
 متصل بود و بگوئی که دلیل آن بزرگ باشد که محتاج الیه است
 چنانچه سلاطین را شمس و ماه زار است و علی بن ابی طالب
و باید که سهم السعاده در عاشر بود **و** باید که سعدی بود
 بود و شکر اولی **و** باید که میان صاحب طالع و صاحب یازم
 قبول اتصال باشد بقوه **و** باید که صاحب طالع به نیرت
 ناطر بود از موضعی بکند بقوه تا کار برادر برآید **و** اگر این
 خوشن بقیه نوشتن باشد سعادت عطا در مطلق است
 و اتصال او صاحب طالع و عاشر بدستی **و** باید که صاحب
 که دلیل مقصود سعد باشد **و** باید که صاحب طالع
 ناطر باشد نظر سپند تا حاجت روا کرد و بدل خوشی **و**
 باید که گوئی که قرار و منفعت میشود و با گوئی که متصل میگردد
 نظر بکشد باشد تا آن حد را بر روی خوش برآید و نظر

کمرار

کمرار شدت بود **و** در نظر تربع و تعادل اگر حاجت برآید تا
 باشد شقت و عبا بود **و** اگر قدر طالع یا نانی غنرا باشد تربع
 سعدی در برج محبده بود حاجت بر روی رود اگر در دروم
 و برتر رود شود **و** اگر طلب علی میکند باید که در وقت اجتماع
 در طالع بود **و** باشد و نیز در کس استقبال در ساعت تا کار
و باید که صاحب حاجت که گوئی الغرض باشد سعد بود **و**
 باید که اولاد در برج سقیم الطالع باشد که آن دلیل ناقص
 باشد **و** باید که ای غنریه یا با سعدی بود و آن غنریه آن شود
 تا آن حاجت در ساعت روا شود **و** باید که خوشن حاجت
 در ساعت گوئی سعد باشد یا عفا و مسعود **و** باید که صاحب
 در وسط الزمان باشد که آن دلیل نه در رواندن حاجت **و** باید که
 از خواب آنها که بر فراج رخ و زهره اند و یکی از او باشد
 یا ماه با سهم السعاده یا در حدود طالع یا عاشر یا در حدود
 نشانی که آن سعد بدین ناطر باشد که آن دلاله بر حصول

نظر بکشد
 صاحب طالع
 باید که

و مقصود کند بر یکدیگر و محروم رات وی بقدرت است ای که
 قمر در مقابل طالع باشد - روانه که عطار و ضعیف و بد حال بود
 و متصل بر فل که این کس مرد و دشواری خدا کند از آنکه قمر بخوبی
 که آن دلیل شقت و غلوط بود - بر پهنه دار سقوط نماید از خداوند
 غایب خود که آن دلالت بر دشواری کار و تعویب هم کند
 هر که از رجعت صاحب طالع که هم ساخته مکرده - خدا کند
 از آنکه دلیل حاجت راجع باشد یا نحو کس که آن دلیل بخیر
 قضا بود - مگر اینان درین باب سخنی دارند و آن نیست که چون
 آفتاب در میزان بود و قمر بوی متصل مقصود از پادشاهان
 نشود و زحل در حمل از و سوس و شکر در حیدری از قضا و نیز
 در سنبل از زمان و عطار و رجعت از پیران و برج در طالع
 از زکات و قی که این کو اکب درین فائده باشد که سوس و شکر
 و قمر بدین متصل باشد و دلیل بر روان شدن صاحب
 مانند قضا و مقصود و تعویب امور جانب باشد **قب روست**

کوفتن

کوفتن و مقصود است درین باب اول عداوة موت
 میان بروج و کو اکب باید شناخت و ذکر آن تفصیل در
 مواهب از فل اند که رفته پس در طالع مرد و اگر معلوم بود و ملاحظه
 کرد که این مصداقت میان اینان وجود دیگر دایره و اگر طالع
 نوازید در طالع مرد و میان کو اکب بروج معا و آتی باشد حال
 وضع کو اکب بروجی سازید که موجب موافقی باشد و درین باب
 احتیاط تمام نماید و آنچه قانون اختیار است کوشش باز دارد و
 شروخی که درین باب گفته اند نوزاد است - باید که قمر در برج باشد
 و بهتر از همه نور است بجهت تبا و دیگر گفته اند زمره است و کو اکب
 دوستی و دیگر گفته اند شرف قمر است - باید که قمر متصل باشد به
 سوس و سوس و اگر در خانه شکر بستر شوند و با اتصال سوس و سوس
 شتری بیکدیگر و او دم بیکدیگر باشد و اگر میسر نشود و قمر در سوس و سوس
 زمره زاده را در آن خطی باشد - باید که ماه پاکیزه باشد از نجوشتها
 بود - اگر طالع مرد و معلوم باشد باید که خداوند در طالع را

نظر محدود بود. اگر خداوند طالع سر یک را بخداوند باز دهم آن دیگر
ناظر سازد بهتر بود و در طالع قبول و آنها نیز همین معنی رعایت باید کرد
و اگر ماه را در بروج رنره کند از طالع اصل ایشان طالع
خامد رنره کند از طالع اصل یا قبول بسیار پسندیده بود.
اگر عرض این مصادقه کسب مالی باشد باید که سهم السعاده در طالع
باشد و وسط السایا باز دهم. اگر مقصد و ازین دوستی طلب علم
باید که قدر در وسط السایا باشد از طالع اصل مقبول از خداوند خاند
که صاحب عاشر اصل است و اگر عاشر اصل دست ندهد قبول
روا بود و اگر آنها نیز میسر شود در عاشر طالع اختیار دهد. اگر این
دوستی بجهت تجارتی باشد باید که قدر در سابع اصل یا قبول یا اختیار
و قدر از نخست نگاه باید داشت. اگر این محبت بجهت اطلاق
و ضایع باشد باید که قدر را در رابع اصل یا اختیار دهند و از نخست
دادند. اگر این موده بجهت مافقی هر ایا باشد یا برای صلوات
باید که قدر در خانه بجم بود یا از اصل یا قبول یا اختیار دهد که موافق

اگر این مصادقه بجهت طلب علم و دین بود باید که قدر در نهم بود
ازین طالع نماند که یاد کردیم. اگر دوستی بجهت امید باشد
یا مالی که از عمل بدو رسد قدر زیاد هم باید ازین طالعها و
بیک خط کند تا مصادقه او با کدام طالع است قدر در برج
باید که آن جماعت از مصداقت وی باشند و قدر بجا آن برج
بسته مثلا اگر خواهد که با علما دوستی کند باید که قدر یکی از طالعها
باشد و شتر در سرطان یا یکی از خانه های خود قبول یا باقی برین
باید که طالع برج سقیم الطلوع موده با آن دوستی باید بود.
باید که خداوند ساعده رسد بود و رنره سقیم سیر بود و در یکی از طالعها
باید که صاحب حادی عشر طالع ناظر باشد بجا بخش پیوسته یا در
بود. باید که سهم السعاده قبول یا باشد و بخداوند باز دهم ناظر تا کار و خد
سنگینی بود. باید که سهم الالف و الحجه در موضعی بگذراند و خداوند سقیم
بصاحب طالع و سجد و غریق و محمد و رات وی و غیر است. شاید که
در بار دهم باشد که ما در این طالع رکش کند چه آن دلیلت بر برج نهمی

کشیدن از جهت درستان - نشاید که قمر در او تا و چنین باشد که آن
 گاه هم نرسد و اگر رسد فایده ندهد **قمر بیرون شدن مجید**
 مشروطات وی سازده است **۱** باید که طالع برج و حسین
 باشد و حوت را درین باب منع کرده اند - باید که موضع ماه پر
 یکی از بروج مجیده باشد **۲** باید که قمر در آن مفعول که دلیل صید است
 مونس باشد و بطی اسیر و ناقص النور و مخدوم باطنی الود ناز و سبب
۳ باید که عطارد از مایه آفتاب طالع مکرده اگر مستعد باشد بهتر است
 دلالت بر ضعیفی صید کند **۴** باید که قمر مضروب باشد از مریخ و مریخ
 بود در جایگاه یکین از قمر مکنون حال باشد که اگر قمر وقت بیرون رفتن
 بصید مخوس بود دلالت کند بر آنکه گوندی بصاحب اختیار رسد
 فنا و قمر از محل بود آن رنج صعبه باشد و از نظر مریخ که مجوده بود
 باکی نباشد **۵** باید که قمر عطارد مسعود نظری محمده کند تا روز و مقصد
۶ باید که قمر در زایل الود باشد و در وقت بیرون او را در وقت
 دلیل قوه صید باشد و در زایل دلیل بیرون و در مایه صید **۷** باید که

قمر زاید الود و العدم باشد **۸** باید که قمر در خانه قمر بود و مایه بود
۹ اگر شکار کرده است باید که ماه در حمل و ثلثات او باشد و قمر
 طالع در برج خشت تا نیک آید **۱۰** اگر صید صحرایه کرد باید که ماه
 و ثلثات او بود تا نیکو باشد **۱۱** باید که زمره و مایه صالح الحال
 بقصد مریخ که آن دلالت کند بر آنکه صید را بصید مسلم شود **۱۲**
 صاحب کفایتی که در اختیار صید باید که مریخ و صاحبیت قمر و کمال
 باشد که گریز بزرگست درین باب **۱۳** در اختیارات طریقه
 که بهتر است گفته در اختیار صید آنست که مریخ در طالع و مریخ در
 و در محل ساقط از طالع و از زمره و زمره در یازدهم یا در دهم یا در نهم یا در
 او تا دو قمر بود متصل که اگر کار برادر بر او در آن صید کرد و نشاط
 افزاید و صیادان با عداوة و حریفی باشد سیکن را در یکی از مذکور
 وی شمس است **۱۴** باید که قمر در طالع از طالع با طالع باشد
 که صیدی که پیش آید در نتواند یافت - **۱۵** باید که قمر مایه باشد
 یا در آن مریخ که هیچ بدست نیاید **۱۶** نشاید که قمر در خانه قمر

ساقط باشد و طالع که دلالت کند بر ماندن صید پس اگر غرض
 باشد که قمر در برج متعلقه بوده و اقدارند بیت خود ساقط که
 هیچ خبر و زیاده نیست باید که در شمارگاه رطل به حال بود که آن
 طالع را بداند **دست** باید که گوئی که قمر به متصل است در وند باشد که
 صید مستقیم گردد و بیرون رود و **دست** باید که ساقط بوده که آن نیز
 اگر بخت صید کند و آنچه درین باب گفته شد از شروط است و محذور است
 باید که در مطلق بیرون رفتن بشمار رعایت کند و باشد مرغ
 شمار را علمه شرطی خید است که از این مرغی باید دانست چنانکه
 یاد کرده میشود **دست صید مرغان کردن** را از شروط است
 یا تیره است **دست** باید که ماه در برج هوایی باشد - و قمر عطار
 متصل بود **دست** باید که عطار و قمر یکال باشند و از قمر مقبولی تا صید
 یابد **دست** اگر صید مرغان است باید که ماه ناطق بود از برج ناطق
 در برج آبی باشد **دست** باید که صاحب طالع در برج آبی باشد یا بادی ناطق
 بخداوندخانه خویش **دست** اگر صید بخرچنگ و نایب میکند باید که طالع

ماه بران باشد قمر زهره با عطار و میوند **دست** اگر صید سیاه باشد باید که
 قمر از برج هوایی بفلجین میوند **دست** اگر صید عقاب باشد جای
 دلو یا قوس بهتر باشد بشرطی که مرغ متصل بود از ثلثت باید پس
 باید که ماه در عاشر و دسعوده و اگر در طالع بود دلیل آسان صید بود
دست اگر شکر در طالع بود بهتر باشد و فائده تمام باید **دست** باید که
 طالع ساقط باشد و بودن مرغ در سابع بکنت **دست** باید که قمر
 در وندی باشد یا در مایل حضو صا در عادی غنیم **دست** اگر خواهر که با
 کشاید باید که قمر در دلو باشد متصل مرغ و مرغ در عقرب تا یک
دست باید که گوئی جای متصل باشد در مایل الوند بود **دست** باید که قمر
 و عطار متصل بود از برجهای هوایی تا مرغانی که خوردن را نشاید
 لکنت و تیره و ویراج و مانند آن بدست افتد و محذور است **دست**
 نجبت **دست** باید که ماه از خداوند خانه خود ساقط باشد و مرغ
 فاصه بطل **دست** اگر قمر از برجهای هوایی رطل میوند دلیل بود در مرغ
 صید و ستون و در بدست افتادن مرغی که نتوان خورد و چون مرغ

اگر ماه ستاره راجه متقل باشد بر صید طوفی باید بیايد
 ماه در جدی باشد در وسط السما و برج نحس و برج در حمل بر که
 آن دلا کند بر آنکه باز یا جوع یا بیاید با از صید چیزی در دست است
 که خورون را نشاید. حد کند از بودن مرغ در وسط السما که
 دلا کند بر نفوذ مرغان شکاری کند و در افتادن از شکارگاه **قد**
سید بهایم و سیاه کردن را منظر و طاعت وی ده است
 ۱ باید که ماه در برج ناری باشد. باید که قمر مرغ متقل بود از
 ثلث یا قدیس بزرگ که آن دلیل قوه آن ماه بود و در هر صید
 باید که در سابع کجی بود و مرغ اول بزرگ که وی دلیل قوه آن
 باید که ماه ناطر باشد بعدی که آن معده در طالع باشد
 اگر صید جانوران کند که سم دارند چون شیش و کوزن باید که ماه در
 عاشق و متقل بر سره و زهره در منجم ناطر باشد اگر صید جانوران
 نجه دار میکند چون فوکوشی و دوا با و مانند آن باید که ماه از
 مرغ مقبول بود و یکی از این هر دو در ناطر باشد تا مراد بر آید

نخست تر و قوی از بهر پنج آن وقت باشد که طالع مرغ متقل بود
 و قمر در منجم و زحل ساقط و قمر متقل بر سره در طالع یا در دست
 تا کار از شیش رود ۲ چون بوز را کشت باید که قمر در
 باشد متقل بر مرغ و مرغ در خانه خود تا بزرگ طوفی باشد و طالع
 ۳ چون سنگ را خواهند کشت باید که قمر در حمل باشد مرغ
 که آن دلا کند بر آنکه صید را در یابد. اگر قصد سابع دارد چون
 شیر و مکیف و مرغ صیاد از وی ترسان باشد باید که انقال مرغ
 باشد و در طالع بر سعدی بود و مرغ در طالع بود و کبرج و دشت
 زیرا که اگر چنین بود در آن کار ایمن نباشد و محد و رات وی
 ۱ نشاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب بود که آن صید کند
 و گرفتار کند و باشد که اسب از عقب او خطا کند یا شکره را
 از حم رسد. نشاید که زحل در سابع باشد از برای آنکه زحل دلیل
 غدر و حيله است و چون در سابع باشد اگر چه صید را جو حاکم
 اما از کند و در دست بود. بوقت کجی گرفتن نشاید که قمر در ثور

فاصله که آن بخیز از جای بلند بقیه ما در جاه افتد و اگر قدر صید بود
 در میان فاشاک پنهان شود **۱** اگر قصد سیاحت دارد نباید که طالع
 حمل باشد یا قوس و نحوس بود و نیز که جم باشد که در دهان شکند
 و صید کند را محروم سازند **فصل در ماهی که در آینه است**
 باشد است **۱** باید که برج و حیدر را طالع کند و گوشه یا جزایر
 روانه است و بعضی جوت را نیز مکرر داشته اند باید که جای
 ماه برج آبی باشد **۲** باید که صاحب طالع در برجهای آبی باشد **۳** باید که
 ماه بنمره پیوند و عطارد با او باشد **۴** باید که ماه بنمره پیوند و عطارد
 با او باشد که صید بزرگ بدست آید **۵** باید که دال باشد عطارد یا حاکم
 یا رب ساعه صید بنمره و ماه و عطارد باشد **۶** باید که بنمره و قمر
 باشند تا آن صید نشا افراید و طرب زیاده کند و صید بسیار
۷ بهر آن بود که قمر و سرطان باشد متصل شکر و شری و فاشاک
 برج یا جوت و میران بود و منوبی باشد تا صید بزرگ بدست آید که شری
 بود صید جور بود **۸** اگر قمر بنمره و عطارد مسعود متصل باشد و شکر

برتن ناظر از برج آبی دلیل سلامتی صید بود و بسیار کفین
 صید و محمد و رات وی بخت **۱** باشد که بنمره یا برج حمل
 بود که صید قوی بود و کم بدست آید **۲** باشد که قمر عالی است
۳ باشد که قمر بر فعل نبوده که هیچ صید گرفتار نشود **۴** روا شود که
 قمر عطارد و نحوس اتصال کند که خبری بدام افتد که بکار نیاید **۵**
 حذر کند از اتصال قمر برج خاصه که برج آبی بود که آن دلیل
 شدن التهای صید بود و بنمره مادن **فصل در ماهی که در آینه است**
۱ و استخوان شروطات وی چهار است **۲** باید که قمر در جوزا باشد
 یا دلو یا اسد یا قوس و در جدی بزجین صورت شروطای در دست
 تجزیه کرده اند **۳** باید که قمر از نحوس پاک باشد **۴** باید که طالع و خدای
 مسعود باشند **۵** در آمو قمر در خان باید که عطارد و سکنو حال بود و قمر
 مسعود متصل و محمد و رات خلاف اینها بود **فصل در ماهی که در آینه است**
۱ و تعلیم دادن شروطات وی چهار است **۲** باید که ماه در اسد بود
 یا قوس یا جوزا و در سرطان که صورت کلب الحیات در دست

قیام و نیت اند - باید که ماه زاید باشد در نور و عدد **ج** باید که
 خداوند طالع و ماه مسعود باشند یکی از سعدین یا عطار و مسعود
ی در امور خیر ایشان سعادت عطا شود خاصه ملاخط باید نمود
 اما ملک را بخصوصه باید که قمر در سرطان و در اسد نیز جایز است
 و آخر از باید که در عهد این اوجاب از کونست قمر **قمر که در سبتن**
و سب تا ختن را شروط طاعت وی سه چیز است **ا** باید که قمر
 برج مقبله بود - ملاخط صاحب ساقه کردن از لوازم است چو درین
 محل صاحب ساقه در هر محل که افتد از طالع حکمی دارد اگر طالع باشد در اول
 رتبه است باید تا ختن ساقه کیرد و اگر در سب تا سبت بود در سب تا
 در و تدالارض بود در لفر مار **ج** باید که نیت تا رنگ سبکی بخورد
 تا ختن از منسوب است که ام کو کبریت **ی** باید که آن کو کبریت را از زمین
 بود و در هاق درجه او و اگر صاحب ساقه او باشد بهتر بود و محدود است
 وی دوست است **ا** شاید که قمر در برج نابت باشد که کار هرگز
 و سب سبقت نگیرد - **ا** شاید که صاحب ساقه در مبط باشد که هم

بود و خصوصاً که بجای ناطر بود و اگر آن نظر نماید باشد مقدار نیت
ق **سب را در ریاضت و اول را** شروط طاعت وی دو
ا باید که قمر در برج مقبله بود - باید که ماه مسعود متصل
 و آخر از باید که در آن کونست قمر و بودن او در برج نابت
ق **طالع و عداوت و تراغ افکندن** شروط طاعت **ا** باید که
 برج فالک باشد و بهتر آنکه معوج الطلوع بود - باید که صاحب طالع
 بین الحین باشد **ج** باید که ماه میان رطل و دنیب باشد و اگر
 طالع سابق باشد بهتر **ا** باید که کونست و را و ما باشد **ج** باید که قمر
 سعدی مغرور باشد و بجای متصل و از اضداد این شرایط **ا** اگر
 باید که در **ق** **نبت نهادن** **ج** **حسن کردن** اگر خواهد که محبوب
 در آن بند سلامت باشد باید که قمر در برج محبت باشد و مسعود
 بکونست و اگر خواهد که هلاک شود باید که قمر در اسد یا عقوب باشد
 متصل مقابله و تبرع و ترجیح تا آنچه مطلوب بود و وقوع آنجا بدو فی الحقیقه
 درین باب بخوانید از سعادت و کونست قمر و نابت و انقلاب مغرور

و نظر اول سجده و کوشش محمد میر است **فتح غلب کردن صلح** شد و
 یکی شش است اما باید که خداوند غایب و از دم در غلبت و قدس
 و صاحب طالع اقتدا دشمن رضا صلح دهد - باید که خداوند طالع خیر
 و قدس خداوند ثانی غرض باشد تا این صلح را نفی و تعالی باشد و مقبول اند
 مسعود باشد در جای خود - باید که مسعود در آتیا باشد و کوشش
 ساقط - باید که قره روتی باشد یا علی الله و مسعود و مقبول در موضع خود
 خداوند خانه قره و جمال باید ناطق بر نظر مسعود - باید که قره در بر طاق
 و نور و حمل و میزان باشد و اگر مبتدئ شود و بحد زهره باید و نشان
 یکی از شعبین و اگر هر دو باشد بهتر بود و احتراز باید کرد از جمع
 و متعادل گشتن با قره و نظریات و تدبیر میان باشد و البته قره
 مسعود و باید کرد تا صلح با تمام رسد و این تعادل بر لفظ صلح با تمام
 رسید اصل الله تعالی و ختم بالجزا حال و انج ابالن انشیر
 الحارث المقصد فی المطالب

فاته در میان اختیارات متفوقه و این فاته شش است
 بر حسب **فصل** او را اختیارات با اتصال قمر که اکبر و روح قبل
 شروع میگویند که حکیم فاضل فلیق احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجری
 روح الله روح مراتب اختیارات را بر سیزده وجه مرتب
 کرده اند است شش وجه در طرف سعاده و شش در طرف
 و یکی وسط اما ان شش وجه که در طرف سعادت اول **مسعود** آن
 بود برای جمیع امور و نسیه بوده و اختیارات او **دوم** **خس** آن
 شایسته بود و برای بعضی کارها و آن بعضی **سج** **محمود** و آن و تر
 مختار بود و چهارم **جست** و آن در سعاده و تر از محمود و پنجم **صلح**
 و آن و تر از جید باشد ششم **فران** که در آن وقت فراغت بهتر است
 و این مرتبه اول و راتب سعادت اما ان شش وجه که در طرف
 محنت است اول **خس** و آن عام بود و در جمیع کارها **دوم** **محمود**
 و آن خاص بود و بعضی از امور و آن بعضی **ندموم** و آن وقتی باشد که
 در و امید بخیری ندارد چهارم **مکروه** و آن از ندنوم و تر باشد پنجم

فاسد و آن در نخست از مکرده نادرتر و دوششم **لابا**
و آن وقتی بود که در دوزخ مکرده می نشینند اما آنچه وسط است

نیم مکرده می باشد و امید خبری

و صورت در انتابت است چون

عکس بود که اختار است اتصال

بگو اکسیر در انتابت وضع کرد

در جدول نهاد هر آینه

آنان در درین طریق است

و اول در جدول اعلیٰ الحمد

فی الاخرة و الاذیله

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

نظر به
در سطح
ثلث
در سطح

۱ مختار است برای بنیاد و طلب حاجت از آسمان
۲ جبر است برای خریدن چارپایان و عمارت زمینها
۳ مختار است برای حاجت خواستن از بزرگان کاب
۴ جبر است برای دار و خور و کار بزرگان
۵ جبر است برای مع دوای طلب خلعت از بزرگان
۶ مختار است برای خریدن چارپای و عمارت زمینها
۷ مختار است برای حاجت خواستن از بزرگان
۸ مختار است برای اجرای قنات و شرب آب

۱ مختار است برای ابتدات و حاجت خواستن
۲ مختار است برای بنیاد و مواضع عبادت
۳ مختار است برای نقل و تجارت و سرگشت
۴ سعادت برای ابتدات و سفر را
۵ مختار است برای خریدن و حاجت خواستن
۶ مختار است برای نوپوشیدن و طلب حاجت از آسمان
۷ مختار است برای ساختن معابد و تزیینات و عطر
۸ مختار است برای خریدن زمین و جوایز
۹ مختار است برای خریدن دوایب و سرگشت کردن
۱۰ مختار است برای خریدن بناد و عمارت سا جبر

۱- مختار است برای حاجت خوشن از قصه و شکار
۲- مختار است برای سفر و تجارت و حرکت و درستی شنیدن

باب دوم

۱- مختار است برای صید و سیاست و سوار است
۲- جید است برای تعبیه لشکر و ساختن آلات
۳- جید است برای آب و مکر و اصلاح تیر و کمان
۴- صالح است برای شکار و دریاد و سوار و کمر و دهن
۵- صالح است برای کارهای آتشی و قصه و شکار و حاجت را
۶- صالح است برای تعبیه و صید و ساختن آلات و آب
۷- جید است برای تعبیه لشکر و صید و ساختن سلاحها
۸- مختار است برای صید و دریاد و سیاست و صحبت
۹- صالح است برای اصلاح آلات و سیاست و آیدن ایشان
۱۰- صالح است برای سوار و آب و شکار و کمر و دهن
۱۱- صالح است برای شکار و بنای قلعه و عمارت و سوار
۱۲- صالح است برای ساختن اسلحه و خریدن شمشیر و درویش

باب سوم

۱- مختار است برای ابتدای اعمال و حاجت خوشن از ملوک
۲- جید است برای ضیافت و دیدن ملوک و اکابر
۳- جید است برای معالجه و شکار و طلب حاجت از ملوک

۴- مختار است برای سوار و طلب مال و ولایت و حاجت
۵- مختار است برای عقد الویه و بیعت و استبداد است
۶- مختار است برای شکار و طلب حاجت از زرافه و اسب
۷- مختار است برای صید و خریدن غلام و مرد و کهنک
۸- صالح است برای معالجه و شکار و رسانیدن آب و شربت
۹- مختار است برای خریدن اسب و حاجت از ملوک
۱۰- صالح است برای عمارت و مسکنها و خریدن چهارپایان
۱۱- مختار است برای بنانها و دین و حاجت از ملوک
۱۲- جید است برای جوهر و خریدن و حرکت و سوار است

باب چهارم

۱- مختار است برای ترویج و تعلیم علم و سبقتی
۲- مختار است برای ترویج و تعلیم علم و سبقتی
۳- مختار است برای نقل و حرکت و حرکت و نکاح
۴- مختار است برای سفر و ترویج و دار و خور و دین
۵- مختار است برای ترویج و دار و خور و دین و رفت
۶- جید است برای حلیت ساختن و ابتداء و تعلیم
۷- مختار است برای ترویج و خریدن غلام و اعمال و خدمت
۸- مختار است برای شربت و دار و معانی و شادمانی را

صالح است برای
تعلیم و تشریح و تزیین و تزیین
و تزیین و تزیین

مختار است برای ساختن پیرایه و شرکت کردن
مختار است برای عمارت زمین و تعلیم موسیقی
صالح است برای عمارت بنا و خوردن اسیر و افند
مختار است برای خوردن جواهر و چهار پایان و غیره
س ب د ی
مختار است برای مناظره و تعلیم اشکار
صالح است برای تزیین و نقاشی و تعلیم موسیقی
مختار است برای ابتدای تعلیم و امور عظمی
مختار است برای تبار و و کز و کسب و تعلیم را
جید است برای تعلیم و خوردن جواهر و حاجت از کتاب
مختار است برای تعلیم و تشریح و تزیین و تزیین
صالح است برای معالجه و آوار و خوردن و مناظره
صالح است برای خوردن ضایع و منبره و شرکت و تجارت
مختار است برای خوردن عصاره و چهار پایان و تعلیم کردن
مختار است برای خوردن عصاره و چهار پایان و تعلیم
صالح است برای تعلیم و حاجت از علم
صالح است برای شرکت و و کز و خوردن جواهر
س ب د ی
مختار است برای تزیین و تزیین و تزیین است

نقد برین
در صحت

بالن

باک منت عمارت زمینها و محدود است از و کز
از همه کارها حدز باید کرد و هیچ کار نتوان
حدز کند از فعل و و کز و میانه است برای کار کردن
میان است برای بنیاد و خوردن و خوردن را
مذموم است برای و کز و شرکت و خوردن را
سبب جزیت در و آتد بر شرف و
حدز کند از سفر و و کز و ابتدای است
ع د ی
میان است عمارت زمینها و زراعت کردن
مکرر است ابتدای است برای عمارت و بنیاد
حدز کند از سفر در یا و شرکت و انباری کردن
ع د ی
صالح برای طلب مال و معاش و حاجت از آفت
مختار است برای بنیاد و عمارت مساجد
جید است برای شرکت و طلب حاجت از و زرا
مختار است برای سفر و فعل و خوردن و سوال و ابتدای
صالح است برای عمارت زمینها و خوردن چهار پایان
جید است برای مع جواهر و خوردن و آب

مشر

۱. صلاحیت برای انور دینی و حاجت از علماء و مردم دانستن
 ۲. پاک بخت خریدن دوا و حاجت از سپاه لاران
 ۳. صلاحیت برای زمینها و خریدن چهار پایات
 ۴. جید است برای بنای شهرها و خریدن علما
 ۵. مختار است برای شرکت و تجارت و خریدن جواهر

ع ۲۰

۱. مدغم است برای حرب و حکومت و امتثال آن
 ۲. حد و کند از سفید و ترویج و استبداد کارها
 ۳. پاک بخت محباده و مناظره کردن را
 ۴. پاک بخت برای صید و جوگان زدن را
 ۵. حد و کند حاجت خاستن از غلظت و اکابر
 ۶. مکروه است برای لغای اشراف و شرکت کردن
 ۷. سکون و غلوت بهتر بود

۱. حد و کند از سفید و ترویج
 ۲. صلاحیت برای صلاح آلات حرب و دانش کارها
 ۳. حکم او مانند و شست
 ۴. سکون بهتر بود
 ۵. حد و کند از سفید کردن و در کشتی نشستن
 ۶. حد و کند از حکومت و غلب حاجت از بزرگان و اکابر

ع ۲۱

ع ۲۲

جودیت

۱. جید است برای ساختن بنا و کمر
 ۲. هیچ کار نشاید الا سیاست و مکن در حرب
 ۳. مختار است برای کندن جوی و کار بر آوندان
 ۴. مباد است برای دایع کردن و صلوات برای کار کردن
 ۵. مختار است برای افراده قنات

سیح کار نشاید

۱. مدغم است برای سفود و حاجت و استبداد آن
 ۲. پاک بخت خریدن جواهر و علما و شرکت
 ۳. صلاحیت برای کندن جوی و بریدن کار بر
 ۴. مباد است برای بنایها و دین
 ۵. غیر محمود است هیچ کار نشاید سکون بهتر بود

ع ۲۰

۱. جید است برای شکار و تعبیه کردن شراب خوردن
 ۲. صلاح است برای ترویج و استبداد آن و حوائج را
 ۳. صلاحیت برای معالجه و ترویج و عمل نقاشان
 ۴. صلاح است برای سفود و نقل و کندن کار بر و نقل
 ۵. صلاحیت برای عمل ضیافت و خریدن جواهر
 ۶. صلاحیت برای ترویج و سفید و استبداد آن
 ۷. صلاحیت برای شراب خوردن و عطر با صند و خوردن
 ۸. مختار است برای دار و خوردن و معالجه و شرکت آرد و پیر

ع ۲۱

2	صالحیت برای خریدن سستور و جواهر
ط	صالحیت برای دار و خوردن و خوردن سبده
ع	صالحیت برای شناختن و برده و خریدن
ط	صالحیت برای شرکت و سفر و حرکت
ع	ل ج
6	صالح است برای مشاهده و محاسبه و حسنه
ا	میان است برای حاجتها و صالح است برای کسب
ج	جید است برای ابتدای تعلیم و در باقی کارها میان
ج	صالحیت برای عتلم سواری و شنا کردن
ک	جید است برای محاسبه و کلا و محبت کنان
ه	مختار است برای تعلیم و مشاهده و محاسبه
و	صالحیت برای خریدن کینران و چهار پا یا است
ج	صالح است برای معالجه بیدان و خوردن دار و ما
2	صالح است برای مشاهده و خوردن دو آب
ط	میان است برای ابتدای است و شاید دار و خوردن را
ع	سج کجاست بیدار
ا	باک نیست خریدن سبک کان
ل ج	
ج	خیز کنند از حرکت ابتدای است
ا	خیز کنند از سفر و تزویج و حسنه و در لغز ماه

مر عطار و

خیز کنند

ج	خیز کنند از تجاره و سواری و حوالج
ج	خیز کنند از آراست است و سفر و حرکت
ک	فراع بهتر بود
ه	خیز کنند از خوردن و خوردن
ج	خیز کنند از سفر و تعانی و ساختن عظم
ج	خیز کنند از سفر و میان است دار و خوردن
2	خیز کنند از تزویج و خوردن برده و ابتدای است
ط	خیز کنند از سفر و تزویج و عمارت و ابتدای است
ع	خیز کنند از سفر و تجارت و بنا نهادن
ا	خیز کنند از سفر و دریا و میان است برای ابتدای کارها
ل ج	
ه	صالحیت برای سفر و نقل و سواری
ا	جید است برای شناختن
ج	صالحیت برای سفر و خوردن سستور
ج	مختار است برای سفر و نقل و تحویل
ک	صالح است برای بنا و ابتدای و حوالج
ع	صالح است برای شرکت و تجارت و سفر
ج	صالح است برای خوردن و بار باران
ج	صالح است برای خوردن کینران و میان است دار و خوردن
ع	صالح است برای شرکت و تجاره و سفر و خوردن سستور
ط	صالح است برای تجاره و طلب حاجت از سستور

مر عطار

۱. حاجت برای بنام نهادن و حاجت خواستن
مختار است برای سفر و در گشتی نشستن و طلب آبرو

۲. شاید اصلاح آلات و بوسیله و شکار کردن
باک نیست برای آراستن لشکر و استعمال
صالح است برای سیاست و شاید سوار بر
ناستوده است برای سفر

۳. غیر محتار است برای استبداد است
صالح است برای شکار و مجاهد
حذر کند از سفر

۴. باک نیست باتش کاری و تیراختن را
باک نیست باتش کاری و تیر انداز را
صالح است برای خراب کردن بنا

۵. صالح است برای شکار باز و باشد
باک نیست بپسند دریا و ساحل است

۶. حذر کند از بدیدن سلاطین و طلب حاجت از ایشان
حذر کند از نفس و خدمت با زمان
حذر کند از مناظره و سواری و خدمت
فاسد است برای استبداد و سفر و نقل و کول
در مود است برای نقل و حاجت از ملوک حاکمان

۱. مختار است برای تزویج و ترک و تجارت
مکرر است برای سفر و استبداد ایام
حذر کند از سفر و در و حذر و در

۲. باک نیست حذریدن چهارپایان
شاید خراب کردن بنا
شاید و برای کردن
حذر کند از نشستن در گشتی و عوض کردن

۳. صالح است برای خردن کبوتر و چهارپایان
مختار است برای تزویج و نقل و تحویل کردن را
مختار است برای تزویج و سفر و ترک است را

۴. مختار است برای سفر و خردن کبوتر را
صالح است برای همانی و حاجت از زمان سخنان
صالح است برای تزویج و ترک و خردن کبوتر را

۵. صالح است برای ضیاع و نقل و تحویل و خردن زندگان
مختار است برای خوردن دار و در و استعال بهود و لذت
صالح است برای ترک و خردن سوراخ

۶. صالح است برای عمارت و بنام نهادن
صالح است برای عمارت بنا
صالح است برای حمام زعفران و سفر و ترک

معلوم است برای سفر و حاجت و ازدواج
جید است برای بنام رکت مشتری
سپرده میت
خزانه دار سفر و شش در گشتی
میان است برای امور دینی
باک میت در عمارت و زراعت
باک میت خای مساجد و عیون
صالح است برای دار و خور و دگر گشت زهره
سپرده میت برای اعمال و حاجات برپا
میان است برای عمارت و بنیاد و بدین
باک میت بنیاد و دگر گشت مشرک
جید است برای مایه موافق و مساجد

مختار است برای عقد و تجارت و حاجت از آن
سعد است از برای تجارت و خرید و فروخت
جید است برای تجارت و شرکت و حوایج و اعتبارات
مختار است برای سفر و امور خطر
مختار است برای عقد و امانت و حاجت از آن
جید است برای سفر و تجارت و حاجت از آن
مختار است برای عیادت و عیال
مختار است برای اعتبارات و حوایج و عقد و تجارت

فہرست
معارف

۱. بدنام است برای سفید و حاجت و اقتداآت
۲. جید است برای بنای بزرگت المنیر
۳. شونده نیت
۴. حذر کند از سفر و نشستن در گشتی
۵. میانه است برای امور علمی
۶. پاک نیت در باب عمارت و زراعت
۷. پاک نیت بنای مساجد و بناء بقیع الخبر
۸. صالح است برای دار و حوز و نیکو بزرگت زهره
۹. پسندیده نیت برای اعمال و حاجات
۱۰. میانه است برای عمارت رهنشها و هدم بنیان
۱۱. پاک نیت بنا نهادن بزرگت المنیر
۱۲. جید است برای بنای ضوابع و مساجد و بقیع الخبر

۵. مختار است برای قصد و حمایت و طلب جان آخرت
۱. سعادت از برای تجارت
۲. جید است برای تجارت و شرکت و حوالج و ابد است
۳. مختار است برای سفیر و امور دیگر
۴. تجارت است برای عقد و اموال و نهاده و باحت از ملک
۵. جید است برای سعادت و باحت از اشراف

اصول و قواعد
تأليف
میرزا محمد علی
کمالی

مختار است برای بنای عبادت و خانه ها
مختار است برای استدان و حوائج و قضاء
مختار است برای عزیزین ضیاع و عبید و حاجت آرزو
مختار است برای صاحب از و بوانیان
مختار است برای خانه ها و دوزخ و زمین خریدن
مختار است برای ابتدائات و حوائج

۲ صالح است برای سیاحت و امور عربی
۱ حدز کند از سفید و استدای کارها
- صالح است برای ساختن اسلحه
۶ حدز کند از سفید و نقل و تحویل
۵ حدز کند از ترکیت و تزویج
۰ هیچ کار نشاید کردن

۱ ستوده نیست معبر و شرب دوا
۲ صلاح است برای خوردن خاصه اسان و عمل اسلم
۳ صلاح است برای خاصه و مناظره و کارها و مرتب
ط حذر کند از ابتذالات
۴ صلاح است برای خاصه و مناظره و کارها
۵ پاک نیست در حاجت خواست از تنگ

۱. شاید برای کین کردن و مکر و حیله و دروغ و استقامت
 ۲. حذر از ترفیع و ابتدای امور را اولک است
 ۳. شاید مکر و چلبای نهانی را
 ۴. شاید کین کردن و کرکیتی و بهمان
 ۵. شاید سیاست و تدبیر است سرش
 ۶. شاید الا نهان کردن سرها و مطالعه کردن است
 ۷. شاید عطر ساقی و کجای نهانی کردن را
 ۸. شاید معالجه کردن در اعطاء نهانی و خفیه نهانی
 ۹. شاید دفن کردن مال و معالجه
 ۱۰. شاید تدبیر شایع به نهانی و معالجه بجا به استیانت
 ۱۱. شاید دفن اموال و نهان کردن گوز
 ۱۲. شاید نهان کردن اسرار

۵ مختار است برای خریدن برده و حاجت از زمان بستان
۱ مختار است برای تزویج و فسخ و تعلیم موسیقی
۲ مختار است برای شرکت و تزویج و استبدای کارها
۳ مختار است برای سفر و ضیالی و نقل و استبدای کارها
۴ مختار است برای ساختن تاج و کمر و حاجت خواندن
۵ صالح است برای شرکت و نوپوشیدن و زینت

۱	صالح است برای ترویج و حاجت خواستن و تغلب و توفیق
۲	مختار است برای دار و خور و دین
۳	مختار است برای حرکت و ساختن و تیراندازی
۴	مختار است برای عمارت و بنیاد و درخت زدن
۵	صالح است برای بنیاد و عمارت مساجد
۶	مختار است برای صید و ریاضه و ابتداء و طلب حوائج
۷	مختار است برای تعلیم و خاطره و استبداد امور
۸	صالح است برای صباقت و تعلیم و نقاشی
۹	مختار است برای ابتداء تعلیم و صید و ترویج
۱۰	مختار است برای سفر و تجارت و حرکت و ابتداء
۱۱	مختار است برای صید و طلب حاجت از ملک
۱۲	صالح است برای حرکت و ترویج و دار و خور و دین
۱۳	صالح است برای معالجه و تعلیم و مسیحی و نقاشی
۱۴	صالح است برای دار و خور و دین و شکار کردن
۱۵	صالح است برای خریدن و رفاه و شکار و تیراندازی
۱۶	صالح است برای طلب حاجت از علمای شایع
۱۷	صالح است برای تعلیم و شکار کردن را
۱۸	صالح است برای حرکت و سفر و دین و شری

مصلحت در اختیارات بر بودن قدر در بروج و قوی که غالب است
 باشد و اختیارات بر حالات قدر در بروج و آن چهارده حالت
 و در بودن قدر در بروج عالی السیر حکیم سنجی جدولی آورده است
 و در انتهای غرض مذکور هر یکی داشته بقیه همان جدول کرده است
جدول لایحه اختیارات علی کون القری البروج الجالی السیر

۱	میان است برای خون برداشتن و حکام رفس و طلب
۲	صالح است برای خلوة و فراغت و سکون و لهو و سرگشته
۳	باید نیست بجهت امور دنیوی و کثرت و اشتغال شرب
۴	میان است برای ابتداءات و طلب حاجات و جهات
۵	صالح است برای حمام رقص و خون برداشتن
۶	صالح است برای جابه نویسی و شرب و خور و دین
۷	صالح است برای طلب فراغت و زراعت و غنای و باغ
۸	میان است دار و خور و دین راه و کار و کار و کار
۹	صالح است ریاضت چهار پایان و فراغت و باغ و باغ
۱۰	مذموم است راه ابتداءات و طلب کار و راه و فراغت
۱۱	جید است برای فراغ و سکون و غلظت و زراعت و باغ
۱۲	باید نیست در سواری و حرکت و طلب حاجت و غلظت

و شرب و طلب را

و آنچه خواج نصیرالدین و آقاخان در باب اعتبارات نزول قمر و موج
 آنها غرضی که غالی استیر باشد بصورت نظم فرموده اند اینجا
 کردن بجز این صواب است و بقیه ای نماید اگر طبع را همین منظم بکنند
 می باشد و دیگر قیاسه سهل است و دیگر بکت انعامش نیز فایده
 بسیار است پس این باب از آن برکت عالی نماند است صواب
 و الله هو الموصول الى المقصود و بهشت حق و بهشت حق و الجود

فصل در برون قمر و عمل

هر می گاید نباید خدا می نزل جرم مدد خانه مرغ یعنی در میل
 نیک باشد هم مغرم دیدن دیگر ماه پوشیدن حریر و مسکین
 که چو یکت ابتدا می کار خوشی و بد بود دنیا کردن خاصه نیکو

فصل در نور

ماه چون در نور باشد بحد درخت تخم افکندن بلیغ و نایب
 خوشتر دیدار خوانان طراستخت از بصل که بکین در خرمی آون
 که چه شاید شکرست و مع بری نوبان قصد کردن بد بود که ماه چشیدن
 چون قمر در برج جوزا و برج ماه تابا بیج ترکان خطای و که چون باشد

م توان خواندن کتاب هم توان دیدن هم توان نماندن هم توان
 جاده پوشیدن نماند سفر کردن است لیک نماند چیدن و قصد

فصل در نیکان

ماه چون در برج خوش اندک نماند جاده پوشیدن سفر کردن در نماند
 و از روی سهل و خوش در نماند نماند نماند چه کوی کم کره بهتر بود
 میزد که ماه زفتن و نماند نماند نماند نماند نماند نماند

فصل در آسود

ماه آسود چون جرم احوال بر شجر نیک باشد بکین تغل که بکین و لیر
 قصد و کار شمع حاجت نماند خوش و ز برای تاج داران روی آرا
 بیج ترکان خطای و نماند نماند لیک نماند نماند نماند نماند

فصل در آسود

هر چه از برج آسود بکوی سبله در راه نماند نماند نماند نماند
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
 حوش نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

فی المیزان

موجود بران بود و بگویند که بگویند هم منعم مقدم جود خوی فی شمس هم
با جود پیشین و نوشیدن که تمام فاضل بر باکت و مسلح جانها را
مکنتین که بگذرد از عقده و فدا کج سرکاری دیدن بکنت بدین خوی

ماه چون در عقب آید بکنت باشد بکند خورون دارد و زود کردن
هم هر اوست نشاید هم ساقین هم شدن که با هم و جسم بران
است بران بدین بکنت دن و بکند لیکن بکار کارنا در وی باشد شود

ماه چون در خوشی بکنت بکند کار او شش بروج و تعلیم خوشی
هر یک جمع و حیوان کند باید بخیل جامه پوشیده به خور و دند و بخیل
قرض دادن بکند در کیم بود که کسی سبیل خور و بکنت خور و

ماه چون در جدی باشد کار بکنت بکند جامه پوشیدن خوشی است
جامه وی و ساویر باشد اردن بپاه میرزا و عطا اردن بپاه
بکنت باشد بکند و عقده و عقده بدو بدو بدو نشان و عقده و

فانست

الموت

ماه چون در دلو باشد گردن بکند از بکشت و کاد و سبقت
بکنت باشد بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند
حصنها و ملها باشد بدو کردن بکنت بکنت و فضا و فضا و فضا و فضا

بودن قدر الموت

چون قدر در حوت آید بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند
دعوت خود بکند باشد بکند بکند بکند بکند بکند بکند
هم قبل و هم کلاه و هم کرم بکند و آنچه در تن باشد او را بکند بکند

هم درین باب گفتند و بسیار زیاده و اجمع شده و بکند بکند

ماه در حمل ای بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند
در بینه زن خواه و زمرگان دارد و خور و زن بکند و بکند مدار
ماه اندر نور عقده و بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند

اکگاه عمارت در امانت بدین خطه و نور و مصاف است ای و

در هر چه بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند
رفتن سوی دیوان و بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند

بودن قمر در برج میزان
مرد در زمان نشاط دریا باید در زیر سنگی مبارک آید
جوهر فوی و جامه میوه نشاید در بهار منتهی بکوباید
بودن قمر در برج جد

مرد در اسداولی بود آتش کار یابی ز ملک حاجتی کان آید
قبایله نمی ترا کنو آید اگر نود و نشتن و معاملات بکند
بودن قمر در برج سنبله

در سنبله ماه را جز قمار بود کار یکدیگر عظیم محنت بود
تعلیم خط و عمارت در رایت روزن جوانی و کد آشتن عابد
بودن قمر در برج میزان

مرد در میزان خلوت و غریباید و در نوپوشی وزن بخوانی شاید
تعلیم باب و نقش و تصویر بکشد و در جنگ مکن که خشم غالب است
بودن قمر در برج قوچ

مرد در قوچ حی کن و داره خور بر دشمن خود مگر کن و شب خون
نشان تو نهال و عوب را کار باز رنهار حدی ز تر و ج و عسر

بودن قمر در برج قوس
ماه اندر قوس قصد کن بر دین و نگاه بخیر و سب و آ
پس حاجت خواه از قصه و عطا دار و خور و جان ملک بکند
بودن قمر در برج جد

ماه اندر جدی از عمارت مکن و زنج ستور و برده یکی بخر
پس تخم بکار و در زراعت آید صاحب مطلب آب رخ خوش
بودن قمر در برج دلو

ماه اندر دلو مکن مانند خشم و آگاه نهادن بنایا عظیم
بنده و دملک سازد و عاقل نروخ و عسر مکن و عظیم
بودن قمر در برج حوت

ماه اندر حوت چشمن نفوس بخر نوپوش و تجارت کن و کن غلام
دار و خور و پس حوض کن و آید از قصد و بنا و کارش مکن
اما حالات قمر بزرده جدی نهاد و نهاده از اعمال بکند و عسر

نماید و نشاید و دیگر کرده
آید و عسر

صلح است برای پوشیدن و ترویح و درختان
و سفر و ترک و حذر باید کرد از خوردن و درختان
صلح است برای بیرون شدن از عمارت و رفتن
و خوردن حذر و بیرون جامه و بنایان و حذر باید کرد
صلح است برای تجارت و ترویح و خوردن و درختان
و درختان شستن و ترک و حذر باید کرد از عمارت و رفتن
صلح است برای کار و درختان و حذر باید کرد از خوردن
کار و سفر و ترویح و ترک و درختان و درختان
صلح است برای ساختن حذر و پوشیدن و خوردن
و حذر باید کرد از سفر و درختان و عمارت و عمارت
صلح است برای پوشیدن و بنایان و خوردن و عمارت
و شستن و ترک و حذر باید کرد از عمارت و عمارت
صلح است برای سفر و حاجت و شستن و ترک
نشاندن و درختان حذر باید کرد از بنایان و حذر
صلح است برای درختان حذر باید کرد از خوردن
و حذر و ترک و عمارت و عمارت و حذر
صلح است برای خوردن و سفر و عمارت و عمارت
و حذر و ترک و عمارت و عمارت و حذر
صلح است برای خوردن و سفر و عمارت و عمارت
و حذر و ترک و عمارت و عمارت و حذر
صلح است برای خوردن و سفر و عمارت و عمارت
و حذر و ترک و عمارت و عمارت و حذر

فخریہ

خند باید کرد و نه دنج و جویند غنچه و شستن در کشتی
صالح است برای بوار و خردن و دود و بخت نهادن و کوفتن
و ترکست و دلوئی و دوش کشتی و خدز باید کرد از ترنج
صالح است برای ترنج و او چوب کشید و مینا و برای کشتی
سفینه و خدز باید کرد از نویشیدن و زراعت کردن
صالح است برای تقام و رسول و ستان و نند و خردن
و دوش کشتی و خدز کند از ترنج و ترکست کردن را
صالح است برای ابتدآت و طلب کار و نوشتن و ترنج
و حواصط و ترکست و دار و خوردن و معالجه ادراسه
صالح است برای تجارت و دار و خوردن و مینا است برای
و حرکت و خدز کند از خردن نند و کشتی در آب افکندن
صالح است برای ترنج و دار و خوردن و مینا است
و خردن و حاکم و دوش سفینه و ترکست کردن و اندام علم
فصل در میان اختیارات نماز و قمر و غنچه کیول است
ابورحان مروی باینکه این اختیارات نماز بر نند و حاکم و روم
و صابان نیز بر نند و آنچه مذکور را باید باشد بلکه کافر و ملحد
محتاج باشند بر نماز نیا کرده اند و حکیم اسمعیل با جزئی آورده است
در مدت عمرش که این باب امتحان کرده و نند اکثری موافق قول
آنند و در میان است و ابورحان حد و نند و است و نند از حیدرانی

روایه میکند از حکمای هند و بیان منازل و نسبت منزلت که گویا اگر کتب
سجده تیار و حکم بر هر یکی داشته باشد در درستی این باب مبالغه
بسیار کرده اند و اعانت هر چه است و این ضعیف بود بجان گوید
کس را با وی جای ندارد و خلاف نباشد و آن جدول اینست

د	ا	ج	س	ب	د	ا	ج
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط
ن	ز	ط	ص	م	ن	ز	ط

اما منازل فل چون ماه بمنزله ازین چهار منازل که مذکور است بزرگ
فرود آید و او را بنود بخدمت پادشاه رخص و جامه پوشیدن و خانه
چند و پیر عمارت کردن و از مباحثت نیز خبر باید که در فرزند ناو
آید و دشمن و الدین بود و چیری بجا نیست بکسی نباید داد و ترک
ناید که در اما اگر خبری کم کرده باشند چون ماه بدین منازل رسد

بزرگ و بی باز باشد **المنزل** چون ماه بمنزله ازین منازل
رسد بخداست خدمت ملوک و طلب جریج ازینان و
بر هر یک شش و درخت شش اندک و گشت کردن و دریا
و ادل ستوران و دروازه و بک کردن و زینت و ادین
طعام و رفاه خویش **المنزل** چون ماه بمنزله ازین منازل
مکروه بود خدمت پادشاه و طلب حاجت ازینان اما نه بعلق
بلاغ دارد از فرزند و فروشنده و ماضی و او باشد و
بود بکرب رخص و قصد قلاع کردن و کارهای بکشتن و
رفتن و ریاضت ستوران فرمودن و قصد و حاجت و
نهال شش اندک و گشت کردن و جامه بریدن و پوشیدن ناخن
چیدن و شستن **المنزل** چون قمر یکی ازین منازل آفتاب
پسندیده باشد خدمت ملوک و سلطانین و حاجت خواستن
ازینان و روان کردن آب بر جوها و زراعت کردن
شش اندک و تاحین چیدن و بعد ازین و بصید رخص و شکار

منزل اول در نصب حکمای هند است که هرگاه مردی در خردی باشد
 از منازل روزه چون پادشاهی تخت بکشد بندهای او را
 راد و آخی و شبانی باشد و مدتی در آن بماند و بر عیبت خویش
 بپاشد و روابو در ترویج و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند را بکشد
 سپهر و نوحه را باید کرد از صید و قتال و علمای ایشان گویند
 که سال نو شود و ماه در یکی ازین منازل باشد اگر در آن سال حکمی
 افتد طهر شرکازا باشد و این حکمی محبت **المنزل السط** از در
 ماه در یکی ازین منازل آید روابو در خردن و فروختن و مکتب
 کرد ایند و او بکارزار رفتن و صید کردن و فرزند بکشد و این
 و اگر کسی در حق کسی فقر خواهد کرد یا دزدی یا دزدی در غلط دارد و این
 وقت بمشوره خویش رسد و حذر باید کرد از بریدن و پوشیدن جامه
 و بنا نهادن که گفته اند چون ماه در یکی ازین منازل باشد و کسی بنای کار
 سر کرد در آن بنای شیند اگر کسی غایبی دارد و در روز او را بطلب
 و درین وقت اگر کسی ببار پیشیند و در آن زمانه و کسی در آب آسانی کند

نوا **سپه پند** **المنزل** چون تیر تیر از منازل خویش باشد هیچ کار
 ننماید و بنده و روابو را بکشد اگر چه مارا تصفت آن معلوم
 که از به وجه تویع این منازل کرده اند و لیکن چون در علم نجوم
 این بسیار است چون حال خود و وجه و نه سهرات و این غریب است
 و تربیت را باب الایام و الساعات و غیر آن و این جبر را
 طاعت است اگر نمودن هیچ چه در وی در میان منازل فرموده اند
نظم از منازل که برین چرخ برین دارد ماه **نظم** اگر نهمین
 کفر فاشک **نظم** بنو و خیمه و شتره در آن **نظم** بلده و ذابح و کلاه
 زبان و سماک **نظم** در بیان اختیار منازل جبهه فتح قلاع حکما این
 معنی را استخراج عجیب کرده اند و شبر تصانیف اختیارات
 ازین غایب است بدانکه زحل و مریخ و آفتاب مناسبتی دارند با
 شهر و کوشدن حصارها و قطعها و منازل قمر را قسمتی کرده اند و بنی
 خارج نام نهاده اند و بعضی را داخل بنی درین دایره **نظم** و در
 بران میکند و آن دایره اینست **نظم** الله اعلم بالصواب

این خانه نصیب الله و درین
 درین منازل نظم برین
 سبب است

[illegible]

نفا

ناموی

ناموی

هفتم نهمین شایسته ساختن و در سیم درجه باشد نو باید پوشید گتم
بگفت است و در چهارم درجه که کند از دیدن ملک و در هفتم که
مخاطره باشد و باشد که تقبل نماید و در پنجم درجه باشد ترویج کردن که
در دوازده یکدیگر راجع دارند و در ششم درجه سبکست چهار باقی ده
فریدن و در هفتم درجه شاید درخت نشاندن و بسیار بگوید و ^{نهان}
و عاقبت محمد باشد و در ششم درجه باشد عقد محبت سبق و در نهم
درجه جز باید که داد تحاره و علما طلسمات و اعمال کیمیاگری و بر سر
حکمای همد چون ماه درین منزل باشد بگفتند در دوازده و در ^{تران}
بچار ما کردن اما سوزا مکرده است در سبک باقی مانده اردو ^{در}
کوید خبر نماند و زنا شود و برده و ستور فریدن و ستور کشتی و غنی
صلاح و درخت نشاندن و موسی کردن و ناسخ کردن و جانه نو بریدن
و پوشیدن و چون ماه از آنها پاک باشد و نشاید ترک کردن ^{میان}
کوید خبر کند از خدمت ملک و طلب حاجت از ایشان چه در وقت
نقزانی و طبع یا در نهان ^{باید} آید و تفسیر ترویج کردن اما جانه نو باشد

پوشیدن که البته در آن لباس جو اقی رسد و با کسی دوستی نکند
که عاقبت هر دو نامحرم بود ^{بجای} از آن و در طین است تا به پنج
و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه از محل و این منزلت بعد از
نشاید درین منزل عمل محبت کردن و یک مدت ملک و پوشیدن و ^{از آن}
طلب حاجت کردن و خبر کند از ترویج و خبری فریدن برای حاجت
و پوشیدن حکمای همد که نیکو بگفتند کشت کردن و کار کردن
و باره ساختن و در سیم که باید نشاندن و خوشن و برده
رومبان کوید چون ترو درین منزل باشد بگوید خدمت ملک
کردن و از ایشان حاجت خواستن و با آنها چشیدن خود دوستی
و مکر و دست برده و ستور فریدن و مکر که درین روز جانه نو پوشد
اگر ماه محرم باشد چاری بود ^{در} از آن و طین است تا به پنج
درجه و سی و چهار دقیقه و هفت ثانیه از نور و این منزلت میان و پنج
مستوب و ترویج و داخل سرس کوید در دوم درجه شاید عمل ترویج محبت
سیم درجه باشد عمل صنعت و کار کردن و در چهارم درجه بگوید باندیدن

انراش از زیاده دوستان و در چشم و در یک دست تر و ج و خیری و چون
و بنا نهادن و درون وکیل کردن غل و پویشیدن حکمای پسند گویند
بار زکائی کردن و سفره امیان نمود و دوزخ و سوس که بدید زباید کرد
از تر و ج و چون دو آب برده و ریاضت ستور و سفره آب که
چشم موج باشد و ترک و شاید صید کردن و اعمال آتشی باشد
درخت نشاندن و کشت کردن و نوپوشیدن و میان گویند
این منزل بزرگ است کلا بیان منزل سعادت چون در روی باشد
بهمه کارهای خیر پسندیده است اردوستی گرفتن و بزرگ است
رفیق و حوایج خویش عوض کردن و برادرگاه حق غرض و کفایت
و تضرع کردن و زنج خوشتن و برده و ستور و عین و بنا نهادن
و کشت کردن و در ویدن و نوپوشیدن و **دوران** از آخر تر است تا
بیشتر بگذرد و بهیت خج دقیقه و چهل و دوازده این **کتاب** است
و بهیت بزرگ و در اصل هر کس گوید در و عمل نفوس و دشمنی
شاید که در این **کتاب** است و با کار و اعمال صفوی و دعا و رزق

و بنا نهادن و در چشم و در یک دست تر و ج و خیری و چون
گویند که کشت کردن و نوپوشیدن و میان گویند
بنا کردن و سفر کردن شاید که در وقت اول هر روز که در آن سفر
دو دوزخ و سوس که بدید زباید کرد و دو سفر در یک **کتاب** است
و شاید بنده و عین که صاحب و این باشد و ستور و ریاضت
و عین و حد و کند از خوی و جاه و کار و کند و برکت شستن
گویند هیچ کار را نشاید **مقدم** از آنقدر برانست تا چهار و پنج
بفرد و دقیقه و شش تا بنده از حوزا و این غریب است مرکب از سعد
هر کس گوید در همه طلسمات نماید کردن و در مصحف قرآن که طلسم
نشر و تحریک و عقد الرجال را نماید و شکو بود دیدار ملک و اسراف
و چون برده و ستور و سفر کردن حکمای شنید گویند شاید که در آن
نمودند سلامت مانند و یکس که عالم کرد و دوزخ و بد و فرزند و بیست
و ستور و اگر ماه از پنجاه سال بود و سفر کردن بگویند و در پیش
گویند بگویند و بنده و عین که صاحب و این باشد و ستور و ریاضت

و طلسمات و دعا کردن و سفود و اقبال با شرافت و سحر و جادو و نفع
و جادو و نفع و دعا کردن و سفود و اقبال با شرافت و سحر و جادو و نفع
تجاره حکمای هند که نیشاید دار و خور و در زینه ساختن و سفر
کردن و نعلت دوم شب که یکی نماند و در سوتس که بدشت نیشاید
که میان مرد و زن تضاد انجامد و میان کوبند برین منزل بخت
غالب است اعمال عداوت و طبیعت را بیکو باشد و مکر و حسد و نجات
و تروج و نو پوشیدن و معالجه بیمار و سر نهایی که نهند دانی بماند و مکر
فقد بهبوده کوبی و کزیر پای و سر زه کوبی بماند و گفته اند که چون خود
منزل بماند در سفر و هیچ چیز نماند از سفر نماند است بخت
و پنج درجه و هفت و دو دقیقه و نچاه و یک ثانیه و این منزل بخش است
مصحف قرآنی آورده است که سعادت و نماند در طلسم طبرک کردن
و نماند معالجه و دعا و نو پوشیدن که خطر و احت و احت باشد
مهر کوبی و برین منزل نماند است طلسمات عداوت و طبیعت
امانت نماند در سفر و تروج و خور و در که موافق نماند و نفع

نفع نماند و تروج و نفع که نماند و نفع که نماند و نفع که نماند
و نفع و امانت و امانت و امانت و امانت و امانت و امانت و امانت
انباران بر یکدیگر کمالند و نماند و نماند که هم عرق شدن با
جامه و جادو کند از موی برداشتن و نماند که جمع طعام با و نماند
منزل در ترکیب نماند است نماند و اهل روم کوبند و نماند
و عرب و نماند این منزل اتفاق کرده اند و در میان و نماند
و هیچ هم نماند الا حکمت و عرب با دشمن که خطر نماند و نماند
روا بود و نماند حکمت نماند که مفارقت افتد و نماند و نماند
لی پاک و کزیر زنده بماند **چهار** از کفر طره است نماند در سحر و
چهار دقیقه و مفهده نماند از اسد و این منزل سعادت نماند و نماند
نخست در مصحف قرآنی که نماند است طلسم حیات و مقارب
و نماند خدمت اکابر و نماند و در و نماند و نماند که نماند
که آفت و نماند و نماند که نماند و نماند و نماند و نماند
و نماند و نماند و نماند که نماند و نماند و نماند و نماند

و زنبوب پیشیدن و دوز بوس کویده کوته که مستوار مملکت
 انباری کشته زبان رسد و شاید بپوشیدن و موسی ستر
 و میان کوبند شاید دیدار ملوک و انراف و حاجت جویش
 و بیک کردن که طغرافت اکتده را باشد **نیز** از کفر جهت
 تا بهیت یکد رج و بیت و پنج دقیقه و چهل و دوازده و این سید
 و در مصحف فرمود که بخشاست در و عمل نفقه و عداوت توان کردن
 بر سر کوبیدن است و اعمال محبت را و بیکت بوسنی
 بیکت ملوک و انراف و زرافه و نوب پیشیدن و سقوط و بر جوب
 ملکای هند کوبند شاید رسول و شتاد و شک و حصار کردن
 و سفر و راقه اما تجاره میانه باشد و بوسنی کوبیدن نیست
 و تجاره و مکروه است نوب پیشیدن و موسی ستر و میان کوبند
 بیکت نبا و شرکه و تجاره و مکروه است دیدار پادشاهان و ملوک
 و ماعتن آلات و بیکت نایه سینه و این منزل بخش است
 مصحف فرمود است بر سر کوبیدن است اعمال صنعت و ابتدای کار

و خدمت انچه بود و نوب پیشیدن اما بیکت است خوب کردن
 و سفر ملکای هند کوبیدن بیکت و بیکر و نوبی با جارت شدن
 و زرافت تجارت و کج و نملال نشان اما شاید زیور بستن و
 و سفر کردن و در سه یک اول و دوز بوس کوبیدن است
 و اول که به نیت باز یابد و عذر کند از نشستن و کشتی که بکشد
 و شاید زیور و ختم و نیده و نیدن چون ماه در اسد شود که بکشد
 اسد و نیده بسیار خواهد بود و از آن جهت بیماری کشد اما جلد و چوب
 و از بود کسی را کردن نهد و میان کوبند در این منزل است بدو
 کردن و گناه کردن از اجناس مردمان خصوصا اکابر و خدایان
 از نوب پیشیدن که بچم باشد که از سلطان بکشی رسد و بد باشد
 و در سفر و یا کزندی عظیم رسد اما در نرکت سود بود **و** از کفر و فساد
 تا به نیت و درجه و نیت دقیقه و چهل و چهار شاید از سینه و این سید
 مصحف فرمود که بخشاست در و اعمال محبت و در مصحف فرمود که بکشد
 و بیکر و برای مصالح بر سر کوبیدن است زرافت و دوز بوسن و

کین غلبه که تمایف باشد از احکام و حدز باید که از غریب احتیاط
 اما شاید دیدار دوستان و محالقه با اکابر و کج و پیشین
 جاهای بود و سفوف دیدن بنده و ستور حکمای هند که نیکوینک
 و سوار و سیک دوم از روی و سپیدند و بدین خواستند
 و ستان دو نوبت کوی دیگر است خواستن زن بکر کیم
 مغایرت باشد و یک بود بنده و ندن که نامح و این باشد شاید
 دار و حوزون و نوبت و بنا کردن و نزدیک سلاطین و اکابر
 و موی ستردن و طلب نادی کردن و میان کویند و این ستردن
 بخش غلبه دارد و پیشتری از کار دارد است چون
 بدوستان و حاجت خواستن از ملوک و ستور خدین
 و سفر کردن از آخر خواست تا لغز برج سنبه و این ستردن
 اعمال تفرقه و عداوت بکومت و در بعضی ستردن و در اعمال
 محبت نباید ستردن که بدین ستردن از ابتدائات و اعمال است
 و بنا نهادن و یکدست سلاطین رفتن و جوب ترویج و سفوف اگر از جمله
 حدز کند

نخ

حدز کند بهتر باشد که نیکویند و زمان قیام را خوشن و بخت
 کردن و دار و حوزون و حدز کند از امانت یکی سپردن و در ستردن
 کوی یکدست بنده و ندن که هر بان بود و در کشتی شستن که بخت
 باشد و ستردن کردن که نفع یابد و میان این ستردن را خوشن
 دارند و در و در اعمال طبیعت و درخت نقره مانند **عفن** از اول
 در بجه میان است و از ده درجه و پنجاه و یک دقیقه و نیم و پنج یا
 و این ستردن بعد است و پیشتری اعمال را شاید و در مصیبت که کوی
 بخش است در و عمل ملک روا باشد ستردن کوی یکدست ستردن
 و سلاطین و انشرف و تسل جستن و کج و زفاف کردن و
 و ستور خدین و نوپوشیدن و زرع و چهار و ابتدای اعمال
 چند کویند سکو باشد حوی و کار نر کند و نقل و تحمل کردن چون
 و خداوند ستردن ستردن حال بود و ستردن کردن و دام وادن
 ستردن و در با و ستردن و موی ستردن و در ستردن کوی یکدست
 تجاره و ستردن ستردن و ستردن و اگر باز آید

ن

و نزد یک اهل روم را این منزل مبارکست در پیشگاه از نگاه داشت
چون عهد موده بستن و بیعت کردن و حاجت خواستن و مانند آن
از آن از تفرغ غفراست تا ببت و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و چاه
نمانند و این منزل سعادت است بجهت نجس نماندنت برای اعمال
تفریق و عهد بر حال مرگ کوی میکند زراعت کردن آمانیست
و خدا کند از پوشیدن نو که چم صرع باشد افادن از جای بلند
و بساختن آلات خوب تدبیر آن و ترویج و دیدن و دوا دادن
انزاع حکمای هند کوبند و او در زیره ساختن و پوشیدن
امان باشد تجاره و سفر و گشت نهال نشان و زربوس کوی
حدز باید کرد از زن جوانی که خط و من زن باشد و نماند
و بجز و گشت ساختن که یکدیگر را میهم دارند با لودی کوی
برین منزل غالبست و میان کویند حذف ملک بگو باشد و ترویج
سپندند و بود جزان پارسا باشد و مکر و داند برده و ستود
خوین **کلیس** از آن زمان است است و درجه و سی و چهار دقیقه

و چند ثانیه از عقرب این منزل خصلست بر سر کوی نشاید
در و ابتدا اعمال کار کرد و این چاه از اعمالی که یکدیگر را
مکرر و تخریب و عداوت را حکای هند کوی میکند چهار پایی
و زیور بر خوشتن و در نماندن و زربوس کوی نماند
کردن و بدوستی گرفتن و معاشرت و دار و خور و دین آمان
در گشتی نشستن که اهل آن را محال رسد و نشاید مکرر کردن
و موسی کردن و در میان کویند این منزل بجا نیست
از چند اعمال مذکور و اولی باشد **از تفرغ** اکیلی است تا ببت
و بیعت و پنج ثانیه و این منزل میکند در و حد کار نماند جز توان کرد
بغیر اللسان و غیره بجا محبت را سالیست است و در صف مذکور و که
این منزل برای عقد شہوت میکند بر سر کوی نماند و سفر و کار
و زراعت و ابتدا و اعمال و طلب و لایق و در و دوا
هند کوی میکند و نماند و چهارت رتین و بستن و نماند و سفر
کجاست شرق و زربوس کوی کوه با میخ بود و زن خود آمان

و نشاید چنانچه فریدن نامیکند در کشتی ششصد و دوازده روز
و درخت نشاندن و نشاید ترک کرد و سوی ستردن و در میان کشت
نیکند و دیدار حرکت و انحراف و نو پوشیدن و دوستی کردن
با اکابر و حاجت خواستن **نشد** از اخراج است تا چهار درجه
و دقیقه و شش ثانیه از قوس و این منزل است ایستادن و در
کوبیدن باید طلسمات محبت و عمل تسبیح و اعمال نیکی را بر سر کوبید
کار نامه دهقانی و نشاید سفر و تزویج و فریدن بنده و خداید
کردن از نو پوشیدن که پیم تر مملکت باشند حکما باشند نشاید
حصار کردن و با اعدا محاربه کردن و سفر نیز نباید اما امانت
نهادن نشاید و ذور تیوس کوبید خدر کند از سفر و یا که خطر
کشتی باشد و از فریدن و دواب که نفع نیابد و میان علی الاطلاق
تجدید کشتی از جمله کار نامه اولی آنست که درین روز مبادرت
به حج هم نکنند و از ابتدای اعمال بر خیزند **نعم** از آنکه
تا نهمه درجه و شصت دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل است

بر کعبه

بر سر کوبیدن نشاید بود بدوستی گرفتن و نیز نجاست محبت کردن
و ابتدای آنست و دعا و زراعت و تزویج و نبا و زینت کردن
و نیکو باشند محاربه با اعدا به آغا کنند و طغیان بد حکما کنند
کوبیدن ستور فریدن نیکو باشند و سفر میان بود و در تیوس کوبید
نشاید ترک کردن و نشاید ستور فریدن و میان کوبیدن
بر کاری که سپس گیرند عاقبت آن محمود باشند **اما** اگر
نعمایم است تا درجه اول جدی و این منزل نخست بر سر کوبیدن
نشاید بود و کارهای را که سودی باشند بعباد و مضرة نشاید
سفر و تزویج و زراعت و دعا و محالطه با اکابر و خدر کند از
که موجب طلال و سنگدلی باشند حکمای بنده کوبیدن بنده باشند
و ضیاع و دواب فریدن و میان بود ضیاعت و نو بریدن
و سفر کردن و ذور تیوس کوبید میان باشد برده خردن و اگر
لجاج و پند یا شور و برادر پس از آن نشود مکنند و ترک نشاید
اما در آنهم میان ترکام خداقی بدید آند و اگر کسی بر طریق تجارت

سفری کند باز مکرر دو اگر بعل سلطان برون شود هیچ خبر بدو
نرسد و شقاوت ترین او شود و میان در آن هیچ کار و
ندارند الا عملی که از ضرر رسد **فصل** از اول جدی است
دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیت و پنج ثانیه و این
منزلیت مرکب از سعد و نحس در مصحف قمری گویند که
برس گویند شاید اختلاط کردن باد و ستان و زراعت
و شاید سفر و نو پوشیدن که بیم و اجتناب باشد حکمای
میکنند زیور و زربنه ساختن و دار و خور و در مکر و نشت
آفر و زور و زور و یوس گویند شاید تزویج که بیش از اجتماع
مفارقت افتد و اگر بهم آیند و پیش از یک الی میر و یا تزویج
عالی جدا شوند و زن به بخور و وضع میل کند و حذر کند از تنه
و بدن که بر جداوند برون آید و گریز پای بود و شاید شرکت
کردن و در کشتی نشستن میکنند چرکشی سلامت مانند
اهل کشتی را ضرر و رنجی رسد و میان گویند هیچ کار نباید

و تخم برکتند از جامه نو پوشیدن که البته در آن جامه او را و حتی
رسد و فزنی گویند بکرات تجربه افاده و بیان و **فصل**
از آفر و زاج است تا بیت و پنج درجه و پنجاه و یک
ثانیه از جدی و این منزل قمریست از سعاده و نجات اعمال
قطع است اعمال طبعیت عداوة را نشاید و در مصحف قمری
معا عمل خیر را بگویند و بر سر گویند مختارست سفر کردن و
سلاطین پوستن و زراعت و نو پوشیدن امانت از تزویج
و منع و شری حکمای بپند گویند میکنند ملاحظه کردن و قصه
برداشتن و محاکمه کردن و زیور بستن امانت بپند
سپردن و سفر کردن مکرر نشت و بیم و زور و زور و
بدست تزویج کردن که زن بر شوهر شتم کند و زود میان
جدایی افتد و نشاید تنه و بدن اما در کشتی نشستن و
کردن راست و است و میان گویند هیچ کار نباید
سفر کردن و مملکت و انزاف را دیدن **معهود** از آفر و زاج

هشت درجه دسی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از دلو و این منزل
سعد است بشکر سپند ده بود سرس کوید بکنت سفر
تزیج و پوشیدن و زراعت حکما رهند کونند بکنت شکر
و ستادن و طلایه بر کار کردن و دار و خور و میان بنای
سفر کردن و بدست تجاره و صناعت و تزیج و جامه نو بریدن
و پوشیدن و در تیس کوید نشاید تزیج و جامه نو بریدن
و هم وی کوید نشاید تزیج و نکنت اما بکنت نبد و فیدن
رو میان کوید سم کار مارا گرفته بود چون خدمت ملوک و اگرا
و بدست آوردن و لها و بدستی گرفتن و سفر تزیج کردن
و زراعت و تزیج **خبر** از لفر سعد است بامیت یکده
و بیت پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل نخل است سرس
مسج الاعمل تخرب و توفه را و در مصحف قمر آمد است کنایه
مصلحه کردن و اعمال محبت را نیز بکنت حکمای هند کوید بکنت
و شهر را خوار ساختن و رسولان و ستادن و سفری است

و نشاید تزیج و زرع و تجاره بسیار استوار بود و در شتی
نشین و نشاید تزیج که مغارت افتد و خور باید کرد از
نکنت که زیان رسد و در میان کوید منزلی بیاخت است
و سعد او فدموم است مسج کار را نشاید **مقدم** از لفر
تا چهارده درجه و هفده دقیقه و شصت ثانیه از حوت و این
منزل سعد است و در مصحف قمر کوید بکنت عمل عداوت
ناید و پس سرس کوید بکنت ابتداء است و تدبیر صفت
و معالجات کلیه و زرع و سفر و تدبیر حرب و پوشیدن حکما
رهند کوید نشاید کارهای خیر کردن و سفر دریا و بدست تزیج
رو میان کوید منزلی **سعد** است جمله اعمال در دستود باشد
با خونی کوید حکمای که در عهد ملک عصفه الدوله بودند و درین
منزل لفر و اجازه ندادند وی که جامه بریدی و پوشید و آن
سعد منزل مقدم است و مو و در **سعد** از لفر مقدم است
درجه و شصت دقیقه و سی و چهار ثانیه از حوت و این منزل سعد است

مخرج خمس در صحت فقر کوید سود مطلق است بر سر کوشاید
حرب دیدار ملوک و منفور زراعت و خوشیدین کوشاید
تزوج و بیع و شری و کین غلات که بم تلف بود حکمی که چند
نشد بخاره و دار و خوردن و دهقان است میانه است
مکر در تلفت دم روز هر زباید کرد از دولت نهادن و و امان
و سود ریا و در بیست کوید سبک کار لایق نیست برین منزلت
اعمال طبیعت و عداوت را و دارند و در سود و نو بریدن و
مبالغه نمایند **بش** از آنکه مخرج است تا فقر مخرج و این سبب است
بر سر کوید همه اعمال را ناپسته است چون سود زراعت
و تزوج و دار و خوردن و کار و دهقان ساختن و میانه است
مکر در تلفت دم از روز و نشاید امانت نهادن برین
کوید نشاید نند و زین که در از زبان و شکلی و در بک
منش بود و شرکت کردن در اول تنگ باشند و در فقر
بود و میان کوید منزلی سود است و مبارک همه کارها نیکو

از خدمت ملوک و انزاف و طلب حاجت از ایشان و برده
و ستور و زین و شکار کردن و جوکان زدن و حصارها
کشادن **فصل** در بیان اختیارات بر بلوغ در جات مخصوص
بدانکه این اختیارات بر بلوغ در جات مخصوص از بروج
اختیارات فیه است منقول از کتاب صور در جات ملک و قبایل
حکیم احمد سجوی چنانچه در جامع شامی آورده است که در هر کج
طلب کن در جها مخصوص بدان کار و ان در هر اطاعت
کن یا موضع ماه یا با یکاه سهم سعادده یا جای ستاره جات
یا موضع ما آن حاجت با قوه دلیل زیاد کرد و زود بر آید
و آنچه خواهی بخر و خوی حاصل کرد و ما انرا در جدولی ایرا کردم
تا باز یافتن اسانتر باشد چون در آنها اختلاف بود بنسبت
بدرجات و زرع و دفع آن معتبر نمود و آنچه متفق علیه بود از
درجات بسیاری نوشته شد و آنچه مختلف فیه بود در جی
مکتوب نمود و اندا علم بالقواب الیه المرجع و المآب

فصل در اختیارات در وجه مخصوصه که یعقوب قضا

بر شمرده است و گفته که چون مسعود برین بروج رسند قوه
آن درجات در آن اختیار زیاده شود چون نحو این
رسند فساد زیاده کنند و چون این درجات منحوس باشند
و از مسعود دور اند و اعمال خضم بکار دارند و آن درجات
و اختیارات وی اجزیت که در جدول نهاده شد و سوندا

الاعمال	
۱	نمایند استیادای کار طرا
۲	زراعت را سبک بود
۳	نمایند کثرت و ادب و خدمت سلطان کردن
۴	نمایند کار بزرگ کردن و جوی کاشتن را
۵	نمایند امر و نهی کردن را
۶	معالجه بیمار را سبک بود
۷	نمایند تجارت و دوستی کردن را
۸	نمایند خلاف و عصیان و جبر را نمایند
۹	سفر کردن را و ترو در را سبک بود
۱۰	نمایند طلب حاجت از سلطان
۱۱	نمایند امان دادن و امید داشتن
۱۲	نمایند طغیان و بر خیزان

فصل در اختیارات با بدن که اکبر حد

یکدیگر بر این جمله که بگذرند و شش باطنی پرور آورده است آن
وقت باشد که بیک حال و قوی باشند و از انبساط
در طالع و ماه و سهم السعاده اما چون بد حال و منحوس بود
باید که برینیز گذار کارهای که ذکر کرده میشود و اگر جمله
این اختیارات بر حد و مصریان نهاده اند و اگر در
خود ذکر کرده و جدولی حاشیه و درین فصل همان مرتب
اختیارات سیزده گانه مذکور ملحوظ است و الله اعلم بالصواب

والیه المرجع و الامان

النور

۱	۲	۳
۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳
۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱
۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷
۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹
۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷
۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳
۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲

الحبونا

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

الشيخ

الميزان

رجب ١	رجب ٢	رجب ٣	
			١
			٢
			٣
			٤
			٥
			٦
			٧
			٨
			٩
			١٠

العدد

رجل	رجل	رجل
		1
		2
		2
		3
		4
		4
		5

العقود

و ج ا	و ج ب	و ج ح	
			1
			2
			3
			4
			5
			6
			7

U

[illegible]

المشهور

[illegible]

المحرمات

۱	تند و بد و بکرم	صفت کون برینست	و بیست	۲
۲	دارد و تند و اعمال را	کافورستان و نیکوکاران	و بیست	۳
۳	طلب بر ناک و دشمنی را	طلب مال از دشمنان بود	و بیست	۴
۴	خند کشیدن از کجاست	و بیست	و بیست	۵
۵	تفهم علم و کسب را	چنین جوهر و عصاره	و بیست	۶
۶	تفهم علم و کسب را	چنین جوهر و عصاره	و بیست	۷
۷	کارهای ناهنجار و ابلهانه	کارهای ناهنجار و ابلهانه	و بیست	۸
۸	کارهای ناهنجار و ابلهانه	کارهای ناهنجار و ابلهانه	و بیست	۹
۹	کارهای ناهنجار و ابلهانه	کارهای ناهنجار و ابلهانه	و بیست	۱۰

فصل در اختیارات ایام فرس بد و نوع نوع الی

این مقول است از جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة والسلام این باب بسیار معتبر است ماحدولی ایراد کردیم و نام صفت برادر و آنچه بناید در و نشاید ثبت نمودیم و الله اعلم بالهدایة الیه

۱	نام خدای تعالی است	تجارت و دوستی با	ایام و فرس و صفت و نماد
۲	درین روز ادم و نوح	ملوک و حاکمان و پادشاهان	و صفت و نماد
۳	روز زری ماه است	شربت و کجاست	صفت و نماد
۴	کشتن شتر کاه	کجاست و زرع و نورین	و صفت و نماد
۵	نام رشتن است	خود را نگاه دارد	هر که سحر و دمانش
۶	موت کل بر جهان	ایام و فرس و صفت و نماد	و صفت و نماد
۷	درین روز ناهیل	کشتن عمارت کرد	خود را بد نمود از عقل
۸	از مادر در وجود آمد	کجاست و صفت و نماد	و کجاست و صفت و نماد
۹	روز زری ماه است	خود را نگاه دارد	بدیها و ضایعات را
۱۰	روز زری ماه است	ایام و فرس و صفت و نماد	و صفت و نماد
۱۱	نام رشتن است	صله و دوستی	نفس و وقت و
۱۲	بر کوهها	و صفت و نماد	دادن را بد
۱۳	نام رشتن است	نام و نماد و صفت و نماد	نفس و وقت و
۱۴	است بر حیوانات	و صفت و نماد	و صفت و نماد
۱۵	این نام است	کجاست و صفت و نماد	و صفت و نماد
۱۶	خدا و تبارک و تعالی	و صفت و نماد	و صفت و نماد
۱۷	این نام رشتن است	دیدن ملک و کجاست	و صفت و نماد
۱۸	موت کل بر جهان	و صفت و نماد	و صفت و نماد
۱۹	نام رشتن است	تجارت و دوستی با	ایام و فرس و صفت و نماد
۲۰	بر دریا	و صفت و نماد	و صفت و نماد

جدول الاستیارات علی ايام الفرس

۱	یکشنبه	مطلب حاجت سفور کجاست و فرید و فرخت که در کتب معلوم
۲	دوشنبه	یکشنبه در آفتاب و حاجت خوشن و سفور یا در خوش اند
۳	سه شنبه	دوشنبه از کجاست و سفور خصوصا
۴	چهارشنبه	یکشنبه سفور کجاست و سفور و شری و حاجت خوشن و طالعین
۵	پنجشنبه	یکشنبه سفور ترویج و سفور و شری اما خبری یکشنبه نباید و
۶	شنبه	یکشنبه سفور و درخت است اندن و حاجت خوشن
۷	یکشنبه	دوشنبه و در خوشن را از بد بیا نگاه باید و است
۸	دوشنبه	یکشنبه عمل با دانه قبول کردن و تخم افکندن و درخت اندن
۹	سه شنبه	دوشنبه اما خود را از خدمت و دعوی نگاه باید و
۱۰	چهارشنبه	یکشنبه حاجت خوشن و فرید و فرخت و طلب کم نمودن
۱۱	پنجشنبه	دوشنبه کجاست دوشنبه که در از یاد شاه و امر او
۱۲	شنبه	یکشنبه کشت کردن و زراعت کردن و آنچه تعلق بعمل آید
۱۳	یکشنبه	یکشنبه است از همه کارها دوشنبه که در
۱۴	دوشنبه	یکشنبه ترویج و مصاهرت و حاجت خوشن را
۱۵	سه شنبه	یکشنبه بکر مایه رفیق اما شاید موی ستردن
۱۶	چهارشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۷	پنجشنبه	دوشنبه نباید افکندن و جوی کندن را
۱۸	شنبه	یکشنبه سفور کردن و طلب خواجها از اشرف را
۱۹	یکشنبه	دوشنبه کجاست دوشنبه که در از جبهه کردن و دعوی

جدول

۱	یکشنبه	دوشنبه کجاست دوشنبه که در از جبهه کردن و دعوی
۲	دوشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۳	سه شنبه	دوشنبه کجاست دوشنبه که در از جبهه کردن و دعوی
۴	چهارشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۵	پنجشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۶	شنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۷	یکشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۸	دوشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۹	سه شنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۰	چهارشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۱	پنجشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۲	شنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۳	یکشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۴	دوشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۵	سه شنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۶	چهارشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۷	پنجشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۸	شنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن
۱۹	یکشنبه	دوشنبه کجاست از همه کارها دوشنبه که در و حاجت خوشن

و فی احد المنابر لا یستحب تبتی البدن فی خلق السموات

ساعات که بعد از ساعات است باشد نسبت بکو اکب
 سیمایه غیر از آفتاب بدانکه از زمان اجتماع مایه دارد
 ساعت مایه تعلق بافتاب دارد که اگر ساعات است آفتاب
 و علی الاطلاق نیز ساعات است که پند و بعد از انقضاء این ساعات
 دوازده ساعت دیگر مضرب نه است و آنرا است
 خوانند و مقید کنند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر مضرب
 و همچنین دوازده قمر و دوازده فصل و دوازده سال و دوازده
 و بعد از انقضاء مضاف دو ساعت مجموع باز بوقت باقی است
 پیش ازین در فصل دوم از مقاله اول گفته شد که ساعات
 است آفتاب که غایتش است این نیز گفته شد و در اینجا
 نشاید اما آن ساعات دیگر که تعلق بکو اکب است باقیه دارد
 نسبت باشد بعضی کارها را که گویند دلیل است بر آن خجالت برین
 دایره نموده می آید و دایره مذکور را نسبت به اسحاق

علی بن اسحاق الهندی

جدول موقت حکام ساعات است کو اکب

این ساعاتها تحت قمر بود بر هر که چهار ساعت اول
 دلیل ملک فان و قمر باشد و چهار ساعت دوم دلیل
 سمایه و قمری حال بود و چهار ساعت سوم دلیل قمری
 ثانیست باشد همه کارها را خاصه آنچه تعلق بر هر دوازده
 چون نوپوشیدن و کلاه کردن و شادی و عزت و مهمانی
 درین ساعات میگویند و هر کار که تعلق بقطار دارد
 چون اعمال دیوانه و تعلیم علوم و کتابت و محاسبه و ترک و تجارت
 این ساعات میگویند و برای سفر کردن و راه رفتن و دیگر
 سلطان شدن و فرزند و خوش کردن خاصه که ماه مسعود باشد
 این ساعاتها است باشد زراعت را و جوی کردن و درخت
 نشاندن و تخم افکندن و آنچه تعلق بر فصل دارد چهار ساعت
 اول عمارت و بنای است چون ماه زاید المیزان باشد
 این ساعاتها است کارهای سلطانی را و ترک و تجارت
 و طلب حاجت از در و اسادات و علماء و انبیا و هر چه
 تعلق بر فصل دارد و اعمال حرم و حوش
 چهار ساعت اول سالنه است برای عبادت و سجده
 و خوب کردن و چهار ساعت دوم بخت و منفعت
 و حاجت و چهار ساعت سوم بخت و منفعت و دو کلاه

در بیان اختیارات مأمونی و این جدول است
 که حکیم ابو مؤثر حجت مأمون خلیفه نهاده است تا چون خواهد
 در امر خطیر شروع کند و نخواهد که مخم بر آن اطلاع یابد بر طریق کلی
 درین جدول تا نقل کند اگر بیک یا میان یا بدوران کار شروع کند
 و اگر حرکت نماید اگر چه این نوع نزدیک است به جاول و اگر
 اگر بر در کتب اختیارات ذکر نموده اند تتبع ایشان است
 و طریق موفقت این جدول چنانست که به بنیت تا از روز
 سلطانی تا روزیکه اندیشه آن کار میکند چند روزه است از آن
 جدولی و شش طرح کند تا شش یا کمتر از آن ماند آن
 درین جدول باطلید اگر در جدول ایام سعد بود آن کار
 که بیک آید در جدول ایام وسط میان بود و در جدول ایام
 نحس باشد و کردن آن کار نشاید و آن جدول مثبت
 باز نمود و بنمود
 بالاصح
 واحد

ایام نحس		ایام وسط		ایام محسنة	
۱	۴	۲	۵	۳	۶
۷	۱۰	۸	۱۱	۹	۱۲
۱۳	۱۶	۱۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۴	۳۲	۳۵	۳۳	۳۶

فصل در اختیارات نبی که بر مذنب حکما می نمود
 و ایشان این را او بهره گویند و معنی این بقرانی باشد
 یعنی شست و یک و حقیقت این سخن آنست که حکما می نمود
 هر روزی از ایام منفه یک شستن را منجوس میدارند و نقل
 حرکت ابتدا و کارها را مطلوب الثبات در آن زمان بهتر از
 میفرمایند و در مکر و عذر و مکی و محاربه و غی و صدمه بیک میدارند
 و اوقات او بهره درین جدول مذکور میگرد و تا باقی

[illegible]

卷之四

[illegible]

فصل در اختیارات حکمرجونی و این باب نیز هفده
اصل تمام دارد و چنان باید که در هر امری که کند و در هر عملی که
چون سفود و حرکت و لقاء ملوک و سلاطین و آعاز کار و او
حکمرجونی بر دست جبار و دیار پشیت تا پیوسه عزیز و مکرّم
و در همه کارها مطلق و غالب باشد و این حکمرجونی فرمهند و انرا
چنان باشد که سکنزید و در هر ترکان و حکمرجونی با اعتقاد
قومی باشند که هر روز در جنتی از جهات عالم ظاهر گردند و در

<p>ششم و هفتاد و دوم</p> <p>حیات مشرق و غایت</p> <p>و کمال</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>
<p>ششم و هفتاد و دوم</p> <p>حیات مشرق و غایت</p> <p>و کمال</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>	<p>پایه لاله که گاه خنجر نظم به نام میله</p> <p>آدل ساعت سوار</p>

96 *Handwritten*

١٠

کلمت گویند اگر در جمیع جماع مرد و دیگر حیوانی باشند فرزندان هر جنس
وجود آید اگر در نصف اول ماه باشند کارش به علانیه انجامد و در
نصف ثانی پنهانی بود **ایمت** اگر در تحت الشعاع جماعی شود فرزندی باشد
پس اگر پیش از اجتماع باشند شهرة مکنذا ماکمل باشد و اگر بعد از
اجتماع باشند شهیر و بد فعل شود **ایمت** بعد از اجتماع اگر جماع
ساعت زحل شود و بلافاصله ساعت یادر اتصال برحل شود و بلا
نظری فرزند متین و متفکر و در جهان و مدقوق و صاحب ادب که از
و حالت زحل توان دانست و اگر این معاطه با سر باشد
مولود دین دار و متقی و صالح و باوقار و عالم و دانا باشد به تن
از حالت شکر باید دانست و اگر مریخ ندین صفات باشد
شجاع و خوش و همیب باشد و جمیع حالاتش از حالات مریخ گویند
و اگر در ساعت آفتاب باشد حالاتش در طبقات نهم باشد
باقی کوکب بدستور و اگر باکبد و یا دانب باشد مولود کینه
و قمار باز و بد فعل و ناتوانی و حیض و مصطفی بصفات بد باشد
و طبق صاحب فایده و صاحب ساعت **ایمت** در کنایه های دیدم

میان السکر و در جای دیگر نقل اندام زحل و الحوت بعضی بجهت
نفس ۲۰ در مکانات غربیه و اسرار عجیب در باب اختیارات این
 فصل نحویت بر فواید لایحی و شتمل بر چهار نکته **نکته** اول
 از موسی کلیم علی نبیا و علیه الصلوٰه والسلام که روزی چند است
 ماههای رو میان که هر که در آن روز نامحافظ و در وقت آن بید
 شو کند بمقصود نرسد و هر که زخاف کند بر خور دارد نشود این
 بیت و چهار روز است بر مای دور و چنانکه در جدول
 جدول معرفت ایام **نکته** از روز **نکته**

تشرین الاول	تشرین الاخره	کانون الاول
۱	۱	۱
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲

نکته و دانست از امام زکی حسن عسکری علیه السلام که از
 ماههای غنی بگذرد و محو است چنانچه در تمام سال دو اردو

باشد و آن در رنای سپید کار رانند به مکر طاعت و عبادت
 را و در آن ایام غلو و زور و مسکنت باشد و اگر چه ستر این
 صورتها معلوم نیست اما چون بر زبان آید بگوید تقیید
 لوازم باشد این ایام درین جدول ملاحظه میکند و بداند

محرم	صفر	رجب الاول
۱	۱	۱
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲

در وقت دد
 در وقت دد
 در وقت دد

نکته چون حکیم باشد تو اعد المهری و فاق یافت بر خوان
 کتب او صحت یافند چون سر کتب اند و روی قدری سفید
 این فصل بر وی نوشته که هر که عمل کند و ماه در عتب باشد
 سنبه از آن عمل نماند شود و هر که فایه پوشد و در
 مضبوط بین الحشیش و در آن فایه ببرد و هر که شو کند و در طریقه

محرور بود باید که در الابرج و نیمی و ششتران باشد که بومین
و هر که تروج کند و قمر در منزل سعد ذاج باشد و ریحاق قبل از
اجتماع متفرق شوند و اگر مرد با زن جمیع شود هم در آن سال
بیر و یا صورت مخافت بران و همی که از آن اشیاء نباشند
و بد و هر که نکاح کند و قمر در منزل زبانا باشد و ریحاق باشد
مهر و صاحب اسرار التوجم او در آست که چون ابتدا
خفت کفی و قمر خوش غلبه تر بود و هم او کوید سحر و کس
که یکی از برین در طالع باشند که بار میزدی یا سبار نشوی که
طالع خوش اند و وقت سحر و صاحب طالع مسعود بود و لالت کند
بر سخت بدن و هرگاه که طالع مسعود بود و صاحب طالع مشغول
بر درکن مخافات و چون قمر در قوس بود سحر و کس که قمر
اسور باشد و تروج مشغول نشود و وقتی که قمر در طالع باشد
در آن سحر و خبر نبود و موی لب باز میسخت ناخن بکشد و قمر
مقتل بود و طالع را با سحر یا در خانه های ایشان بود و هرگاه که

قمر با باشد و جنوب نباشد که رو و منقطع کرد و دوجری
شویس و قمری که قمر در طالع باشد که پسندید و نبود و چون
فالی اسیر بود بیکست مرصید و سوار بر او فراغت خلوت
و شراب خوردن و ضیافت را و چون قمر با بر آست بود
یکست سلاطین و حکام رفتن و از ایشان حاجت خواستن
کتاب ۵ چون قمر در حد کوکی افتد از سعد و کس حکم قمر در آن حد
چون حکم اتصال او باشد بدان کوکب و سحر کوکب دیگر را
این خاصیت است و عطار در حد کوکی افتد طبع او چون
طبع آن کوکب شمع و همچنانکه در اتصال بکوکب عطار و کوکب
پیوندد طبع او گیرد **کتاب ۶** چون مخراج نشوی در اختیار
با کتد قمر در شرف باشد و آن صورت اتفاق منفعت قمر را
در حدود زهر مکن که جای مثل آن باشد که قمر در شرف
قوی تر باشد **کتاب ۷** صاحب کفایت گوید اگر کسی متوجه
و ندی افتد چون میر جلیت و تلیث با تیس طالع افتد مالک

دکتر

و گویند تا پیش باید که درین ایام هیچ کار عمارت نیست
کنند و اگر ناجار بود در روزهای هفت گشته چون دوم
و چهارم تا آخر و این صدر و عجب است **یکم** یکی از حکماء
است که طالع بیت الحیوة است و او میزند بدست طالع
طالع عمر نه روح است در آن بدن و چهارم و نه طالع چون
ارکان بدن پس اول چیزی در اختیارات اصلاح طالع
و خداوند طالع و او تا در بعد از هر بداند که چون طالع خوش
الحی بن رسد و چون صاحب طالع عاشر خوش بود غل
بجان راه یابد و اگر بخیر نرود و اقد غل در آن رکن آید
که بدان مندر **یکم** حکم کیا که شیار میگوید که سرکاری
او را نوتی بود که هر روزی گشته یا هر هفته از احتیاج
باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند این سخن نیکو نیست
زیرا که بگرما به رخصت هر هفته اتفاق افتد غالباً آنکه هم حکم در احتیاج
محل مقدم به اختیارات گرما به رخصت را هیچ وجهی نیست که

هر کار که در برتر کنند اثر اختیار در روی ظاهر تر بود و قول
 صاحب کفایه موید اینست میگوید که هر کار که از این گفته
 زود مکرر کرد و از آنرا اختیار نباشد بدان سبب که عادت
 شده است و عاده طبقه ثانیه است و کار ماه طبعی را احتیاج
 با اختیار نیست **مکمل ۱۳** در اسرار التیجوم آمده است که اختیار که
 البته ملاحظه فائده عرض و گویند عرض کنند که این از البعد است
 دارد کفایت باشد چه اصلاح فائده عرض را اصلاح طالع
 باشد و سعادت گویند عرض از سعادت صاحب طالع است
 و این سخن عجیب است **مکمل ۱۴** حکما گفته اند تا به خستبار دور
 سلاطین و اکابر سکن ظاهر شود زیرا که اختیارات
 استدلال است بدلیلهای عام و دلیلهای عام را اثر
 جز در حجتانی که فعال ایشان عام بود ظاهر نشود و آن
 نباشد الا پادشاهان را و بعد از ایشان ارباب اعیان
 و اصحاب منصب هر یک را بحسب مرتبه ایشان اثر ظاهر بود

و هر چند



و هر چند مرتبه اعلی و اعلی باشد اثر اختیار در حق
 وی اتم و اشمل بود و قفس تسوید به الکتاب المستقیمه
 بلوایح القدر صنفها اعلم افاضل الواعظین صاحب
 الفضایح البلیغ الجمیله اوصل الی حواری الملک الحافظ لانا
 حسین الواعظ نور الله مرقدہ فی یوم النکاح و تشریف ال

المعظم من تسبیح غفرین و الف بحریه خیر السیة
 اللهم اغفر لک و لصاحبیه و لجمع المؤمنین و المؤمنات
 بر حسنک یا ارحم الراحمین
 و یا خیر الناصحین
 هر که خواهد دعا کند
 را که هر یک که خواهد

یا خیر الناصحین یا خیر السیة

و بعد از
 اتم
 اتم
 اتم

از این که هر یک که خواهد

تو آب عین
سند و صد و شصت
الزمان

کان

باب محمد علی در بیست و هفت
مقتب
لأن بنم
کان

سوزده هورده
کان

چهارم
سوزده
کان

مجموع
مجموع
مجموع

